

عربی. زبان قرآن (۳)

رشته‌های ادبیات و علوم انسانی

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۰ - ۱۳۹۹

با کلیک روی نام کانال با ما باشید : [کانال اُحِبُّ الْعَرَبِيَّةَ](#)





الفهرس

۳	المقدمة
۷	الدرس الأول من الأشعار المنسوبة إلى الإمام علي عليه السلام
۸	المعجم
۹	إعلموا - معاني الحروف المشبهة بالفعل و لا النافية للجنس
۱۳	التمارين
۲۰	بدانيم
۲۱	الدرس الثاني الوجه النافع، و الوجه المضر
۲۳	المعجم
۲۳	حوّل النص
۲۴	إعلموا - أحوال
۲۶	التمارين
۳۲	الدرس الثالث ثلاث قصص تاريخية قصيرة
۳۴	المعجم
۳۵	حوّل النص
۳۶	إعلموا - الاستثناء و أسلوب الحصر
۳۸	التمارين
۴۴	الدرس الرابع نظام الطبيعة
۴۶	المعجم
۴۷	حوّل النص
۴۸	إعلموا - المفعول المطلق
۵۱	التمارين
۵۸	الدرس الخامس بالإلهي
۵۸	المعجم
۵۹	حوّل النص
۵۹	إعلموا - أسلوب النداء
۶۱	التمارين
۰۰۱	المعجم

الْمُقَدِّمَةُ بَرَكِد

سخنی با دبیران، گروه‌های آموزشی، مدیران مدارس و اولیای دانش‌آموزان

شایسته است که دبیر محترم عربی برای تدریس این کتاب:

۱. کتاب های عربی و قرآن پایه‌های هفتم تا یازدهم را تدریس یا به دقت مطالعه کرده باشد؛

۲. دوره آموزشی توجیهی ضمن خدمت این کتاب را گذرانده باشد؛

۳. کتاب معلّم را با دقت بررسی کرده باشد.

خدای را سپاسگزاریم که به ما توفیق داد تا با نگارش آخرین کتاب «عربی، زبان قرآن (۳)» ویژه رشته «ادبیات و علوم انسانی» به جوانان کشور عزیزمان خدمتی فرهنگی ارائه کنیم. در پایان راه برنامه شش ساله آموزش «عربی، زبان قرآن» هستیم. اکنون دانش‌آموز به شایستگی قدرت فهم متون رسیده است. طبیعی است که در این راه از فرهنگ لغت (معجم) برای یافتن معنای کلماتی که در کتابهای درسی ندیده است نیز می‌تواند استفاده کند. در مدت این شش سال مهم‌ترین قاعده، مربوط به شناخت فعل بود. اکنون دانش‌آموز انواع فعل ماضی، مضارع، مستقبل، امر، نهی و نفی را می‌شناسد.

رویکرد برنامه درسی عربی بر اساس برنامه درسی ملی این است:

«پرورش مهارت های زبانی به منظور تقویت فهم قرآن و متون دینی و کمک به زبان و ادبیات فارسی»

شیوه تألیف کتاب های عربی هفتم تا دوازدهم متن محوری است. انتظار می‌رود دانش‌آموز پایه دوازدهم بتواند در پایان سال تحصیلی متون و عبارات ساده قرآنی، حدیث و نیز ترکیبات و عبارات عربی متون نظم و نثر را در حد ساختارهای خوانده شده، درست بخواند و معنای آنها را بفهمد و ترجمه کند. بدیهی است که با توجه به زمان هفتگی دو ساعت در هفته نمی‌توان انتظار بسیاری به نسبت دانش‌آموزان سایر رشته‌ها داشت.

کتاب های درسی با توجه به مصوبات اسناد بالادستی «برنامه درسی ملی» و «راهنمای برنامه درسی» نوشته شده است. برنامه درسی ملی، مهم ترین سند تألیف کتب درسی است. راهنمای برنامه درسی عربی نیز نقشه راه تألیف تمام کتاب‌های درسی عربی است.

کلمات کتاب های عربی هفتم تا دوازدهم، پرکاربردترین واژگان زبان عربی است که در قرآن، حدیث، روایات و زبان و ادبیات فارسی بسیار به کار رفته است. در این کتاب در این کتاب ۲۵۴ کلمه پرکاربرد جدید به کار رفته است. اگر جمع‌های مکسر را نیز حساب کنیم، شاید بتوان گفت در این شش سال، حدود ۲۰۰۰ کلمه آموزش داده شده است. هدف اصلی آموزش عربی در ایران، فهم متن به ویژه فهم قرآن کریم و نیز متون دینی همانند احادیث، دعاها و متون ادب فارسی آمیخته با واژگان عربی است.

مهم ترین تأکیدات درباره شیوه تدریس و ارزشیابی کتاب:

(رعایت این تأکیدات در کنکور و مسابقات علمی، امتحان نوبت اول و دوم و کتاب های کمک آموزشی الزامی است. این نوشته به منزله ابلاغ رسمی است.)

۱. دانش‌آموز پایه دوازدهم تاکنون با این ساختارها آشنا شده است:

✓ فعل‌های ماضی، مضارع، امر، نهی، نفی، مستقبل، معادل ماضی استمراری، معادل ماضی بعید (هرچند دانش‌آموز در کتاب با فعل‌های غیر صحیح و سالم مانند وصل، کان و نهی نیز مواجه شده است، ولی وجوه صرفی آن از اهداف قواعد کتاب درسی نیست.) و ترجمه فعل‌هایی که این حروف «أ، ن، لَن، گي، لَکي، حتی» و «لَم، ل، لا» بر آنها وارد شده است، بدون ذکر اعراب اصلی و فرعی و در حد شناخت آنها و دانستن معنایشان. (نام این حروف و فعل آنها در کتاب ذکر نشده است.)

✓ ترکیب اضافی و وصفی برای ترجمه صفت مؤخر در جمله؛ مانند: «أخوکن الصغیر مؤدّب».

- ✓ اسم اشاره، کلمات پرسشی، وزن و ریشه کلمات، و نون وقایه
 عددهای اصلی یک تا صد و عددهای ترتیبی یکم تا بیستم آموزش داده شده و به برخی ویژگی‌های معدود نیز اشاره شده است؛ مانند جمع و مضاف الیه بودن معدود سه تا ده؛ مفرد بودن معدود یازده تا نود و نه. در معرفی عدد معطوف، ویژگی و اعراب معدود مد نظر نیست.
- ✓ تشخیص نقش دستوری کلمه یا محلّ الإعرابی در اسم‌های ظاهری و تشخیص اعراب اسم‌های معرب جزء اهداف است. (فاعل، مفعول، مبتدا، خبر، صفت، مضاف الیه، مجرور به حرف جر، اسم و خبر افعال ناقصه)
- ✓ تشخیص و ترجمه فعل مجهول و تشخیص نایب فاعل در حالت اسم ظاهر.
- ✓ تشخیص معرب و مبنی در حدّ آموخته‌های کتاب (نه در حالت پیشرفته).
- ✓ تشخیص اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مکان، اسم تفضیل، اسم مبالغه. (در کتاب درسی صفت مشبّه، اسم زمان و اسم آلت آموزش داده نشده، همچنین اصطلاح جامد در برابر مشتق نیز تدریس نشده است؛ پس تشخیص اسم جامد از مشتق در سؤالات طرح نمی‌شود).
- ✓ در کتاب رشته ادبیات و علوم انسانی تشخیص نوع و صیغه فعل مانند «ماضی مفرد مذکر غایب» از اهداف آموزشی است، و صیغه فعل به صورت (جمع مذکر مخاطب) آموزش داده شده است، نه به صورت (للمخاطبین).
- دانش‌آموز شناسه «تَمَّ» را در «فَعَلْتُمْ» می‌شناسد و این فعل‌ها را به دنبال آن درست ترجمه می‌کند: خَرَجْتُمْ، تَخَرَّجْتُمْ، أُخْرِجْتُمْ، اسْتَخْرِجْتُمْ.
- ✓ آموزش معانی ابواب ثلاثی مزید، هدف نیست.
- ✓ اسلوب شرط و ادوات آن (بدون توجه به اعراب اصلی و فرعی جزم).
- ✓ شناخت دو نوع معرفه (معرف به ال و عَلم) و ترجمه جمله بعد از نکره.
۲. کتاب عربی زبان قرآن پایه دوازدهم در پنج درس تنظیم شده است. هر درس را می‌توان در سه یا چهار جلسه آموزشی تدریس کرد.
۳. متن درس اول اشعاری منسوب به حضرت علی (ع) است.
 قواعد درس اول کاربرد حروف «إِنَّ، أَنَّ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ» در زبان عربی است. دانش‌آموز با معانی مختلف این کلمات آشنا می‌شود. تشخیص اسم این حروف در حالت ضمیر، و خبر نیز در حالت فعل آموزش داده نشده؛ بلکه تشخیص اسم فقط در حالت اسم ظاهر آموزش داده شده است.
- قواعد حرفی «لا» در جملاتی مانند «لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ» نیز آموزش داده شده است. آموزش اعراب اسم پس از لا و تشخیص خبر آن از اهداف است؛ اما اینکه اسم «لا» مبنی بر فتح است آموزش داده نشده است.
- دانش‌آموز می‌خواند اسم پس از «لا ی نفی جنس» بدون ال و مفتوح است. دانستن معنای عبارات دارای این حرف، مدّ نظر است. همچنین دانش‌آموز باید بتواند انواع «لا» را از هم تشخیص دهد.
۴. موضوع متن درس دوم داستان نوبل است. تنوع متون دانش‌آموز را به کتاب درسی علاقه‌مند می‌سازد. این متن برای دانش‌آموزان جالب و خواندنی است. نتیجه‌گیری و پیام درس مهم است. هر اختراع و نوآوری می‌تواند دو چهره خوب و بد داشته باشد.
- قواعد درس دوم درباره حال است. در بخش حال سعی شده است که مهم‌ترین مطالب آموزش داده شود و از طرح مباحث کم اهمیت در این زمینه خودداری شده است.
۵. موضوع متن درس سوم سه داستان کوتاه و گوناگون تاریخی است. دانش‌آموزان اصولاً از خواندن داستان و متون تاریخی لذت می‌برند.
- قواعد درس سوم درباره استثناء، اسلوب حصر است. در کتاب درسی هرچند قاعده استثناء و حصر با هم آمده‌اند؛ اما اسلوب حصر از مبحث استثناء تفکیک شده است.

۶. موضوع متن درس چهارم درباره نظام طبیعت است. موضوعی بسیار مهم که هرچه آگاهی دانش‌آموز در این مورد بیشتر شود سودمند است و تذکر درباره حفاظت از محیط زیست همواره شایسته و بایسته است. قواعد درس چهارم درباره مفعول مطلق است. همانند دروس قبلی هدف در مفعول مطلق شناخت این ساختارها به منظور ترجمه صحیح است.
۷. موضوع متن درس پنجم شعر زیبای یا اِلَهِی است. متن درس کوتاه است، در عوض تمرین دوم درس پنجم طولانی است، دانش‌آموزان می‌توانند شعر درس را حفظ کنند و در یک کار گروهی در کلاس درس سرود آن را اجرا کنند. قواعد درس پنجم درباره اسلوب نداست. در بخش اسلوب ندا تنها مهم‌ترین مطالب در این بخش تدریس شده است.
۸. **نیازی به ارائه جزوه مکمل قواعد به دانش آموز نیست.** هرچه لازم بوده در کتاب آمده است. قواعد کتاب به صورت خودآموز نوشته شده است. از دانش‌آموزی بخواهید با صدای رسا بخش اعلموا را در کلاس بخواند. آن‌گاه هر جا لازم شد در هنگام خواندن سؤالاتی را از سائرین بپرسید.
۹. تعریب، تشکیل و اعراب‌گذاری از اهداف کتاب درسی نیست. امسال و در طول پنج سال گذشته در این مورد هیچ تمرین و آموزشی وجود نداشته است. کل کتاب درسی کاملاً اعراب‌گذاری شده است، تا دانش‌آموز دچار مشکل قرائت نشود. شایسته است طراحان آزمون، متون و عبارات امتحانی را کاملاً حرکت‌گذاری کنند.
۱۰. تحلیل صرفی در چارچوب آموخته‌های دانش‌آموز است.
- چنین قواعدی در کتاب تدریس نشده است:**
- نوع بناء، نوع ضمیر، اسم موصول، جامد و مشتق، صفت مشبّهه، اسم زمان، اسم آلت، غیر منصرف و ... بنابراین شایسته است به این مورد در طراحی سؤالات امتحانی و کنکور توجه شود.
۱۱. تبدیل «مذکر به مؤنث» یا «مخاطب به غیر مخاطب» یا «جمع به غیر جمع» و بالعکس و موارد مشابه و نیز ساختن و نیز ساختن هرگونه جمله از اهداف کتاب نیست.
۱۲. معنای کلمات در هر آزمونی در جمله خواسته می‌شود. در چند تمرین کتاب معنای کلمه بیرون از جمله خواسته شده است؛ اما شیوه طرح آن همراه با یک نمونه جهت تسهیل آموزش و ارزشیابی است.
۱۳. روخوانی‌های دانش‌آموز و فعالیت‌های او در بخش مکالمه در طول سال نمره شفاهی دانش‌آموز را در نمره میان نوبت تشکیل می‌دهد.
۱۴. در کتاب جای کافی برای نوشتن ترجمه و حل تمرین در نظر گرفته شده است تا به دفتر تمرین نیازی نباشد.
۱۵. از همکاران گرامی خواستاریم تا با رویکرد دفتر تألیف همگام شوند؛ کتاب‌های درسی «عربی، زبان قرآن» مجموعه‌ای یکپارچه‌اند و آموزش برخلاف اهداف درسی به روند آموزش آسیب می‌زند. خوشحال می‌شویم از نظریات شما آگاه شویم؛ می‌توانید از طریق وبگاه گروه عربی پیغام بگذارید.
- نشانی وبگاه گروه عربی: www.arabic-dept.talif.sch.ir

سخنی با دانش آموز

این کتاب ادامه پنج کتاب پیشین است. بسیاری از آموخته‌های پنج سال گذشته در متون، عبارات و تمرین‌های این کتاب تکرار شده است. ترجمه متون و عبارات کتاب بر عهده شماست و دبیر نقش راهنما و مصحح دارد. در صورتی که پنج کتاب قبلی را خوب آموخته باشید، به راحتی می‌توانید متون را ترجمه کنید.

استفاده از کتاب کار توصیه نمی‌شود. در کتاب‌هایی که به نام تیزهوشان، یا آمادگی برای کنکور و مسابقات طراحی می‌شود، موارد بسیاری می‌آید که از اهداف آموزشی نیست. بسیاری از پرسش‌ها جنبه معما دارد، یا اینکه حجمش بسیار است به نحوی که دانش آموز در پاسخ دهی وقت کم می‌آورد؛ لذا اگر در آزمون‌های آمادگی برای آزمون سراسری شرکت می‌کنید شایسته است بدانید که بسیاری از سؤالات این آزمون‌ها از نظر اصول آموزش زبان، نه تنها مورد تأیید نیستند؛ بلکه خلاف اهداف‌اند و موجب ناامیدی و دلسردی می‌شوند. هدف طراحان چنین آزمون‌هایی تهیه سؤالاتی است که آن قدر پیچیده، گنگ و طولانی باشد که داوطلب نتواند به سادگی پاسخ دهد. یا زمان پاسخگویی به آنها مناسب نیست؛ لذا ممره کسب شده در چنین آزمون‌هایی نشانگر وضعیت علمی شما نیست.

برای یادگیری هر زبانی باید بسیار تکرار و تمرین کرد. اگر می‌خواهید در درس عربی موفق تر باشید، پیش‌مطالعه کنید. هدف این کتاب فهم متن است. اگر شما بتوانید متون عربی را خوب بخوانید، درست بفهمید و درست ترجمه کنید، خود به خود می‌توانید از فارسی به عربی نیز ترجمه کنید و حتی سخن بگویید؛ شما می‌توانید از آیات و احادیث کتاب‌های درسی عربی در انشا و مقاله نویسی و به هنگام سخنرانی استفاده کنید.

«کتاب گویا» نیز برای پایه تحصیلی دوازدهم تهیه شده است تا با تلفظ درست متون آشنا شوید.

ترجمه متون و عبارات کتاب و حل تمرین‌ها در کلاس می‌تواند به صورت گروهی باشد.

سخنی ویژه با مدیران مدارس

اغلب آزمون‌های مؤسسات آمادگی برای کنکور، استاندارد و مورد تأیید کارشناسان اهل فن نیستند؛ سؤالات آنها تله آموزشی و فاقد ارزش علمی‌اند. لذا نمی‌توان میزان تلاش دبیر و دانش آموز را با توجه به این آزمون‌ها سنجید. بسیار دیده شده است که این مؤسسات مطالبی معماگونه، خارج از کتاب و بی ربط به اهداف دروس طراحی می‌کنند.

این کتاب با وقت دو ساعت تدریس در هفته، نیازی به کتاب کار ندارد. بسیاری از کتاب‌های کار مطلبی ابتکاری و نو ندارند و تنها با الگوبرداری از کتاب درسی تمرینات بیشتری طرح شده است که موجب خستگی دانش‌آموز می‌شوند. اگر مدرسه شما ساعت اضافه به دبیر اختصاص داده، بهتر است که این زمان صرف تقویت مهارت‌های شفاهی زبان شود.

آنچه برای دانش‌آموز بعد از دانش‌آموختگی می‌ماند همین مهارت شفاهی مانند خواندن، شنیدن و سخن گفتن است.

الدُّرْسُ الْأَوَّلُ بِرِجْدٍ

« قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ. » أمير المؤمنين عليه السلام

ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

مِنَ الْأَشْعَارِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از اشعار نسبت داده شده به امام علی درود بر او باد.

الدَّاءُ وَالدَّوَاءُ

دَوَاؤُكَ فِيكَ وَ مَا تُبْصِرُ وَ دَاؤُكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ
أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

بیماری و دارو

دارویت در خودت است و نمی بینی و بیماریات [نیز] از خودت است و حس نمی کنی.
آیا می پنداری که تو چیزی (جسمی) کوچک هستی؟! حال آنکه جهان بزرگتر در تو در هم پیچیده است.

النَّاسُ أَكْفَاءٌ

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءٌ أَبُوهُمْ آدَمُ وَ الْأُمُّ حَوَاءُ
وَ قَدَرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ
فَفُزُّ بِعِلْمٍ وَ لَا تَطْلُبُ بِهِ بَدَلًا فَالنَّاسُ مَوْتَى وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ

مردم یکسان‌اند

- ۱- مردم از نظر پدران و نیاکان یکسان‌اند. پدرشان آدم و مادر[شان] حواست.
 - ۲- ارزش هر آدمی به کاری است که آن را به خوبی انجام می‌دهد (می‌دهد)، و انسان‌ها با کارهایشان نام‌هایی دارند (یعنی جایگاه و ارزش هر انسان با کارش شناخته شده و با آن نامیده می‌شود).
 - ۳- پس به کمک دانش رستگار شو و برای آن جایگزینی نخواه که مردم، مرده و اهل علم و دانش، زنده‌اند.
- (یعنی به وسیله علم رستگار شو راه رستگاری خود را طی کن ، و برای آن دنبال هیچ جایگزینی نگرد ! که همه مردم می‌میرند اما این در واقع اهل علم و دانش هستند که جاودان می‌شوند.)

الْفَخْرُ بِالْعَفَافِ

أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ إِمَّا النَّاسُ لِأُمِّ وَ لِأَبِ
هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فَضَّةٍ أَمْ حَدِيدِ أَمْ نُحَاسِ أَمْ ذَهَبِ
بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبِ
إِمَّا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبِ

سرافرازی (افتخار) به پاکدامنی

ای افتخارکننده به اصل و نسب از روی نادانی (ای که از روی نادانی به دودمان و نژاد افتخار می‌کند)، مردم تنها از یک مادر و پدراند.

آیا آنان را می‌بینی [می‌پنداری] که از نقره، آهن یا مس یا طلا آفریده شده‌اند؟ بلکه آنان را می‌بینی [می‌پنداری] از تکه گلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی‌اند؟ افتخار، فقط به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

۱- تنوین کلمه «آدم» و سکون قافیه، به دلیل ضرورت شعری است.

تصاویر به کار رفته عبارت‌اند از: تصویر بزرگ، پوشاک محلی زن و مرد مازندرانی است که برخی تصاویر زیر آن پنهان شده‌اند. بورما منگولیا آلمین تایلند آلفلیپین، تاهیتی اندونسیا آلهند آلیابان افغانستان فیتنام مالیزیا کوریا آلسوید آلتروویج آلمنسا آلمانیا سوئیسرا آلیونان فرنسا ویلز اسکتلندا هولندا هنگاریا روسیا تشیکیا اسپانیا آلمکسیک آلسکیمو گواتیمالا آلهنود الحمر رعاة البقر آلبیرو آلارجنتین بولیفا آلاکواور تشیلی آبرازیل غنا آلسنغال آلمغرب کینیا جنوب إفريقيا فلسطین آریف آلسوری آالصومال آلكونغو آلسعودیه نیجریا ائیوبیا مصر

برگرد  **المعجم** 

«جمع: الأعصاب» العظم: استخوان «جمع: العظام» اللحم: گوشت «جمع: اللحوم» النجاس: مس	الداء: بیماری = المرض ≠ الشفاء، الصحة زعم: گمان کرد سوی: جز الطين، الطينة: گل، سرشت العصب: پی، عصب	انطوى: به هم پیچیده شد (مضارع: ينطوي) انصر: نگاه کرد البدل: جانشین «جمع: الأبدال» الجرم: پیکر «جمع: الأجرام» الحديد: آهن
---	---	---

 **حوال النص برگرد**

- ✓ ×
- دَوَاؤُنَا فِينَا وَ نَحْنُ نَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَ دَاوْنَا مِنَّا وَ نَحْنُ نَشْعُرُ بِهِ.
 - أَلْفَخْرٌ لِّلْعَقْلِ وَ الْحَيَاءِ وَ الْعَفَافِ وَ الْإِدْبِ.
 - سرافرازی به خود و شرم، پاکدامنی و ادب است.
 - خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ طِينَةٍ وَ هُوَ لَحْمٌ وَ عَظْمٌ وَ عَصَبٌ.
 - انسان از تکه گلی آفریده شده است؛ [و: واو استینافیه] آن گوشت و استخوان و پی است.
 - عَاقِبَةُ كُلِّ أَمْرٍ بِأَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ.
 - ارزش هر انسانی به کارهای نیکش است.
 - أَلْتَفَاخُرُ بِالنَّسَبِ مَحْمُودٌ.
 - فخرورزی به دودمان، پسندیده است.
 - أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءٌ وَ إِنْ مَاتُوا.
 - اهل دانش زنده‌اند اگرچه بمیرند.

ه اِعْمُوا ه برگرد

مَعَانِي الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ

۱. الْحُرُوفُ الْمُشَبَّهَةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد « **إِنَّ**، **أَنَّ**، **كَأَنَّ**، **لَكِنَّ**، **لَيْتَ**، **لَعَلَّ** » آشنا شوید.

📖 **إِنَّ**: جمله پس از خود را **تأکید می‌کند** و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی‌گمان» است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ التَّوْبَةُ: ۱۲۰ بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند.

📖 **أَنَّ**: به معنای «**که**» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۵۹ گفت می‌دانم **که** خدا بر هر چیزی تواناست.

✓ معمولاً «**لَإِنَّ**» به معنای «**زیرا، برای اینکه**» است؛ مثال:

پرسش: لِمَاذَا مَاسَفَرْتَ بِالطَّائِرَةِ؟ پاسخ: لِأَنَّ بِطَائِرَةِ الطَّائِرَةِ غَالِيَةً.

📖 **كَأَنَّ**: به معنای «**گویی**» و «**مانند**» است؛ مثال:

﴿كَأَنَّهِنَّ الْأَيَّاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الرَّحْمَنُ: ۵۸ آنان **مانند** یاقوت و مرجانند.

كَأَنَّ إِرْضَاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةً لَا تُدْرِكُ. **گویی** خشنود ساختن همه مردم هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

📖 **لَكِنَّ**: به معنای **ولی** و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۴۳

بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

📖 **لَيْتَ**: به معنای «**کاش**» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لیت» هم به کار می‌رود؛ مثال:

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ الْآنْبَاءُ: ۴۰ و کافر می‌گوید: **ای کاش** من خاک بودم!

📖 **لَعَلَّ**: یعنی «**شاید**» و «**امید است**»؛ مثال:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ الْأَخْرَافُ: ۳-۱- الْقُرْآن: خواندن / ۲- عَقَلٌ: خردورزی کرد

بی‌گمان ما قرآن را عربی قرار دادیم **امید است** شما خردورزی کنید.

تذکر مهم: در ترجمه صحیح باید به سیاق عبارت توجه کرد.

ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

^۱ برای تأکید: إِنَّ/ برای ربط: أَنَّ/ برای تشبیه: كَأَنَّ، اگر خبرش جامد باشد به معنی «مانند» و اگر خبر آن فعل یا مشتق وصفی باشد، به معنای «گویی».
/ برای استدراک و رفع ابهام جمله ماقبل و تکمیل پیام: لَكِنَّ/ برای تمنی و آرزو: لَيْتَ/ برای ترجی و امید: لَعَلَّ

حروف مشبّهة بالفعل بر سر جمله اسمیه (مبتدا و خبر) می آیند و هنگامی که بر اسم ظاهر وارد می شوند، آن را به عنوان اسم خود منصوب می کنند؛ ولی اعراب خبر را تغییر نمی دهند.

مَهْدِيٌّ فَائِزٌ فِي مُسَابَقَةِ كُرَةِ الْمِنْدَلَةِ. **لَيْتَ مَهْدِيًّا** فَائِزٌ فِي مُسَابَقَةِ كُرَةِ الْمِنْدَلَةِ.

مبتدا، مرفوع خبر، مرفوع
اسم لیت، منصوب خبر لیت مرفوع

که اِخْتَرْتَنِيكَ (۱) : تَرْجِمَ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْكَرِيمَتَيْنِ.

۱- ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ ۚ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ آروم: ۵۶
و این، روز رستاخیز است ولی شما نمی دانستید. (فولادوند)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بِنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ﴾^۲ الصَّف: ۴
بی گمان خداوند کسانی را که صف در صف (در یک ردیف، مراد متحد و یکپارچه) در راه او می جنگند (بیکار می کنند) دوست می دارد؛ گویی که ایشان ساختمانی استوارند.

۱- الْبَعْثُ: رستاخیز ۲- الْبِنْيَانُ الْمَرْصُوصُ: ساختمان استوار / در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب اند، جهاد می کنند. (فولادوند)

که اِخْتَرْتَنِيكَ (۲) : عَيَّنِ اسْمَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ خَبَرَهَا، ثُمَّ اذْكُرْ اِعْرَابَهَا.

۱. لَيْتَ فَصَلُ الرَّبِيعِ طَوِيلٌ فِي بَلَدِنَا! لِأَنَّ الرَّبِيعَ قَصِيرٌ هُنَا.

ای کاش فصل بهار در سرزمین ما (شهر ما، کشور ما) بلند (طولانی) باشد! زیرا بهار در اینجا کوتاه است.

لَيْتَ: مِنْ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ / (فَصَلْ): اسْمَ لَيْتَ وَ مَنْصُوبٌ عَلَامَتُهُ فَتْحُهُ / (طَوِيلٌ): خَبَرٌ لَيْتَ وَ مَرْفُوعٌ عَلَامَتُهُ ضَمُّهُ
أَنَّ: مِنْ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ / (الرَّبِيعِ): اسْمَ أَنَّ وَ مَنْصُوبٌ عَلَامَتُهُ فَتْحُهُ / (قَصِيرٌ): خَبَرٌ أَنَّ وَ مَرْفُوعٌ عَلَامَتُهُ ضَمُّهُ

۲. كَأَنَّ الْمُشْتَرِيَّ مَتَرَدِّدٌ فِي شِرَاءِ الْبِضَاعَةِ؛ وَلَكِنَّ الْبَائِعَ عَازِمٌ عَلَى بَيْعِهَا.

گویی خریدار در خرید کالا دو دل است؛ ولی فروشنده (در فروش آن مصمم است) تصمیم به فروش آن دارد.

كَأَنَّ: مِنْ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ / (الْمُشْتَرِيَّ): اسْمَ كَأَنَّ وَ مَنْصُوبٌ عَلَامَتُهُ فَتْحُهُ / (مَتَرَدِّدٌ): خَبَرٌ كَأَنَّ وَ مَرْفُوعٌ عَلَامَتُهُ ضَمُّهُ

۳. اِبْحَثْ عَنْ مَعْنَى «الْعَصَاةِ» فِي الْمَعْجَمِ؛ لَعَلَّ الْكَلِمَةَ مَكْتُوبَةٌ فِيهِ!

در واژه نامه دنبال معنی «عَصَاة» بگرد؛ شاید این کلمه در آن نوشته شده باشد!

لَعَلَّ: مِنْ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ / (الْكَلِمَةَ): اسْمَ لَعَلَّ وَ مَنْصُوبٌ عَلَامَتُهُ فَتْحُهُ / (مَكْتُوبَةٌ): خَبَرٌ لَعَلَّ وَ مَرْفُوعٌ عَلَامَتُهُ ضَمُّهُ

۱- الْعَصَاةُ: آمیوه گیری

۲. لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱- لا به معنای «نه» در پاسخ به «هَلْ» و «أَمْ» مانند أَأَنْتَ مِنْ بَجْنُورِدٍ؟ لا، أَنَا مِنْ بَيْرَجَدٍ.

۲- لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی‌رود.

۳- لای نهی مانند لا تَذْهَبُ: نرو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبُ: نباید برود.

لا هنگامی که بر سر فعل غایب و متکلم بیاید، معادل معنای فارسی «نباید» است؛ مانند: لا يَذْهَبُ عَارِفٌ: عارف نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾ الْبَقَرَةُ: ۳۲ جز آنچه به ما آموختی، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست) لا مُصِيبَةٌ أَعْظَمُ مِنَ الْجَهْلِ. الإمام الصادق عليه السلام هیچ بلایی بزرگ‌تر از نادانی نیست.

پرسش:

۱- اسم بعد از این لا چه حرکتی دارد؟ - فتحه

۲- آیا اسم پس از لا دارای ال است؟ - خیر، بدون ال است.

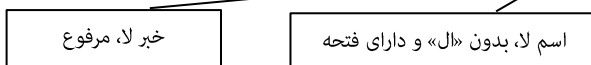
۳- آیا می‌توانیم بگوییم اسم پس از لای نفی جنس «بدون ال و مفتوح» است؟

آری. اسم پس از لای نفی جنس معمولاً بدون ال و دارای فتحه است.

خبر لای نفی جنس در صورتی که اسم ظاهر (آشکار) باشد، به همان شکل مرفوع می‌ماند؛ مثال:

الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ حَسَنٌ. گذشت هنگام قدرت، نیکوست.

لا شَيْءٍ أَحْسَنُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ. هیچ چیزی نیکوتر از گذشت هنگام قدرت نیست.



خوب است بدانید که خبر لای نفی جنس اغلب به صورت «جار و مجرور» می‌آید؛ مثال:

لا رَجُلٌ فِي الْحَفْلَةِ. هیچ مردی در جشن نیست.

لا مَاءٌ فِي الْبَيْتِ. هیچ آبی در خانه نیست.

لا خَائِنٌ فِي فَرِيقِنَا. هیچ خیانتکاری در گروه ما نیست.

لا شَكٌّ فِيهِ. هیچ تردیدی در آن نیست.

لا: حرف نفی جنس / رَجُلٌ، مَاءٌ، خَائِنٌ، شَكٌّ: اسم لا، نکره و مفتوح / فِي الْحَفْلَةِ، فِي الْبَيْتِ، فِي فَرِيقٍ، فِيهِ: خبر لا، مرفوع

۱- خوب است بدانید که گاهی خبر لای نفی جنس حذف می‌شود؛ مانند: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. و لا شَكٌّ. و لا بَأْسَ.

که اخبر نفسك (۳): ترجمه هذه الأحاديث حسب قواعد الدرس، ثم عين اسم لا النافية للجنس و خبرها.

۱- لا خیر فی قولٍ إلا مع الفعل. رسول الله ﷺ
هیچ خبری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار باشد.
اسم لا النافية للجنس (خیر) و خبرها (فی قول)

۲- لا جهاد كجهاد النفس. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ پیکاری (جهادی، جنگی) مانند پیکار با نفس نیست.
اسم لا النافية للجنس (جهاد) و خبرها (كجهاد)

۳- لا لباس أجمل من العافية. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ جامه‌ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.
اسم لا النافية للجنس (لباس) و خبرها (أجمل)

۴- لا فقر كالجهل و لا ميراث كالأدب. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.
اسم لا النافية للجنس (فقر) و خبرها (كالجهل)
اسم لا النافية للجنس (میراث) و خبرها (كالأدب)

۵- لا سوء أسوأ من الكذب. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ بدی‌ای بدتر از دروغگویی نیست.
اسم لا النافية للجنس (سوء) و خبرها (أسوأ)

که اخبر نفسك (۴): إملأ الفراغ في ما يلي، ثم عين نوع «لا» فيه.

۱- ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾ الزمر: ۹
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که برابرند؟
لا يَعْلَمُونَ : نمی‌دانند / لا: حرف نفی

۲- ﴿وَ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...﴾ یونس: ۶۵
گفتارشان تو را؛ زیرا ارجمندی همه خداست.
لا يَحْزَنُ: نباید اندوهگین سازد- از آن / لا: حرف نهی

۳- ﴿ذَلِكَ الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ البقرة: ۲
آن کتاب هدایتی برای پرهیزکاران است.
لا رَيْبَ فِيهِ: که هیچ شکی در آن نیست. / لا: حرف نفی جنس

۴- ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾ البقرة: ۲۵۶
..... در دین
لا إكراه: هیچ اجباری (واداشتی)، نیست. / لا: حرف نفی جنس

۵- لَا تَطْعَمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
از آنچه خودتان نمی‌خورید به مستمندان مخورانید.
لَا تَطْعَمُوا: حرف نهی / لَا تَأْكُلُونَ: حرف نفی مضارع

۱- ما یلی: آنچه می‌آید
۲- الریب: شک

التمرین برگرد

● التمرین الأول: ضع في الفراغ كلمة مناسبة للتوضيحات التالية من معجم الدرس.

۱- آل عنصر فلزي كالحديد موصل للحرارة والكهرباء.
(نحاس) / مس، عنصری فلزی مانند آهن است که رسانای گرما و برق می‌باشد.

۲- آل مادة حمراء من جسم الحيوان تصنع منه اطعمة.
(لحم) / گوشت، ماده‌ای قرمز رنگ بدن جاندار که از آن غذاهایی درست می‌شود.

۳- آل خيط أبيض في الجسم يجري فيه الحس.
(عصب) / رشته‌ای سفید در بدن است که حس در آن جاری می‌شود.

۴- آل قسم قوي من الجسم عليه لحم.
(عظم) / استخوان، بخشی سخت و محکم از بدن که گوشت روی آنست.

۵- آل تراب مختلط بالماء.
(طين) / گل، خاک آمیخته با آب است.

الموصل: رسانا الحمراء: الأحمر الخيط: نخ قوي: توانا، محکم، سخت، درشت

● التمرین الثاني: استخراج مما يلي المطلوب منك. برگرد

دواؤك فيك و ما تبصر
۱- المبتدأ و إعرابه:
دواء: مبتدا و مرفوع علامته ضمّه / داء: مبتدا و مرفوع علامته ضمّه

أ تزعم أنك جرم صغير
۲- اسم التفضيل و محله الإعرابي:
الأكبر: اسم التفضيل / صفت

الناس من جهة الآباء أكفاء
۳- الخبر و إعرابه:
أكفاء: خبر و مرفوع علامته ضمّه / آدم = خبر و مرفوع / حواء = خبر و مرفوع

- ۴- اَلْجَمْعُ الْمَكْسَرُ: وَ قَدْرُ كُلِّ امْرِيٍّ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ
وَلِلرِّجَالِ عَلَى الْاَفْعَالِ اَسْمَاءُ
الرجال، الأفعال، أسماء: جمع مكسر رجل، فعل، اسم
- ۵- فَعْلُ النَّهْيِ: فَفَزُ يَعْلِمُ وَ لَا تَطْلُبُ بِهِ بَدَلًا
قَالنَّاسُ مَوْتِي وَ اَهْلُ الْعِلْمِ اَحْيَاءُ
فعل النهي: لا تطلب (فعل نهی که همون مضارع مجزوم است).
- ۶- اِسْمُ الْفَاعِلِ: اَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ
اَيُّهَا النَّاسُ لِامٍّ وَ لِابٍ
الفاخر (اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد است)
- ۷- اَلْفَعْلُ الْمَجْهُولُ: هَلْ تَرَاهُمْ خُلُقُوا مِنْ فِضَّةٍ
اَمْ حَدِيدٍ اَمْ نُحَاسٍ اَمْ ذَهَبٍ
الفعل المجهول: هل تراهم خلقوا من فضة
- ۸- اَلْفَعْلُ الْمُضَارِعُ: بَلْ تَرَاهُمْ خُلُقُوا مِنْ طِينَةٍ
هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ
الفعل المضارع: ترى (ماضی: رأى، مضارع: يرى)
- ۹- اَلْجَارُو الْمَجْرورُ: اَيُّهَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ
وَ حَيَاءٍ وَ عِفَافٍ وَ اَدَبٍ
العقل

● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اِمْلَأِ الْفُرَاعَ فِي مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ «لَا» فِيهِ. بِرِكَود

- ۱- ﴿وَ لَا تَسْبُوا الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَيَسْبُوا اللّٰهَ...﴾ الأَنْعَامُ: ۱۰۸
و کسانی را که جای خدا را فرا می خوانند که به خدا دشنام دهند...
دشنام ندهید / «لا» در «لا تَسْبُوا»: حرف نهی
- ۲- ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ...﴾ الْمَائِدَةُ: ۴۱
ای پیامبر، کسانی را که در کفر شتاب می ورزند تو را
لا يَحْزُنْ: نباید غمگین بسازند. / «لا» در «لا يَحْزُنْ»: حرف نهی
- ۳- ﴿رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ...﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۸۶
[ای] پروردگار ما، آنچه را هیچ توانی نسبت به آن نداریم بر ما
تحمیل نکن / «لا» در «لا تُحْمَلْنَا»: حرف نهی - «لا» در «لا طَاقَةَ»: حرف نفی جنس
- ۴- لَا يَرْحَمُ اللّٰهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ. رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ
خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم
رحم نمی کند / لا در دو فعل: حرف نفی

۵- یا حَبِيبِي، لَا شَيْءَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ.

ای دوست من، زیباتر از بخشش به هنگام توانایی نیست.
هیچ چیزی / «لا» در «لا شَيْءَ»: حرف نفی جنس

۱- سارَع: شتافت ۲- حَمَلٌ: تحمیل کرد

● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. بَرِّكَد

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يَذْكَرُ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ، ... لَا بَرَكَهَ فِيهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَائِبَ الْفَاعِلِ وَ نَوْعَ لَا)

هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... و هیچ برکتی در آن نیست.

نَائِبَ الْفَاعِلِ: اسْمٌ

نَوْعَ «لَا» در (لَا يَذْكَرُ): حرف نفی / و نَوْعَ «لَا» در (لَا بَرَكَهَ): لای نفی جنس

۲- لَا تَجْتَمِعُ خَصَلَتَانِ فِي مُؤْمِنٍ: الْبُخْلُ وَ الْكِبْدُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ، الْفَاعِلُ وَ إِعْرَابُهُ وَ نَوْعَ الْفِعْلِ)

دو ویژگی در مؤمن جمع نمی‌شود (فراهم نمی‌شود، گرد هم نمی‌آیند): خسیس بودن و دروغگویی

الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: (فِي مُؤْمِنٍ) / الْفَاعِلُ وَ إِعْرَابُهُ: (خَصَلَتَانِ)، الْفَاعِلُ وَ مَرْفُوعٌ بِهِ الْفِ / وَ نَوْعَ الْفِعْلِ: (فَعْلٌ مُضَارِعٌ مَنْفِي)

۳- لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ^۱. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ الْفِعْلِ، وَ اسْمَ الْحَرْفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ وَ خَبْرَهُ وَ إِعْرَابَهُمَا)

خشمگین مشو زیرا (که) خشمگین شدن مایه تباهی است.

نَوْعَ الْفِعْلِ: (لَا تَغْضَبْ) فَعْلٌ نَهْيٌ

وَ اسْمَ الْحَرْفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ وَ خَبْرَهُ وَ إِعْرَابَهُمَا: (الْغَضَبُ): اسْمُ الْحَرْفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ وَ مَنْصُوبٌ / (مَفْسَدَةٌ): خَبْرٌ

الْحَرْفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ وَ مَرْفُوعٌ

۴- لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُضَافَ إِلَيْهِ وَ نَوْعَ لَا)

هیچ فقری سخت‌تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.

الْمُضَافَ إِلَيْهِ: (التَّفَكُّرُ)

نَوْعَ لَا در «لا فقر» و «لا عبادَة»: لای نفی جنس

۵- لَا تَسْبُوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ لَا، وَ مَضَادَّ عَدَاوَةَ)

به مردم دشنام ندهید که بین آنها دشمنی به دست آورید.

نَوْعَ لَا در «لا تسبوا»: لای نهی / مَضَادَّ عَدَاوَةَ: صَدَاقَةٌ

۶- لَا تُمِيتُوا^۲ الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَإِنَّ الْقَلْبَ يَمُوتُ كَالزَّرْعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ لَا، وَ إِعْرَابَ الْكَلِمَاتِ)

الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ

دل‌های خویش را بکثرت خوردن و نوشیدن نمیرانید که دل چون زراعت است وقتی آب آن زیاد شود می‌میرد.

نَوْعَ لَا در «لا تمیتوا»: لای نهی / الْقُلُوبُ: مَفْعُولٌ بِهِ وَ مَنْصُوبٌ بِهِ فَتَحَهُ / الطَّعَامُ: مَضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ بِهِ كَسْرَهُ / الْقَلْبُ:

اسمٌ إِنَّ وَ مَنْصُوبَةٌ بِهِ فَتَحَهُ / الزَّرْعُ: مَجْرُورٌ بِهِ حَرْفُ جَرِّ / الْمَاءُ: فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ بِهِ ضَمَّهُ

۷- خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُونُوا نُقَادَ الْكَلَامِ. عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (نوع لا، و إعراب الكلمات التي تحتها خط)
 حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج باشید.
 الْحَقُّ: مفعول به و منصوب به فتحه / الْبَاطِلُ: مضاف الیه و مجرور به کسره / الْبَاطِلُ: مفعول به و منصوب به فتحه / أَهْلُ: مجرور به حرف جر / الْكَلَامُ: مضاف الیه و مجرور به کسره.

۱- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباهی ۲- اِكْتَسَبَ: بدست آوردن، حاصل کردن، اندوختن، پیدا کردن ۳- لَا تُهَيِّتُوا: همبراندید ← (أَمَاتَ: میراند) ۴- خُذُوا: بگریید ← (أَخَذَ: گرفت)

● التمرین الخامس: للترجمة. برگرد

۱- جَلَسَ: نشست	جَلَسْنَا: نشستیم	لا تَجْلِسُوا: ننشینید
۲- أَجْلَسَ: نشانید	أَجْلَسَ: بنشان	اجلسن: بنشینید
۳- عَلِمَ: دانست	قَدْ عَلِمْتُ: دانسته‌ای	لَمْ يَجْلِسُوا: نشانیدند، نشانیده‌اند
۴- عَلِمَ: یاد داد	أَعْلَمُ: بدان	سَجِلَسَ: خواهد نشانید
۵- قَطَعَ: برید	قَدْ يَعْلَمُ: شاید یاد بدهد	لَمْ أَعْلَمُ: ندانستم
۶- انْقَطَعَ: بریده شد	أَعْلَمُ: یاد می‌دهم	لا يَعْلَمُ: نمی‌داند
۷- عَفَرَ: آمرزید	فُطِعَ: بریده شد	لَنْ يَعْلَمَ: یاد نخواهد داد
۸- اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست	أَلْمَقُطوع: بریده شده	لِيَعْلَمَ: باید یاد بدهد
	ما انْقَطَعَ: بریده نشد	كَانَا يَقْطَعَانِ: می‌بریدند
	قَدْ عَفَرَ: آمرزیده است	لا تَقْطَعُ: نبر
	أَلْمَغْفُور: آمرزیده شده	سَيَنْقَطِعُ: بریده خواهد شد
	قَدْ اسْتَغْفَرْتُمْ: آمرزش خواسته‌اید	لَنْ يَنْقَطِعَ: بریده نخواهد شد
	لا يَسْتَغْفِرُونَ: آمرزش نمی‌خواهند	لا يَعْفَرُ: آمرزیده نمی‌شود
		أَلْعَفَّار: بسیار آمرزنده
		أَلْأَسْتَغْفَار: آمرزش خواستن
		أَسْتَغْفِرُ: آمرزش می‌خواهم

● التمرین السادس: عین اسم الفاعل، و اسم المفعول، و اسم المبالغة، و اسم المكان، و اسم التفضيل في هذه العبارات؛ ثم عین ترجمه الكلمات الحمراء. برگرد

۱- ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...﴾ الأُمراء: ۱
 پاک است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانه از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی حرکت داد.
 - اسْرَى: حرکت داد- لَيْلًا: شبانه / - الْمَسْجِدِ: اسم المكان؛ الْأَقْصَى: اسم التفضيل

۲- ﴿... وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مِمَّنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ﴾ النحل: ۱۲۵

و با آنان به [شیوه‌ای] که نکوتر است **بَحْثِ كُنْ** (ستیز کن). قطعاً پروردگارت به [حال] کسی که از راهش **گم شده**، داناتر (داناترین) است.

- جَادِلْ: بحث کن - ضَلَّ: گم شد / - أَحْسَنُ، أَعْلَمُ: اسْمَ التَّفْضِيلِ

۳- ﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آل عمران: ۱۶۷

با دهانهایشان (زبان‌هایشان) چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کند، داناتر است.

- أَفْوَاهِهِ: دهانهایشان- يَكْتُمُونَ: پنهان می‌کنند / - أَعْلَمُ: اسْمَ التَّفْضِيلِ

۴- ﴿وَمَا أَبرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ...﴾ يوسف: ۵۳

و نفسم را بی گناه می‌شمارم؛ زیرا نفس، بسیار دستور دهنده به بدی است؛ مگر اینکه پروردگارم رحم کند.

- أَبرَأُ: بی گناه می‌شمارم - أَمَّارَةٌ: بسیار دستور دهنده / - أَمَّارَةٌ: اسْمَ الْمُبَالَغَةِ

۵- ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾﴾ المؤمنون: ۲۰۱

به راستی که مؤمنان رستگار شده‌اند؛ همانان که در نمازشان فروتن‌اند.

قَدْ أَفْلَحَ: رستگار شده‌اند - خَاشِعُونَ: فروتنان / - الْمُؤْمِنُونَ، خَاشِعُونَ: اسْمَ الْفَاعِلِ

۶- ﴿... قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ المائدة: ۱۰۹

گفتند: هیچ دانشی نداریم؛ قطعاً تو بسیار دانای نهان‌ها هستی.

- عَلَّامٌ: بسیار دانا / - عَلَّامٌ: اسْمَ الْمُبَالَغَةِ

۷- ﴿... وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ البقرة: ۱۹۵

و نیکی کنید؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

- أَحْسِنُوا: نیکی کنید / - الْمُحْسِنِينَ: اسْمَ الْفَاعِلِ

۸- ﴿وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا ...﴾ الأنبياء: ۳۲

و آسمان را سقفی نگه داشته شده قرار دادیم.

- جَعَلْنَا: قرار دادیم / - مَحْفُوظًا: اسْمَ الْمَفْعُولِ

همه مرسلین را به روز شمار	به یکجا کند جمع پروردگار
از آنها بپرسد شما را چسان	اجابت نمودند این مردمان
بگویند ایمان بیاورده اند؟	و یا اینکه بر کفر رو کرده اند؟
به پاسخ بگویند پیغمبران	که هرگز نباشیم آگه از آن
که تنها تویی آگه از علم غیب	در این امر هم نیست شکی و ریب

امیدمجد:

بلی در ره ایزد ذوالجلال نمایید انفاق و بخشید مال
نه آنقدر کآید شما را ضرر بیفتید در مهلکه در خطر
نمایید نیکی به هر حال و کار خداوند با محسنان است یار

امیدمجد:

خدا آسمان را چو می آفرید	چو یک سقف محفوظ کردش پدید
ولی کافران کاینچنین جاهلند	از آیات یزدان خود غافلند
از آیات ایزد بتابند روی	نیارند ایمان بر این گفتگوی

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: صَعَّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةٌ مُنَاسِبَةٌ.

۱- سَتَلُّ الْمُدِيرُ: أٌ فِي الْمَدْرَسَةِ طَالِبٌ؟ فَأَجَابَ: «... طَالِبٌ هُنَا». (لَأَنَّ □ لَا □ قَائِنٌ □)

از مدیر سوال شد: آیا دانش‌آموزی در مدرسه هست؟ پس پاسخ داد: «هیچ دانش‌آموزی اینجا نیست.»

لَأَنَّ، قَائِنٌ: دلیل انجام کار را می‌رسانند. / لا: لای نفی جنس بر سر اسم بدون «ال» و فتحه دار وارد می‌شود؛ به معنی هیچ نیست.

۲- حَصَرَ السِّيَاحَ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ ... الدَّلِيلُ لَمْ يَحْضُرْ. (أَنَّ لَكِنَّ لَعَلَّ)

گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛ ولی راهنما حضور نداشت.

أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید. / لَكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود/ لَعَلَّ: تردید و امید را می‌رساند.

۳- هَذَا التَّمْرِينُ سَهْلٌ وَ ... أَكْثَرُ الزَّمَلَاءِ خَائِفُونَ. (لَيْتَ إِنَّ لَكِنَّ)

این تمرین آسان است ولی بیشتر همکلاسی‌ها می‌ترسند.

لَيْتَ: برای تمنی و آرزو / إِنَّ: برای تاکید کل جمله بعد خود / لَكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود

۴- قَالَ الْمُدِيرُ ... طَالِبَ رَاسِبٍ فِي الْإِمْتِحَانَاتِ. (لَا لَنْ لَمْ)

مدیر گفت: هیچ دانش‌آموزی در امتحانات مردود نیست. (منی شود)

**اسم فاعل و اسم مفعول و مصادر شبه فعل هستند و در صورت نیاز می‌توان به صورت فعل معنا کرد.

لا: لای نفی جنس بر سر اسم بدون «ال» و فتحه دار وارد می‌شود؛ به معنی هیچ نیست. / لَنْ: بر سر فعل مضارع وارد می‌شود و معنای فعل را به آینده منفی تبدیل می‌کند. / لَمْ: بر سر مضارع می‌آید و معنای فعل را به ماضی منفی تبدیل می‌کند.

۵- مَنَى الْمَزَارِعُ: «... الْمَطَرُ يَنْزِلُ كَثِيرًا!» (كَأَنَّ لِأَنَّ لَيْتَ)

کشاورز آرزو کرد: «ای کاش باران بسیار بیارد!»

كَأَنَّ: برای تشبیه / لِأَنَّ: برای آوردن دلیل / لَيْتَ: برای تمنی و آرزو

۶- أَلَا تَعْلَمُ ... أَلَصَّبَرَ مِفْتَاحَ الْفَرْجِ؟ (لَكِنَّ أُنَّ لَا)

آیا نمی‌دانی که صبر کلید گشایش است؟

لَكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود/ أُنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید. / لا: لای نفی جنس بر سر اسم بدون «ال» و فتحه دار وارد می‌شود؛ به معنی هیچ نیست.

۷- لِمَاذَا يَبْكِي الطِّفْلُ؟ ... جَائِعٌ. (أَنَّهُ لِأَنَّهُ لَيْتَ)

چرا کودک گریه می‌کند؟ زیرا او گرسنه است.

أَنَّ: به معنی «که»، وسط جمله می‌آید / لِأَنَّ: برای آوردن دلیل در مقابل کلمه پرسشی «لِمَاذَا» / لَيْتَ: برای تمنی و آرزو

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: صَعٌ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةٌ مُنَاسِبَةٌ.

۱- «اعْلَمُوا أَنَّ ... النَّاسَ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ». الإمامُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(حَوَائِجُ حَوَائِجُ حَوَائِجُ) اسم أَنْ منصوب است؛ پس به شکل فتحه را انتخاب می‌کنیم.

بدانید که نیازمندی‌های مردم به شما، از نعمتهای الهی بر شماست. (مفهوم خدمت رسانی به مردم را می‌رساند.)

۲- «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ ... أَحْسَنُ». الإمامُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(الْخُلُقُ الْخُلُقُ الْخُلُقُ) خبر إِنَّ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.

بی‌گمان بهترین نیکی، خلق نیکوست. امام حسن علیه السلام

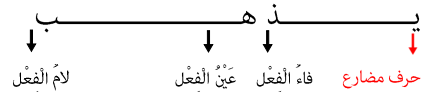
- ۳- ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ ... وَأَسْتَغْفِرُ لِدَنِيكَ﴾ غافر: ۵۵
 (حَقٌّ حَقًّا حَقٌّ) خبرِ إِنَّ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.
 پس صبر کن که وعده خدا حق است و برای گناهت آمرزش بخواه. فولادوند
- ۴- ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ ... كَانَ مَسْئُولًا﴾ الأعراف: ۳۴
 (الْعَهْدُ الْعَهْدُ الْعَهْدُ) اسمِ إِنَّ منصوب است؛ پس به شکل فتحه را انتخاب می‌کنیم.
 به پیمان [خود] وفا کنید زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد. فولادوند / سؤال می‌شود! مکارم شیرازی
- ۵- ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ ... مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ الأعراف: ۵۶
 (قَرِيبٌ قَرِيبًا قَرِيبٌ) خبرِ إِنَّ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.
 که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. فولادوند
- ۶- ﴿وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ ... رَحِيمٌ﴾ البقرة: ۱۹۹
 (غَفُورٌ غَفُورًا غَفُورٌ) خبرِ إِنَّ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.
 و از خداوند آمرزش بخواهید که خدا آمرزنده مهربان است. فولادوند
- ۷- لَيْتَ الْمُسَافِرَ ... الْيَوْمَ!
 (وَاصِلٌ وَاصِلًا وَاصِلٌ) خبرِ لَيْتَ مرفوع است؛ پس به شکل ضمّه را انتخاب می‌کنیم.

^۳ در رسم الخط قرآن هر جا «نعمه، رحمة»، به نام خداوند اضافه می‌شود، تاء آن به شکل (ت) می‌نویسند.

بیشتر بدانیم برگرد

* خوب است بدانیم که در فرهنگ‌های لغت عربی^۱:

حرف اول اصلی فعل فاء الفعل، حرف دوم اصلی عین الفعل و حرف سوم اصلی لام الفعل نام دارد؛ مثال:
يَذْهَبُ = يَفْعَلُ



هرگاه مقابل فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن فته دارد، یا الف است؛ مثال:
ذَهَبَ - : یعنی مضارع آن يَذْهَبُ است.

نام - : یعنی مضارع آن يَنَامُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن ضمه دارد، یا واو است؛ مثال:
كَتَبَ - : یعنی مضارع آن يَكْتُبُ است.

قال - : یعنی مضارع آن يَقُولُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن كسره دارد، یا ي است؛ مثال:
جَلَسَ - : یعنی مضارع آن يَجْلِسُ است.

سار - : یعنی مضارع آن يَسِيرُ است.

۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی‌شود.

* خوب است با این پنج نکته املایی نیز آشنا شوید.^۲

۱. دَوَاءٌ + كَ = دَوَاؤُكَ خَطَأٌ + كَ = خَطُوكَ جَاءَ + وا = جاؤوا

۲. در مضارع فعل «رأى» حرف همزه می‌افتد، مثال:

يَرَى ، تَرَى و نوشتار آن وقتی که مضارع آن به ضمیر وصل می‌شود، تغییر می‌کند.

تَرَى + هُمْ = تَرَاهُمْ يَرَى + كَ = يَرَاكَ

۳. معمولاً حرف کاف آخر در نوشتار عربی بدون سرکش و در فارسی با سرکش است؛ مثال:
در عربی اشتراك، در فارسی اشتراك.

۴. حرف یاء آخر نیز در عربی معمولاً دو نقطه دارد؛ ولی در فارسی بدون نقطه است؛ مثال:
در عربی مَهْدِيٌّ و در فارسی مهدی.

ضمناً در قرآن مجید حرف «ي» بدون دو نقطه زیر آن می‌آید.

۵. کلماتی مانند اِلَى، يَنْهَى و اُغْلَى به صورت اِلَى، يَنْهَى و اُغْلَى نیز نوشته می‌شوند.

۶. گاهی پیش از سه حرف کشیده «و»، «ا»، «ي» به ترتیب ضمه، فتحه و كسره نهاده می‌شود؛ مثال:
نُور: روشنایی ، حَار: گرم و رِيح: باد

۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی‌شود.



الدَّرْسُ الثَّانِي بِرُكُود

«وَاللَّهُ، لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ

فِي مَمْلَكَةٍ أَسْلُبُهَا جَلْبَ شَعِيرَةٍ، مَا فَعَلْتُ.» الإمام علي عليه السلام

به خدا، اگر سرزمین‌های هفتگانه با هرچه زیر آسمان‌هایشان هست به من داده می‌شد تا در مورد مورچه‌ای از خدا نافرمانی کنم و پوست جویی را از آن به زور بگیرم، انجام نمی‌دادم.

﴿وَأَلْوَجُهُ النَّافِعُ، وَالْوَجُهُ الْمُضِرُّ﴾

وجه مفید، و وجه زیان‌آور

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ الكهف: ۳۰

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدانند که] ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباه نمی‌کنیم. (فولادوند)

فِي عَامِ أَلْفٍ وَتَمَامَةِ وَثَلَاثَةِ وَثَلَاثِينَ وَوُلِدَ فِي مَمْلَكَةِ «السَّوَيْدِ» صَبِيٌّ سَمِيَ «أَلْفَرِدَ نُوْبِلِ». كَانَ وَالِدُهُ قَدْ أَقَامَ مَصْنَعًا لِصِنَاعَةِ مَادَّةِ «النِّيْتروغليسرين» السَّائِلِ السَّرِيعِ الْإِنْفِجَارِ، وَ لَوْ بِالْحَرَارَةِ الْقَلِيلَةِ.

در سال ۱۸۳۳ در کشور سوئد پسری متولد شد که آلفرد نوبل نامیده شد. پدرش کارخانه‌ای را برای تولید ماده نیتروگلیسرین مایعی که سریع منفجر می‌شد گرچه با حرارت کم، تأسیس کرده بود.

اهْتَمَّ أَلْفَرِدٌ مُنْذُ صَغَرِهِ بِهَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ عَمِلَ عَلَى تَطْوِيرِهَا مُجَدِّدًا، لِيَمْنَعَ انفجارها.

آلفرد از زمان خردسالی‌اش به این ماده (اهمیت داد) اهتمام ورزید، و با تلاش روی بهینه سازی آن کار کرد، برای اینکه از منفجر شدن آن جلوگیری کند. (مانع منفجر شدنش بشود)

بَنَى مُخْتَبَرًا صَغِيرًا لِيَجْرِي فِيهِ تَجَارِبُهُ، وَلَكِنْ مَعَ الْأَسْفِ انفجَرَ الْمُخْتَبَرُ وَ انْهَدَمَ عَلَى رَأْسِ أَخِيهِ الْأَصْغَرَ وَ قَتَلَهُ. هَذِهِ

الْحَادِثَةُ لَمْ تُضْعَفْ عَزْمُهُ، فَقَدْ وَاصَلَ عَمَلَهُ دَوَّوبًا، حَتَّى اسْتَطَاعَ أَنْ يَخْتَرِعَ مَادَّةَ «الدِّيناميت» الَّتِي لَا تَنْفَجِرُ إِلَّا بِإِرَادَةِ

الإنسان. آزمایشگاه کوچکی ساخت برای اینکه تجربه‌هایش را در آن اجرا کند، ولی شوربختانه (متأسفانه) آن آزمایشگاه منفجر شد و بر سر برادر کوچکش ویران شد و او را کشت. این رویداد اراده‌اش را ضعیف نکرد، کارش را با پشتکار ادامه داد، تا اینکه توانست ماده دینامیت را که فقط به اراده انسان منفجر می‌شد، اختراع کند.

بَعْدَ أَنْ اخْتَرَعَ الدِّيناميت، أَقْبَلَ عَلَى شِرَائِهِ رُؤَسَاءَ شَرِكَاتِ الْبِنَاءِ وَ الْمَنَاجِمِ وَ الْقَوَاتِ الْمَسْلَحَةِ وَ هُمْ مُشْتاقُونَ لِاسْتِخْدَامِهِ، فَانْتَشَرَ الدِّيناميتُ فِي جَمِيعِ أَنْحَاءِ الْعَالَمِ.

بعد از اینکه دینامیت را اختراع کرد، رئیس‌ان شرکت‌های ساختمانی و معادن و قوای مسلح در حالی که مشتاق به کارگیری آن بودند، به خرید آن روی آوردند؛ پس دینامیت در همه نقاط (سراسر، سمت و سوهای) جهان پخش شد.

قَامَ أَلْفَرِدٌ بِإِنشَاءِ عَشْرَاتِ الْمَصَانِعِ وَ الْمَعَامِلِ فِي عِشْرِينَ دَوْلَةً، وَ كَسَبَ مِنْ ذَلِكَ ثَرَوَةً كَبِيرَةً جَدًّا حَتَّى أَصْبَحَ مِنْ أَعْنَى

أَغْنِيَاءِ الْعَالَمِ. آلفرد به ساخت ده‌ها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور اقدام کرد، و از آن ثروت بسیار زیادی به‌دست آورد تا اینکه از ثروتمندترین ثروتمندان جهان شد.

﴿وَأَلْوَجُهُ: رخ، چهره، شخصیت، صورت، نما، سطح، ظاهر، ناحیه، نقطه نظر، دیدگاه، علت، سبب، آغاز، روی سکه، ظاهر، شکل، وجه، دلیل.

فَقَدْ اسْتَفَادَ الْإِنْسَانُ مِنْ هَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ سَهَّلَتْ أَعْمَالُهُ الصَّعْبَةَ فِي حَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَ شَقِّ الْقَنَوَاتِ وَ إِنْشَاءِ الطَّرِيقِ وَ حَفْرِ الْمَنَاجِمِ وَ تَحْوِيلِ الْجِبَالِ وَ التَّلَالِ إِلَى سُهُولٍ صَالِحَةٍ لِلزَّرَاعَةِ.

انسان از این ماده استفاده کرده است، و کارهای سختش را در کندن تونل‌ها و شکافتن کانال‌ها و ساخت راه‌ها و کندن معادن و دگرگونی (تبدیل) کوه‌ها و تپه‌ها به دشت‌های قابل کشت را آسان کرد.

وَ مِنَ الْأَعْمَالِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي تَمَّتْ بِوَاسِطَةِ هَذِهِ الْمَادَّةِ تَفْجِيرُ الْأَرْضِ فِي قَنَاةٍ «بَنَمَا» بِمِقْدَارٍ مِنَ الدِّينَامِيْتِ بَلَّغَ أَرْبَعِينَ طَنًا. وَ از کارهای بزرگی است که بواسطه این ماده انجام شد، منفجر کردن زمین در کانال «پاناما» با مقداری از دینامیت که به چهل تن رسید،

وَ بَعْدَ أَنْ اخْتَرَعَ نوبِلِ الدِّينَامِيْتِ، اَزْدَادَتِ الْحُرُوبُ وَ كَثُرَتْ أَدَوَاتُ الْقَتْلِ وَ التَّخْرِيْبِ بِهَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ إِنْ كَانَ غَرَضُهُ مِنْ اخْتِرَاعِهِ مَسَاعَدَةَ الْإِنْسَانِ فِي مَجَالِ الْإِعْمَارِ وَ الْبِنَاءِ. (بِناء=عمارة).
و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگ‌ها افزایش یافت و ابزار کشتار و ویرانگری به کمک این ماده زیاد شد، اگرچه هدف او از اختراع آن (دینامیت) کمک کردن به انسان در زمینه آباد کردن و ساختن بود.

نَشَرَتْ إِحْدَى الصُّحُفِ الْفَرَنْسِيَّةِ عِنْدَ مَوْتِ أَخِيهِ الْآخِرِ عُنْوَانًا خَطَأً:

«مَاتَ الْفِرْدُ نوبِلِ تاجرِ الْمَوْتِ الَّذِي أَصْبَحَ غَنِيًّا مِنْ خِلالِ إِيجَادِ طَرْقِ لِقْتَلِ الْمَزِيدِ مِنَ النَّاسِ».

یکی از روزنامه‌های فرانسوی هنگام مرگ برادر دیگرش، عنوان (تیترا) اشتباهی را پخش کرد (منتشر کرد):

«آلفرد نوبل تاجر مرگ که از طریق ایجاد راه‌هایی برای کشتار بیشتر مردم ثروتمند شد، مرد.

شَعَرَ نوبِلِ بِالذَّنْبِ وَ بِخَيِّبَةِ الْأَمَلِ مِنْ هَذَا الْعُنْوَانِ، وَ بَقِيَ حَزِينًا وَ خَافَ أَنْ يَذْكُرَهُ النَّاسُ بِالسُّوءِ بَعْدَ مَوْتِهِ. لِذَلِكَ فَقَدْ بَنَى مُؤَسَّسَةً لِمَنْحِ الْجَوَائِزِ الشَّهِيرَةِ بِاسْمِ «جَائِزَةِ نوبِلِ». وَ مَنَحَ ثَرْوَتَهُ لِشِرَاءِ الْجَوَائِزِ الدَّهْيِيَّةِ لِكَي يَصْحَحَ خَطَأَهُ.

نوبل از این عنوان (تیترا) احساس گناه و ناامیدی کرد، و اندوهگین ماند و ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه‌ای برای دادن (اهدای) جوایز مشهور بنام «جایزه نوبل» ساخت. و ثروتش را برای خرید جوایز طلائی داد تا خطایش را تصحیح کند.

تُمْنِحُ هَذِهِ الْجَائِزَةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى مَنْ يَفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتِ حَدَدَهَا، وَ هِيَ مَجَالَاتُ السَّلَامِ وَ الْكِيْمِيَاءِ وَ الْفِيْزِيَاءِ وَ الطَّبِّ وَ الْأَدَبِ وَ این جایزه هر سال به کسی داده (هدا) می‌شود که در زمینه‌هایی که آن را مشخص کرده، به بشریت سود می‌رساند. و آن عبارت است از: زمینه‌های صلح، شیمی، فیزیک، پزشکی، ادبیات و

وَلَكِنْ هَلْ تُعْطَى الْجَوَائِزُ الْيَوْمَ لِمَنْ هُوَ أَهْلٌ لِذَلِكَ؟!

ولی آیا امروزه جایزه‌ها به کسی که شایسته آن است داده (هدا) می‌شود؟!

لِكُلِّ اخْتِرَاعٍ عِلْمِيٍّ وَ اِبْتِكَارٍ فِي التَّقْنِيَّةِ وَ جِهَانٍ:

وجه نافع، و وجه مضر.

وَ عَلَى الْإِنْسَانِ الْعَاقِلِ أَنْ يَسْتَفِيدَ مِنَ الْوَجْهِ النَّافِعِ.

هر اختراع علمی و نوآوری‌ای در فناوری دو وجه (رویه) دارد: وجهی سودمند و وجهی زیان‌آور (زیان ساز) دارد.

و انسان خردمند باید (واجب است) از وجه سودمند بهره‌برد. (استفاده کند)

بروبه
تورین اول

☆ المصعم ☆ برگرد

<p>أَلْصَبِي: كودك، پسر «جمع: أَلْصَبِيَان» صَحَح: تصحيح كرد (مضارع: يَصَحِّح) أَلْطَّن: تَن «جمع: الأَطْنَان» أَلْفَرَنْسِيَّة: زبان فرانسوي أَلْفِيْزِيَا: فيزيك قَنَاةُ بَنَمَا: كانال پاناما أَلْقَنَوَات: كانالها «مفرد: أَلْقَنَاة» كَسَبَ -: به دست آورد أَلْمَجَال: زمينه «جمع: أَلْمَجَالَات» أَلْمَنَاجِم: معادن «مفرد: أَلْمَنَجَم» نَشَرَ -: پخش كرد</p>	<p>أَلتَّقْنِيَّة: فناوري (مَعْرَبِ واژه فرانسوي تكنيك) أَلتَّلَال: تپهها «مفرد: أَلتَّل» تَمَّ: انجام شد، كامل شد (مضارع: يَتَمُّ) جَلَبُ شَعِيرَة: پوست جويي حَدَّدَ: مشخص كرد خَيْبَةُ الأَمَلِ: نااميدي ≠ الأَرْجَاءُ أَلدُّوْب: با پشتكار أَلسُّويْد: سوئد سَهَّلَ: آسان كرد ≠ صَعَّبَ أَلسهول: دشتها «مفرد: أَلسهل» أَلشَّعِير: جو أَلشَّق: شكافتن (شَقَّ، يَشُقُّ) أَلصَّالِحَةُ لِلزَّرَاعَة: قابل كشت</p>	<p>أَجْرِي: اجرا كرد (مضارع: يَجْرِي) «لِيَجْرِي: تا اجرا كند» أَضْعَفَ: ضعيف كرد أَلإِعْمَار: آباد كردن (أَعْمَرَ، يَعْمرُ) أَقَادَ: سود رساند (مضارع: يَفِيدُ) أُقْبِلَ عَلَي: به ... روي آورد أَلأنْحَاء: سمتها، سوها (مفرد: أَلأنْحُو) أَلأنْفَاق: تونلها «مفرد: أَلأنْفَق» أَنهَدَمَ: ويران شد أَهْتَمَّ: اهتمام ورزید (مضارع: يَهْتَمُّ) أَلأَهْل: شايسته أَلتَّحْوِيل: دگرگوني أَلتَّطْوِير: بهينه سازي</p>
--	--	--

📖 حَوْلُ النُّصِّ بَرگرد

كح. أ. صَعَّ فِي الفِرَاعِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- بَعْدَ اخْتِرَاعِ الدِّيْنَامِيْتِ، اَزْدَادَتِ **أَلْحُرُوبُ** وَ كَثُرَتْ وَسَائِلُ الأَقْتُلِ وَ التَّخْرِيْبِ بِهَذِهِ المَادَّةِ.
و بعد از اينكه نوبل ديناميت را اختراع كرد، جنگها افزايش يافت و ابزار جنگي و خرابكاري بوسيله اين ماده زياد شد.
- أَقْبَلَ عَلَي شِرَاءِ الدِّيْنَامِيْتِ رُؤَسَاءُ شَرِكَاتِ البِنَاءِ وَ **أَلْمَنَاجِمِ** وَ الأَقْوَاتِ الأَمْسَلَحَةِ.
رئيسان شركت‌هاي ساختماني و معادن و قواي مسلح به خريد آن روي آوردند.
- تُمْنِحَ جَائِزَةُ نُوْبِلِ فِي كُلِّ **سَنَةٍ** إِلَى مَنْ يُفِيدُ البَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتِ مُحَدَّدَةٍ.
جايزه نوبل هر سال به كسي داده مي‌شود كه به بشريت در زمينه‌هاي مشخص شده، سود برساند.
- كَانَ **والِدٌ** نُوْبِلِ قَدْ أَقَامَ مَصْنَعًا لِصِنَاعَةِ مَادَّةِ «النِّيْتروغليسيرين».
پدر نوبل كارخانه توليد نيتروگليسيرين را تاسيس كرده بود.
- قَامَ أَلْفَرْدُ بِانْشَاءِ عَشْرَاتِ المَصْنَعِ وَ المَعَامِلِ فِي **عَشْرِينَ** دَوْلَةً.
آلفرد به ساخت دهها كارخانه و كارگاه در ۲۰ كشور اقدام كرد.
- بَنَى نُوْبِلَ مُخْتَبَرًا وَلَكِنَّهُ اَنْفَجَرَ وَ اَنْهَدَمَ، وَ تَسَبَّبَ بِمَقْتُلِ **أَخِيهِ الأَصْغَرِ**
نوبل آزمايشگاهي ساخت ولي آن منفجر و ويران شد و باعث كشته شدن برادر كوچكش شد.

۲ اهميت داد به، اهميت قائل شد براي، را مهم دانست، را با اهميت دانست، نگران شد از، ناراحت شد از، جدي گرفت، اهتمام ورزید به.

ب. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- لَمْ يَكُنْ لِاخْتِرَاعِ الدِّيْنَامِيْتِ تَأْثِيْرٌ فِي تَسْهِيْلِ الْأَعْمَالِ الصَّعْبَةِ كَحَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَ شَقِّ الْقَنَاوَاتِ. *
اختراع دینامیت تأثیری در آسان شدن کارهای سخت مانند کندن تونل‌ها و شکافتن کانال‌ها نداشت.
- ۲- خَافَ نُوْبَلٌ أَنْ يَذْكُرَهُ النَّاسُ بِالسُّوءِ بَعْدَ مَوْتِهِ؛ لِذَلِكَ فَقَدَ بَنَى مُؤَسَّسَةً «جَائِزَةَ نُوْبَلِ». ✓
نوبل ترسید که مردم بعد از مرگش او را به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه «جایزه نوبل» را ساخت.
- ۳- الَّذِينَ حَصَلُوا عَلَى جَوَائِزِ نُوْبَلٍ خِلَالَ السَّنَوَاتِ الْمَاضِيَةِ كَانُوا كُلُّهُمْ أَهْلًا لِذَلِكَ. *
کسانی که جوایز نوبل را در طی سال‌های گذشته بدست آوردند، همگی شایسته آن بودند.
- ۴- لِكُلِّ اخْتِرَاعٍ عِلْمِيٍّ وَ اِبْتِكَارٍ فِي التَّقْنِيَّةِ وَجْهٌ نَافِعٌ، وَ وَجْهٌ مُضِرٌّ. ✓
هر اختراع علمی و نوآوری در فناوری وجهی سودمند و وجهی زیان‌آور دارد.
- ۵- إِنَّ الْمُخْتَرَعَاتِ الْحَدِيثَةَ سَاعَدَتِ الْبَشَرَ لِتَسْهِيْلِ أُمُورِ الْحَيَاةِ. ✓
قطعاً اختراعات نوین، به بشر در آسان‌سازی امور زندگی کمک کرده است.
- ۶- كَانَ عَرَضُ نُوْبَلِ مِنْ اخْتِرَاعِ الدِّيْنَامِيْتِ إِشَاعَةَ الْحُرُوبِ. *
هدف نوبل از اختراع دینامیت گسترش جنگ‌ها بود.

إِعْلَمُوا هـ بَرِّدْ

أَلْحَالُ (قيد حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

- الف. رَأَيْتُ وَكِدًا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ مَسْرُورًا.
پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفت «وكد»، و در جمله دوم «المَسْرُورَ» صفت «الوكد»، و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالت «الوكد» است.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ فَرِحَةً.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.

قيد حالت (ألحال)

صفت

موصوف

برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند. به چنین کلماتی در فارسی «قيد حالت» و در عربی «حال»^۱ می‌گوییم.

اشْتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَزْرَعَةِ نَشِيْطًا. حال (قيد حالت)

حال (قيد حالت)

^۱ تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست.)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:
وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.
 مهندس جوان لبخندزنان در کارخانه ایستاد.

الَّلَّاعِبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مَبْتَسِمِينَ.
 بازیکنان ایرانی لبخندزنان از مسابقه برگشتند.

هاتانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوَّالَةٍ عِلْمِيَّةٍ^۷ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.
 این دودختر لبخندزنان به گردش علمی در اینترنت پرداختند.

که اختبر نفسك (۱): عَيْنِ «الْحَالِ» فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ.

- ۱- وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَ رَكِبَا الطَّائِرَةَ.
 مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ
- ۲- تَجْتَهِدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَ تُسَاعِدُ أُمَّهَا.
 دانش‌آموز دختر در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کند و به مادرش کمک می‌کند. / رَاضِيَةً
- ۳- يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ.
 تماشاگران با شادی تیم برنده خود را تشویق می‌کنند. / فَرِحِينَ
- ۴- الطَّالِبَتَانِ تَقْرَأَنِ دُرُوسَهُمَا مُجَدِّتَيْنِ.
 دو دانش‌آموز دختر با تلاش و جدیت درس‌هایشان را می‌خوانند. / مُجَدِّتَيْنِ

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال:
 الف. رَأَيْتُ الْفَلَّاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهَدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.
 کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

که اختبر نفسك (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيْنِ «الْحَالِ».

- ۱- ﴿... وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾^{النساء: ۲۸}
 ترجمه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است. **الْحَالِ: ضَعِيفًا**
- ۲- ﴿... وَ لَا تَهْنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ﴾^{آل عمران: ۱۳۹}
 ترجمه: و سست نشوید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. **الْحَالِ: أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ**

^۷ جَوَّالَةٍ عِلْمِيَّةٍ: گردش علمی (= سرچ علمی)

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. الْحَال: مَبَشِّرِينَ

۴- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ الْفَجْر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، با خشنودی و خدایسندگی به سوی پروردگارت بازگرد. الْحَال: رَاضِيَةً ، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ الْهَادَّة: ۵۵

ترجمه: سرپرست شما تنها خداوند و پیامبرش و مؤمنانی هستند که (کسانی که ایمان آوردند) نماز به پا می‌دارند و در حالی که در رکوعند زکات می‌دهند. الْحَال: هُمْ رَاكِعُونَ

۲- يُؤْتُونَ: می‌دهند (آتی، یُؤْتِي)

۱- لَا تَهِنُوا: سست نشوید (وَهَنَ -)

کلمه‌های تمرینی برگرد

● التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: ابْحَثْ فِي مَعْجَمِ الدَّرْسِ عَنِ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ.

۱- أَسْلُوبٌ أَوْ فَنٌّ فِي إِنْجَازِ عَمَلٍ، أَوْ طَرِيقٌ يَخْتَصُّ بِمِهْنَةٍ، أَوْ عِلْمٌ الصَّنَاعَةِ الْحَدِيثَةِ. ...التَّقْنِيَّةُ: فناوری. (تکنیک) شیوه یا هنری در انجام یک کار، یا راهی که به یک شغل اختصاص دارد، یا دانش صنعت نوین.

۲- مَمَرٌ تَحْتَ الْأَرْضِ أَوْ فِي الْجَبَلِ، طَوْلُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَرْضِهِ، لَهُ مَدْخَلٌ وَ مَخْرَجٌ. ...النَّفَقُ: تونل. راهرویی زیر زمین یا در کوه، طولش بیشتر از عرضش است، ورودی و خروجی دارد.

۳- مَنطَقَةٌ مُرْتَفَعَةٌ فَوْقَ سَطْحِ الْأَرْضِ، أَصْغَرُ مِنَ الْجَبَلِ. ...التَّلُّ: تپه. منطقه‌ای بلند بالای سطح زمین که از کوه کوچک‌تر است.

۴- مَكَانُ الدَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ النَّحَاسِ وَ نَحْوِهَا فِي الْأَرْضِ. ...الْمَنَجَمُ: معدن. جای طلا و نقره و مس و مانند این‌ها در زمین است.

۵- الَّذِي يَسْعَى فِي إِنْجَازِ عَمَلِهِ، وَ لَا يَشْعُرُ بِالتَّعَبِ. ...الدَّؤُوبُ: با‌یشتکار. کسی که در انجام کارش تلاش می‌کند و احساس خستگی نمی‌کند.

۶- وَزَنُّ يُعَادِلُ أَلْفَ كِيلُوْغَرَامٍ. ...الطَّنُّ: تَن. وزنی که با هزار کیلوگرم برابر می‌شود.

● التمرین الثانی: اِقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، وَ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. **برگرد**

الْخُطْبَةُ الْمِثَّتَانِ وَالرَّابِعَةُ وَالْعَشْرُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

... وَ اللَّهُ، لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقْلِيمَ السَّبْعَةَ مِمَّا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلَبَهَا^۲ جَلْبَ^۳ شَعِيرَةٍ^۴، مَا فَعَلْتُ. وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ^۵ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ^۶ تَقْضُمُهَا^۷. مَا لَعَلِّي^۸ وَ لِنَعِيمٍ^۹ يَفْنَى^{۱۰} وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى؟! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَبَاتِ الْعَقْلِ^۱ وَ فَبِحِ الزَّلِيلِ^{۱۱} وَ بِهِ نَسْتَعِينُ^{۱۲}.

خطبه دویست و بیست و چهارم نهج البلاغه

به خدا، اگر سرزمین‌های هفتگانه با هرچه زیر آسمان‌هایشان هست به من داده می‌شد تا از خدا نافرمانی کنم و پوست جویی را از مورچه‌ای به زور بگیرم، انجام نمی‌دادم؛ و بی گمان دنیایتان نزد من از برگی در دهان ملخی که آن را می‌جوید، پست‌تر است. علی را چه کار با نعمتی که نابود می‌شود و لذتی که نمی‌ماند؟! از به خواب رفتن خرد و زشتی لغزش به خدا پناه می‌بریم و از او یاری می‌جوییم.

لَوْ أُعْطِيتُ: اگر به من داده می‌شد / أُسْلَبُ: به زور بگیرم / جَلْبُ: پوست / شَعِيرَةٌ: جویی / أَهْوَنُ: پست‌تر / جَرَادَةٌ: ملخی / تَقْضُمُ: می‌جوید / نَعِيمٌ: نعمتی / سَبَاتِ الْعَقْلِ: خواب رفتن خرد / فَبِحِ الزَّلِيلِ: زشتی لغزش / نَسْتَعِينُ: یاری می‌جوییم

۱- إِرَابَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ؟

نَمَلَةٌ: مجرور بحرف جر بالكسرة
جَلْبٌ: مفعول، منصوب بالفتحة
أَلْعَقْلُ: مضاف اليه، مجرور بالكسرة
جَرَادَةٌ: مضاف اليه، مجرور بالكسرة

۲- نَوَّعَ فِعْلَ «فَعَلْتُ» وَ صَبَّغْتَهُ: فِعْلٌ ماضٍ، متكلم وَ حِدَةً

۳- نَوَّعَ فِعْلَ «تَقْضُمُ» وَ صَبَّغْتَهُ: فِعْلٌ مضارعٌ، مُفْرَدٌ مُؤنَّثٌ غائِبٌ

۴- جَمَعَيْنِ لِلتَّكْسِيرِ فِي النَّصِّ: الْأَقْلِيمِ: الْإِقْلِيمِ / أَفْلَاكٍ: فَلَكَ

۵- أَلْفَعَلَ الْمَجْهُولِ فِي النَّصِّ: أُعْطِيتُ

۶- عَدَدَ الْأَفْعَالِ فِي النَّصِّ:

تِسْعَةٌ أفعالٍ (أُعْطِيتُ - أَنْ أُعْصِيَ - أُسْلَبُ - مَا فَعَلْتُ - تَقْضُمُ - يَفْنَى - لَا تَبْقَى - نَعُوذُ - نَسْتَعِينُ)

- ۱- إِنْجَاز: انجاء
۲- سَلَبٌ: أَخَذَ مِنْهُ قَهْرًا
۳- الْجَلْبُ: قَشْرُ النَّبَاتِ وَ حَشْبُهُ
۴- الشَّعِيرَةُ: حَبَّةُ نَبَاتٍ
۵- الْأَهْوَنُ: الْأَخْفَرُ
۶- الْجَرَادُ: حَشْرَةٌ مُضِرَّةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِلَ الزَّرَاعِيَّةَ وَ النَّبَاتَاتِ
۷- قَضَمَ: كَسَرَ بِأَطْرَافِ أَسْنَانِهِ
۸- النِّعِيمُ: الْأَمَانُ، الْأَجْنَةُ
۹- أَلْسَبَاتٌ: النَّوْمُ الْخَفِيفُ
۱۰- اسْتَعَانَ: طَلَبَ الْمُسَاعَدَةَ

● التمرین الثالث: صَعِّ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- ۱- الْقَنَاهُ ۲ تَرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ، وَ قَدْ يُسَمَّى بِذَلِكَ وَ إِنْ زَالَتْ^۱ عَنْهُ الرِّطُوبَةُ.
۲- الْفِيْزِيَاءُ ۵ شَرِيْطٌ يَسْتَعْمَلُهُ رِكَّابُ الطَّائِرَاتِ وَ السَّيَّارَاتِ لِلنَّجَاةِ مِنَ الْخَطَرِ.
۳- الطَّيْنُ ۲ عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خِصَائِصِ الْمَوَادِّ وَ الظَّوَاهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ وَ الطَّاقَةِ.
۴- التَّلَالُ ۶ حَشْرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِلَ الزَّرَاعِيَّةَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَقْفَرَ^۲ مِثْرًا وَاحِدًا.
۵- حَزَامُ الْأَمَانِ ۱ نَهْرٌ وَاسِعٌ أَوْ ضَيْقٌ^۲ لِحَرَكَةِ الْمِيَاهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى آخَرَ.
۶- الْجَرَادَةُ

۱- زَالَ -: سَبُرٌ وَ نَابُودٌ شَد ۲- الضَّيْقُ: تَنَغُّ

- ۱- أَلْقِنَاهُ
نَهْرَ وَاسِعٍ أَوْ ضَيْقٍ لِحَرَكَةِ الْمِيَاهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى آخَرَ.
رودی پهناور یا باریک برای حرکت آب‌ها از جایی به جای دیگر.
کانال،
- ۲- أَلْفِيزِيَاءُ
عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خَصَائِصِ الْمَوَادِّ وَالظَّوَاهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ وَالطَّاقَةِ.
علمی که درباره ویژگی‌های مواد و پدیده‌های طبیعی و انرژی جستجو می‌کند.
فیزیک،
- ۳- الطِّينُ
تُرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ، وَ قَدْ يُسَمَّى بِذَلِكَ وَ إِن زَالَتْ عَنْهُ الرِّطَابَةُ.
خاکی مخلوط شده با آب است، و گاهی به آن نام نهند اگر چه رطوبت از آن زایل شود.
گل،
- ۵- حِرَامُ الْأَمَانِ
شَرِيطٌ يَسْتَعْمَلُهُ رُكَّابُ الطَّائِرَاتِ وَالسِّيَّارَاتِ لِلنَّجَاةِ مِنَ الْخَطَرِ.
نواری که سرنشینان هواپیما و خودروها برای نجات و رهایی از خطر آن را به کار می‌برند.
کمربند ایمنی،
- ۶- الْجَرَادَةُ
حَشْرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِيلَ الزَّرَاعِيَّةَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَقْفُزَ مِتْرًا وَاحِدًا.
حشره‌ای که محصولات کشاورزی را می‌خورد و می‌تواند یک متر بپرد.
ملخ،

● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: لِلتَّرْجَمَةِ. بِرْكَدِ

(هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ... ؟) آیا می‌دانی که؟

- ۱- ... تَلْفِظُ «گ» و «چ» و «ژ» موجودٌ فِي اللُّهجاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ^۱ كَثِيرًا؟!
تلفظ «گ» و «چ» و «ژ» در لهجه‌های عامیانه عربی زیاد وجود دارد (هست)؟
- ۲- ... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سَوْرِ^۲ عَظِيمٍ حَوْلِهَا؟
مغول‌ها با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن توانستند به چین حمله کنند؟
- ۳- ... الْحَوْتُ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ^۳؟
نهنگ شکار می‌شود برای اینکه روغن را از کبدش برای ساخت مواد آرایشی بیرون آورند؟
- ۴- ... الْخُقَاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ^۴؟
خفاش تنها جاندار پستانداری است که می‌تواند پرواز کند؟!
- ۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِليُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيبًا؟
تعداد مورچه‌ها در جهان تقریباً (نزدیک به) یک میلیون بار بیشتر (بالاتر) از تعداد آدمیان است؟
- ۶- ... طَيْسِفُونِ الْوَأَقَعَةَ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةً^۵ السَّاسَانِيِّينَ؟
تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان بود؟
- ۷- ... دُبُّ الْبَانَدَا^۶ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرُ مِنَ الْقَارِ؟
خرس پاندا هنگام ولادت کوچک‌تر از موش است؟
- ۸- ... الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ^۷؟
زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد؟

۹- ... وَرَقَّةَ الزَّيْتُونِ رَمَزٌ^۸ السَّلَامِ؟!

برگ زیتون نماد صلح است؟!

- ۱- السُّور: دیوار
 ۲- الدَّارِجَة: عامیانه
 ۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: مواد آرایشی
 ۴- الطَّيْرَان: پرواز، پرواز کردن
 ۵- العَاصِمَة: پایتخت «جمع: العَوَاصِم»
 ۶- دَبُّ البَانَدَا: خرس پاندا
 ۷- الأَحْبَالُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأَحْبَالُ: جمع/ الحبل: مفرد»
 ۸- الرَّمَزُ: نماد، سمبل «جمع: الرَّمُوز»

برگ زیتون در نوک پرندهای سفید نماد صلح است؛ این موضوع به داستان نوح علیه السلام بر می‌گردد. نوح در کشتی توفان زده بود که دید پرندهای که برگ زیتونی به نوک گرفته بود به سمت کشتی می‌آید؛ از دیدن این صحنه خوشحال شد و دانست خشم خدا به پایان رسیده است و این برگ نشان می‌دهد جزیره‌ای سر از آب در آورده است. این داستان نماد صلح شد. پس از جنگ جهانی دوم، پیکاسواز طرح همان کیوتر سفید برای نشان دادن صلح و دوستی به عنوان نشان کنگره جهانی صلح در پاریس در سال ۱۹۴۹ بهره برد.

- به بیان ویژگی‌های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التحليل الصرفي» می‌گویند.
- و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله و علامت انتهای کلمه در زبان عربی «إعراب» می‌گویند.

● التَّمَرِينُ الْخَامِسُ: عَيْنُ الصَّحِيحِ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَ الْإِعْرَابِ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ بَرَكِدٍ
 {الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ} {نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْأَمْتِحَانِ}

۱. الْعَمَالُ	أ. اسْمٌ، جَمْعُ تَكْسِيرٍ، اسْمٌ فَاعِلٍ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ، وَ مَعْرَبٌ	مَبْتَدَأٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالضَّمَّةِ <input checked="" type="checkbox"/>
	ب. اسْمٌ مِبَالِغَةٌ، جَمْعٌ مَكْسَرٌ وَ مَفْرَدَةٌ «الْعَامِلُ»	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالضَّمَّةِ

۲. الْمُجْتَهِدُونَ	أ. اسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	صِفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا <input checked="" type="checkbox"/>
	ب. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مَثْنِيٌّ، مَذْكَرٌ، نَكْرَةٌ، مَبْنِيٌّ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ بِ «و» فِي «وَن»

۳. يَشْتَغَلُونَ	أ. فِعْلٌ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ افْتِعَالٍ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ <input checked="" type="checkbox"/>	خَبْرٌ <input checked="" type="checkbox"/>
	ب. فِعْلٌ مَضَارِعٌ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ مَخَاطَبٌ، مَجْهُولٌ، ثَلَاثِيٌّ مَجْرَدٌ، مُتَعَدٌ	فَاعِلٌ

۴. الْمَصْنَعُ	أ. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مَفْرَدٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
	ب. اسْمٌ مَكَانٍ، مَفْرَدٌ، مَذْكَرٌ، مَعْرَفَةٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>

۵. نَجَحَتِ	أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مَفْرَدٌ مَذْكَرٌ مَخَاطَبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ افْتِعَالٍ، مَجْهُولٌ	
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَجْرَدٌ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ <input checked="" type="checkbox"/>	

۶. الطَّالِبَاتُ	أ. مُصَدَّرٌ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مَبْتَدَأٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالضَّمَّةِ
	ب. اسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُؤَنَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرَفَةٌ	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالضَّمَّةِ <input checked="" type="checkbox"/>

۷. الْأَمْتِحَانِ	أ. مُصَدَّرٌ مِنْ بَابِ افْتِعَالٍ، مَفْرَدٌ، مَذْكَرٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْأَمْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>
	ب. اسْمٌ تَفْضِيلِيٌّ، مَفْرَدٌ، مَذْكَرٌ، مَعْرَفَةٌ بِالْعَلَمِيَّةِ ^{۱۰}	صِفَةٌ وَ مَجْرُورَةٌ بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا

^۸ ذکر اعراب خبر، وقتی به صورت فعل است، از اهداف کتاب نیست.

^۹ فِعْلٌ مَاضٍ: فعل ماضی

^{۱۰} مَعْرَفَةٌ بِالْعَلَمِيَّةِ: معرفه به علم بودن

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. بَرَكِدْ

۱- كَتَبَ: نوشت	
قَدْ كَتَبَ التَّمْرِينُ: تمرین نوشته شد.	لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكِ؟ چرا درست را نمی نویسی؟
لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا: چیزی ننوشتی.	
۲- تَكَاتَبَ: نامه نگاری کرد	
الْصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	أَيُّهَا الصَّدِيقَانِ، تَكَاتَبَا: ای دوستان، با یکدیگر نامه نگاری کنید.
تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.	
۳- مَنَعَ: بازداشت، منع کرد	
مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السَّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.	لَا مَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن منع نکن.
شَاهِدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: مانعی را در راه دیدیم.	
۴- اِمْتَنَعَ: خودداری کرد	
كَانَ الْحَارِسُ قَدْ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.	لَا مَتَّعُوا عَنِ الْمَطَالَعَةِ: از مطالعه کردن خودداری نکنید.
لَنْ مَتَّعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	
۵- عَمَلَ: کار کرد، عمل کرد	
لَمْ مَا عَمِلْتُمْ بِوَأَجَابَتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می کنید؟
الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.	
۶- عَامَلَ: رفتار کرد	
إِلَهِي، عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ: خدایا با لطفت با ما رفتار کن.	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خدای من، با دادگریات با ما رفتار نکن.
كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: به خوبی با ما رفتار می کردند.	
۷- ذَكَرَ: یاد کرد	
قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	ذَكَرْتُ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد شدم.
قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقُدَمَاةَ: استاد از شاگردان قدیمی اش گاهی یاد می کند.	
۸- تَذَكَّرَ: به یاد آورد	
جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدربزرگ و مادربزرگ مرا به یاد آوردند.	سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.
لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی آورم.	

نکته: لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكِ؟ چرا درست را نمی نویسی؟ / لَمْ تَكْتُبِي دَرَسَكِ؟ درست را ننوشتی.
 لَمْ: برای چه، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبِي: نون آخر آن حذف شده است. لَمْ + مضارع = ماضی منفی / لَمْ تَكْتُبِي = ننوشتی

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنِ «الْحَالِ» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ. بَرَكِدْ

۱- مَنْ عَاشَ بِوَجْهَيْنِ، مَاتَ خَاسِرًا.
 هر کس دو رو زندگی کند، زیانکار می میرد. / خَاسِرًا

- ۲- أَقْوَى^{۱۱} النَّاسِ مَنْ عَفَا عَدُوَّهُ مُقْتَدِرًا^{۱۲}.
- قوی‌ترین مردم کسی است که دشمنش را در حال توانایی (در حالی که قدرت دارد) عفو کند. / مُقْتَدِرًا
- ۳- عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذَهَبُ الْعَدَاوَةُ سَرِيعَةً.
- هنگام وقوع مصیبت‌ها، دشمنی با سرعت می‌رود. / سَرِيعَةً
- ۴- مَنْ أذْنَبَ^۲ وَ هُوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.
- هر کس گناه کند در حالی که می‌خندد، وارد جهنم می‌شود در حالی که گریه می‌کند. / هُوَ يَضْحَكُ - هُوَ يَبْكِي
- ۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.
- انسان نیکوکار زنده می‌ماند اگرچه به منزل‌های مردگان منتقل شده باشد. (فوت کرده باشد) / حَيًّا
- ۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَتَمَّ بِهِ وَحِيدًا وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ.
- اگر بخواهی در کارت موفق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن. / وَحِيدًا

۱. عفا: عفو کرد ۲. اذنب: گناه کرد

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: صَعَّ خَطًّا تَحْتَ الْمُفْرَدِ وَ جَمِعِهِ. بَرِّغِد

- ۱- مَصْنَع (مَصَانِع)، صِنَاعَات (صِنَاعَة)
- ۲- طَعَام (أَطْعَمَة)، مَطَاعِم (مَطْعَم)
- ۳- ظَاهِرَة (ظَوَاهِر)، مَظَاهِر (مَظْهَر)
- ۴- صَبِي، صَبِيَان
- ۵- عَظْم (عِظَام)، أَعَاطِم (أَعْظَم)
- ۶- مَمْلَكَة (مَمَالِك)، مَلُوك (مَلِك)
- ۷- رَئِيس (رُؤَسَاء)، رُؤُوس (رَأْس)
- ۸- قَنَاة، قَنَوَات
- ۹- عَامِل، عُمَال
- ۱۰- حَبَل، أَحْبَال
- ۱۱- طَرِيق، طُرُق
- ۱۲- مَنَجِم (مَنَاجِم)، أَنَجِم (نَجْمَة)
- ۱۳- جَرِم (أَجْرَام)، جَرَائِم (جَرِيمَة)
- ۱۴- أَدَاة، أَدَوَات
- ۱۵- سَهْل، سَهُول
- ۱۶- عَمَل (أَعْمَال)، أَعْلَام (عَلَم)
- ۱۷- نَفَق، أَنْفَاق
- ۱۸- لَحْم، لُحُوم
- ۱۹- نَحْو، أَنْحَاء
- ۲۰- تَلَّ، تَلَال

^{۱۱} أَقْوَى، بر وزن «أَفْعَل»: اسم تفضیل است که چون مضاف شده است به صورت صفت عالی ترجمه می‌کنیم. مشابه آن: أَوْلَى، أُنْتَقَى، أَعْلَى

^{۱۲} مُقْتَدِر: با اقتدار، توانا، زورمند، قادر، قدرتمند، قدر، نیرومند / اُقْتَدَرَ: اُقْتَدَارًا [قدر] علیه: بر او توانائی یافت / قُدْر: مص، توانگری، بزرگواری، وقار، شخصیت، نیرو و توانائی

الدرس الثالث برگرد

﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا
غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾ آل عمران: ۱۰۹

پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

﴿ثَلَاثُ قِصَصٍ قَصِيْرَةٍ (بِتَصْرِفٍ)﴾

سه داستان کوتاه (با تصرف و دستکاری)

۱. احترام الأطفال: احترام به کودکان

ذاتِ یومِ کانَ رَجُلٌ جالِساَ عِنْدَ رَسولِ اللَّهِ ﷺ. وَ بَعْدَ لَحْظَاتٍ جَاءَ ابْنُهُ وَ سَلَّمَ عَلَي النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَ نَحْوَ وَالِدِهِ، فَقَبَّلَهُ الْأَبُ وَ أَجْلَسَهُ عِنْدَهُ. فَرَحَّ رَسولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَمَلِهِ.

روزی مردی نزد پیامبر خدا ﷺ نشست. و بعد از چند لحظه پسرش آمد و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به سوی پدرش رفت، پدر او را بوسید و او را نزد خود نشاند. پیامبر خدا ﷺ از کار او خوشحال شد.

وَ بَعْدَ قَلِيلٍ جَاءَتْ بِنْتُهُ، وَ سَلَّمَتْ عَلَي النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَتْ نَحْوَ وَالِدِهَا. أَمَّا الْوَالِدُ فَلَمَّ يَقْبَلُهَا وَ لَمْ يُجْلِسْهَا عِنْدَهُ. فَانْزَعَجَ رَسولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ: لِمَ تُفَرِّقُ بَيْنَ أَطْفَالِكَ؟

و اندکی بعد دخترش آمد، و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به سوی پدرش رفت. اما پدر او را نبوسید و او را نزد خود نشاندید. پس پیامبر خدا ﷺ آزرده و ناراحت شد، و فرمود: «چرا میان کودکان فرق می‌گذاری؟»

نَدِمَ الرَّجُلُ وَ أَخَذَ يَدَ بِنْتِهِ وَ قَبَّلَهَا، وَ أَجْلَسَهَا عِنْدَهُ.

مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت، و او را بوسید و وی را نزد خودش نشاند.

۲. الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ: شیما دختر حلیمه

كَانَتْ لِرَسولِ اللَّهِ ﷺ أُخْتُ مِنَ الرِّضَاعَةِ اسْمُهَا الشَّيْمَاءُ.

فرستادهٔ خدا ﷺ خواهر شیری به نام شیما داشت. (خواهر شیری داشت که نام او شیما بود.)

كَانَتْ الشَّيْمَاءُ تَحْضُنُ النَّبِيَّ صَغِيرًا وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ وَ تَقُولُ:

شیما پیامبر را در خردسالی (در حالی که خردسال بود) در آغوش می‌گرفت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت:

يَا رَبَّنَا أَبْغَى لَنَا مُحَمَّدًا حَتَّى أَرَاهُ^{۱۱۳} يَافِعًا وَ أَمْرَدًا

ای پروردگار ما، محمد را برای ما نگه دار تا او را در حالی که نوجوانی کم سن و سال است و سیبیلش درآمده ببینم

وَ كَانَ النَّبِيُّ شَدِيدَ التَّعَلُّقِ بِهَا فِي الطُّفُولَةِ؛

پیامبر در کودکی به او بسیار وابسته بود؛

^{۱۱۳} حَتَّى أَرَاهُ: تا او را ببینم (أَرَى + هـ).

برگرد درک مطلب

فَمَرَّتِ الْأَيَّامُ وَ فِي غَزْوَةِ حُنَيْنٍ فِي السَّنَةِ الثَّامِنَةِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَقَعَتِ الشَّيْمَاءُ أُسِيرَةً بِيَدِ الْمُسْلِمِينَ؛ روزها گذشت و در غزوه حنین در سال هشتم بعد از هجرت شیما به دست مسلمانان اسیر شد.

فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأَخْتُ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الرِّضَاعَةِ...»؛

و به آنها گفت: «من خواهر شیری پیامبرم...»

فَلَمَّ يُصَدِّقُوا قَوْلَهَا، فَأَخَذُوهَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَعَرَقَهَا وَ أَكْرَمَهَا وَ بَسَطَ لَهَا رِدَاءَهُ؛ ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَلَيْهِ، وَ خَيْرَ هَا بَيْنَ الْإِقَامَةِ مَعَهُ مُعَزَّرَةً أَوْ الْعُودَةَ إِلَى قَوْمِهَا سَالِمَةً رَاضِيَةً،

پس آنها حرف او را باور نکردند (نپذیرفتند) و او را نزد پیامبر خدا ﷺ بردند، پس [پیامبر] او را شناخت و او را گرامی داشت و بالابوش خود را برایش پهن کرد؛ سپس او را بر آن نشانند و به او اختیار داد بین اینکه نزد او با عزت و گرامی بماند یا با سلامتی و خوشنودی نزد قومش بازگردد. (بین ماندن همراه او با عزت یا برگشتن به سوی قومش با سلامتی و رضایت مخیر کرد)

فَاخْتَارَتِ الشَّيْمَاءُ قَوْمَهَا، فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَرْسَلَهَا إِلَى قَوْمِهَا بِإِعْزَازٍ.

پس شیما قومش را برگزید، پس پیامبر خدا او را آزاد کرد و او را با عزت نزد قومش فرستاد.

برگرد درک مطلب

فَأَسْلَمَتْ وَ دَافَعَتْ عَنْ أُخْيَاهَا وَ دَعَتْ قَوْمَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَ بَيَّنَّتْ أَخْلَاقَ النَّبِيِّ ﷺ لَهُمْ فَأَسْلَمُوا.

پس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و قومش را به اسلام فرا خواند و اخلاق پیامبر را برایشان توضیح داد پس مسلمان شدند.

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ آل عمران: ۱۵۹

پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

۳. الْعَجُوزُ الْمُحْسِنُ پیرمرد نیکوکار

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ شَاهَدَ «كِسْرَى أَنْوَشِرَوَانُ» فَلَحَاحًا عَجُوزًا يَغْرِسُ فَسِيلَةَ جَوْزٍ، فَتَعَجَّبَ وَ قَالَ:

در روزی از روزها پادشاه ایران خسرو انوشیروان کشاورز پیری را دید که نهال گردویی را می‌کاشت، پس شگفت زده شد و گفت:

أَيُّهَا الْفَلَّاحُ، أَتَأْمَلُ أَنْ تَعِيشَ حَتَّى تَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهَا؟!

ای کشاورز، آیا امید داری که زندگی کنی تا اینکه از میوه‌اش بخوری؟!

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تُثْمِرُ عَادَةً إِلَّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَوَاتٍ؟!

آیا نمی‌دانی که آن معمولاً میوه نمی‌دهد مگر بعد از ۱۰ سال؟! (آن تنها پس از ده سال میوه می‌دهد؟)

فَقَالَ الْعَجُوزُ: عَرَسَ الْأَخْرُونَ أَشْجَارًا، فَنَحْنُ أَكْلُنَا مِنْ ثَمَرِهَا، وَ نَحْنُ نَغْرِسُ أَشْجَارًا لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهَا الْأَخْرُونَ.^{۱۰}

^{۱۴} خَيْرٌ: [تَخْيِيرًا] - هُ فِي الْأَمْرِ أَوْ بَيْنَ الْأُمْرَيْنِ: او را در آن کار یا میان دو کار مخیر کرد. تا هر کدام را که بخواهد برگزیند.

- خِيَارٌ: اِخْتِيَارٌ، اِظْهَارٌ مِيلٌ.

^{۱۰} دِیْگَران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دِیْگران بخورند

برگرد درک مطلب

پس پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشتند، پس ما از میوه‌هایش خوردیم، و ما درختانی را می‌کاریم تا دیگران از میوه‌هایش بخورند.

فَقَالَ أَنْشُرَاؤُنِي: «أَحْسَنْتَ يَا شَيْخُ!» وَ أَمَرَ أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَثْفَافًا ١٦ دِينَارًا. فَقَالَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ قَرِحًا: «مَا أُسْرِعَ إِثْمَارَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ!»^{١٧}

پس انوشیروان گفت: «آفرین بر تو ای پیرمرد (شیخ، بزرگ)!» و دستور داد که به کشاورز هزار دینار داده شود (بدهند). پس کشاورز پیر با خوشحالی گفت: «میوه دادن این درخت چقدر سریع است!»

فَأَعْجَبَ ١٨ أَنْشُرَاؤُنَ كَلَامَهُ وَ أَمَرَ مَرَّةً ثَانِيَةً أَنْ يُعْطَى لَهُ أَثْفَافًا دِينَارٍ آخَرَ. پس سخنش انوشیروان را به شگفتی در آورد (از سخن او خوشش آمد) و دوباره (بار دوم) دستور داد هزار دینار دیگر به او بدهند.

«مَا مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ عَرَسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْ مَمَرٍ ذَلِكَ الْعَرَسِ» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هیچ کسی نیست که نهالی بکارد، مگر این که خداوند به اندازه آنچه از میوه (میوه‌ای که) آن درخت بیرون آید، برایش پاداش بنویسد.

هُمَا يَغْرِسَانِ فَسَائِلَ فِي بَدَايَةِ حَيَاتِهِمَا الْجَدِيدَةِ.
آنها ابتدای زندگی جدیدشان نهال‌هایی می‌کارند.

برگرد  المَعْجَم

أَبَقِي: نگه‌دار (أَبَقِي، يَبْقِي) الْإِثْمَارُ: میوه دادن أَثْمَرُ: میوه داد اخْتَارَ: برگزید = اِنْتَخَبَ (مضارع: يَخْتَارُ) أَعْتَقَ: آزاد کرد الْإِعْزَازُ: گرمی داشتن «بِإِعْزَازٍ: با عزت» أُكْرِمَ: گرمی داشت الْإِقَامَةُ: ماندن الْأَمْرَدُ: پسر نوجوانی که سببش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است. أَمَلٌ -: امید داشت انزَعَجَ: آزرده شد	انْقَضَ: پراکنده شد (مضارع: يَنْقُضُ) الْجَوْزُ: گردو حَصَنَ -: در آغوش گرفت خَيْرَ: اختیار داد دَافَعَ: دفاع کرد دَعَتْ: مؤنث «دعا» (دعوت کرد) رَاحَ -: رفت = دَهَبَ الرداء: روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه‌ها الرَّضَاعَةُ: شیر خواری الشَّيْخُ: پیرمرد، پیشوا «جمع: الشُّيوخ» الْعَجُوزُ: پیرمرد، پیرزن «جمع: الْعَجَائِزُ» «جمع: الْعَجَائِزُ»	الْعُودَةُ: برگشتن = اَلرَّجُوعُ عَرَسٍ -: کاشت الْعَرَسُ: نهال، کاشتن نهال عَلِيظُ الْقَلْبِ: سنگدل الْفَسِيلَةُ: نهال «جمع: الْفَسَائِلُ» الْقَطْ: تندخو لَاعَبَ: با ... بازی کرد لُنْتُ: نرم شدی (ماضي: لَانَ - ، مضارع: يَلِينُ) مَا أُسْرِعَ: چه شتابان است! مَرَّ -: گذر کرد (مضارع: يَمُرُّ) الْمَعْرُزُ: گرمی الْيَافِعُ: جوان کم‌سال
---	---	---

^{١٦} أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَثْفَافًا دِينَارًا: فعل مضارع مجهول، الْفَلَّاحُ: نائب فاعل/ أَثْفَافًا: مفعول و منصوب علامته فتحه

^{١٧} منظور: چقدر سریع این درخت میوه داد!

^{١٨} أَعْجَبَ: به شگفتی واداشت، به شگفتی در آورد؛ أَعْجَبَ أَنْشُرَاؤُنَ كَلَامَهُ: انوشیروان از سخن او خوشش آمد.

📖 حَوْلَ النَّصِّ بَرِّگَرِد

کھ. أ. أُجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱- ما قَالَتِ الشَّيْمَاءُ لِلْمُسْلِمِينَ حِينَ وَقَعَتْ فِي الْأَسْرِ؟ - فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأَخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرِّضَاعَةِ...»
شیما وقتی اسیر شد به مسلمانان چه گفت؟ - به آنها گفت: من خواهر شیری پیامبرم.

۲- كَمْ دِينَارًا أَمَرَ أَنْوَشِرَوَانُ أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ؟ - أَمَرَ أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَلْفُ دِينَارٍ
انوشیروان دستور داد که چند دینار به کشاورز بدهند؟ - دستور داد به کشاورز هزار دینار داده شود.

۳- مِنْ أَيِّ شَيْءٍ أَنْزَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ - أَنْزَعَ مِنْ فِعْلِ رَجُلٍ لَمْ يَقْبَلْ إِلَّا ابْنَهُ، فَرَّقَ بَيْنَ أَطْفَالِهِ. يَا أَنْزَعَ مِنْ فِعْلِ الرَّجُلِ وَتَفْرِيقِهِ بَيْنَ أَطْفَالِهِ

پیامبر از چه چیزی آزاده و ناراحت شد؟ - از کار مردی ناراحت شد که فقط پسرش را بوسیده بود و بین بچه‌هایش فرق گذاشته بود. یا از کار مرد و فرق گذاری او میان بچه‌هایش ناراحت شد.

۴- مَاذَا كَانَ يَغْرِسُ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ؟ - كَانَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ يَغْرِسُ قَسِيْلَةَ جَوْزٍ.
کشاورز پیر چه چیزی می‌کاشت؟ - نهال گردویی را می‌کاشت.

۵- مَنْ قَبَّلَ الْوَالِدَ فِي الْبِدَايَةِ؟ - قَبَّلَ الْوَالِدُ ابْنَهُ.
در ابتدا پدر چه کسی را بوسید؟ - پدر پسرش را بوسید.

۶- مَنْ هِيَ الشَّيْمَاءُ؟ - الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ وَأَخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرِّضَاعَةِ.
شیما کیست؟ - شیما دختر حلیمه و خواهر شیری پیامبر است.

ب. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ ✗

۱- دَعَتِ الشَّيْمَاءُ قَبِيلَتَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ بَعْدَ أَنْ أُعْتَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ. ✓
شیما قبیله‌اش را بعد از اینکه پیامبر ﷺ آزادش کرد به اسلام دعوت کرد.

۲- لَوْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فَطًّا لَأَنْفَضَ النَّاسَ مِنْ حَوْلِهِ. ✓
اگر پیامبر تندخو بود، بی گمان مردم از پیرامونش پراکنده می‌شدند.

۳- الْأَهْتِمَامُ يَغْرِسُ الْأَشْجَارَ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ فَرْدٍ مِّنَّا. ✗
همت ورزیدن (اهتمام ورزیدن) به کاشت درختان بر هر فردی از ما واجب و بایسته است.

۴- كَانَ أَنْوَشِرَوَانُ أَحَدَ مُلُوكِ إِيرَانَ قَبْلَ مِئَةِ سَنَةٍ.
انوشیروان یکی از پادشاهان ایران صد سال پیش بود. ✗

۵- تُثْمَرُ شَجَرَةُ الْجَوْزِ بَعْدَ سَنَتَيْنِ عَادَةً.
درخت گردو معمولاً بعد از دو سال میوه می‌دهد. ✗

۶- كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ الْأَطْفَالَ.
پیامبر کودکان را دوست می‌داشت. ✓

ه اِغْلَمُوا ه برگرد

أُسلوبُ الأستثناء

به این جمله دقت کنید.

«حَضَرَ الزَّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» همشاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

■ کلمه «حامداً» در جمله بالا مَسْتَثْنَى، «الزَّمْلَاءُ» مَسْتَثْنَى مِنْهُ^{۱۹} و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.

■ مَسْتَثْنَى یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

■ به کلمه‌ای که مَسْتَثْنَى از آن جدا شده است، مَسْتَثْنَى مِنْهُ گفته می‌شود.

حَامِداً	إِلَّا	فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ	الزَّمْلَاءُ	حَضَرَ
مَسْتَثْنَى	ادات استثناء		مَسْتَثْنَى مِنْهُ	
حَامِداً	إِلَّا	فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ	حَضَرُوا	الزَّمْلَاءُ
مَسْتَثْنَى	ادات استثناء			مَسْتَثْنَى مِنْهُ

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.

مَسْتَثْنَى مِنْهُ ادات استثناء مَسْتَثْنَى

كه اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ الْعِبْرَاتِ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ القَصَص: ۸۱

همه چیز جز چهره او نابود شدنی است. / جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

وَجْهَهُ: الْمُسْتَثْنَى / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ○ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند * مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

إِبْلِيسَ: الْمُسْتَثْنَى / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: الْمَلَائِكَةُ

۳- كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ عَيْنٍ: عَيْنٌ سَهْرَتٌ^۱ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غَضَّتْ^۲ عَنْ مَحَارِمِ^۳ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ

فَاضَتْ^۴ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تُحَفُّ الْعُقُولُ: ص ۹

در روز رستاخیز، هر دیده‌ای جز سه چشم، گریان است: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از

محرمات الهی بر هم نهاده شده، و چشمی که از بیم و پروای خدا لبریز شده است.

ثَلَاثَ: الْمُسْتَثْنَى / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ عَيْنٍ

^{۱۶} مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزَّمْلَاءُ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» مَسْتَثْنَى مِنْهُ «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع

این «واو» یعنی «الزَّمْلَاءُ» مَسْتَثْنَى مِنْهُ است.

^{۲۰} مَحْرَمَةٌ: ح مَحَارِم [حرم]: چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.

۴- كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ^۶ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ^۷ الْإِمَامَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
گنجایش هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شود (نهند)، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که فراخ می‌شود.
وعاء: الْمُسْتَثْنَى / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ وَعَاءٍ

۵- كُلُّ شَيْءٍ يَرُخَّصُ^۸ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا^۹. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ
هرچیزی ارزان می‌شود هرگاه زیاد شود جز ادب؛ زیرا آن هر گاه زیاد شود پر بها و گران می‌شود.
الْأَدَبَ: الْمُسْتَثْنَى / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۶- لَا تَعَلَّمُ زَمِيلَاتِي اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةً.
به جز عطیه هم‌کلاسی‌هایم زبان فرانسه بلد نیستند. (نمی‌دانند)
عَطِيَّةً: الْمُسْتَثْنَى / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: زَمِيلَاتٍ

۷- حَلَّ الطُّلَّابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةً.
دانش‌آموزان مسئله‌های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.
مَسَائِلَ: الْمُسْتَثْنَى / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: مَسْأَلَةً

۱. سَهَرَ -: بیدار ماند ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَاضَ: لبریز شد ۴. أَلْخَشِيَّةُ: پروا ۵. أَلْوَعَاءُ: ظرف «جمع: الأوعية»
۶. ضَاقَ: تنگ شد ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضَاقَ ۸. رَخَّصَ -: ارزان شد ۹. غَلَا -: گران شد ≠ رَخَّصَ

أسلوب الحصر^{۲۱}

حصر با إلا:

■ «إلا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی‌آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

■ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فازَ إِلَّا الصَّادِقُ» یعنی «کسی جز راستگو موفق نشد.» یا «تنها راستگو موفق شد»
در این جمله موفقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده‌ایم.

■ این اسلوب هنگامی است که پیش از إلا جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

← تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كَاطِمٌ. ← کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.

در جمله بالا «حفظ قصیده» تنها به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

■ در اسلوب حصر می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد ترجمه کنیم.

← در کتابخانه تنها کاظم را دیدم.

ما شَاهَدْتُ فِي الْمَكْتَبَةِ إِلَّا كَاطِمًا. ← در کتابخانه کسی جز کاظم را ندیدم.

^{۲۱} در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.

که اخْتِزْ كَفَسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ مَيِّزْ أُسْلُوبَ الْحَصْرِ مِنَ أُسْلُوبِ الْأِسْتِثْنَاءِ.

- ۱- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...﴾ الأنعام: ۲۲
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند) / اسلوب حصر
- ۲- ﴿... لَا يَبْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ۸۷
تنها گروه کافر^{۲۲} از رحمت خدا نومید می‌شوند. / اسلوب حصر
- ۳- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...﴾ العنكبوت: ۳
همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند... / اسلوب استثنا
- ۴- حَضَرَ جَمِيعَ الطَّلَابِ فِي صَالَةِ الْامْتِحَانَاتِ إِلَّا جَوَادًا.
به جز جواد همه دانش‌آموزان در سالن امتحانات حاضر شدند. / اسلوب استثنا
- ۵- شَارَكَتْ فِي جَمِيعِ الْمُبَارَاةَاتِ إِلَّا كُرَّةَ الْمِنْصَدَةِ.
به جز تنیس در همه مسابقات شرکت کردم. / اسلوب استثنا
- ۶- قَرَأْتُ الْكِتَابَ التَّارِيخِيَّ إِلَّا مَصَادِرَهُ.
کتاب تاریخی را به جز منابعش خواندم. / اسلوب استثنا
- ۷- اشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا أَنْانَاسَ.
انواع میوه را به جز آناناس خریدم. / اسلوب استثنا

مصادر: منابع

که التمارين برکرد

● التمرين الأول: اِبْحَثْ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ فِي مَعْجَمِ الدَّرْسِ.

- ۱- صَبِي قَبْلَ سِنِّ الْبُلُوغِ.
نوجوان پیش از سن بلوغ. ← پسر نوجوانی که سیبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است. الأمرود
- ۲- جَعَلَهُ حَرًّا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ.
او را آزاد کرد و او را از اسارت و بردگی در آورد. ← آزاد کرد أعتق
- ۳- أَلْرَجُلُ أَوْ الْمَرْأَةُ الْكَبِيرَةُ فِي السَّنِّ.
مرد و زن بزرگسال. ← پیر زن و پیر مرد العجوز
- ۴- قِطْعَةٌ مِنْ قِمَاشٍ يَلْبَسُ فَوْقَ الْمَلَابِسِ، كَالْعَبَاءَةِ.
تکه ای از پارچه که همچون عبا روی لباسها پوشیده می‌شود. ← ردا، روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه‌ها الرداء

^{۲۲} خبر، صفت، معدود و اسم جامد بعد از اشاره در صورتی که جمع باشند، به صورت مفرد ترجمه می‌شوند.

۵- مَرَّةً قَشْرَهَا صُلْبًا^۱ وَ غَيْرَ صَالِحٍ لِلْأَكْلِ، يَكْسِرُ لِتَنَاوُلِهَا.الْجَوَزُ.....
میوه ای که پوستش سخت و سفت و غیر قابل خوردن است و برای خوردنش شکسته می‌شود. ← گردو

● التمرینُ الثانی: اِقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ. بِرِغْدٍ

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ وَ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ جَمَاعَتَانِ.
پیامبر خدای ﷺ وارد مسجدی شد و دو گروه در مسجد بودند.

جَمَاعَةٌ يَتَفَقَّهُونَ^۲، وَ جَمَاعَةٌ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَسْأَلُونَهُ.
گروهی دانش فرا می‌گرفتند و گروهی به درگاه خدا دعا می‌کردند و از او درخواست می‌کردند.

فَقَالَ: كَلَا الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَى خَيْرٍ. أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَدْعُونَ اللَّهَ؛
پس فرمود: هر دو گروه در راه خوبی هستند. اما اینها که به درگاه خدا دعا می‌کنند؛

وَ أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ وَ يُفَقَّهُونَ الْجَاهِلَ. هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ. بِالتَّعْلِيمِ أُرْسِلَتْ.
و اینان دانش فرا می‌گیرند و نادان را دانا می‌کنند. اینان برترند. من برای یاد دادن پراکنگ‌بخسته شده‌ام.

ثُمَّ قَعَدَ مَعَهُمْ.
سپس با آنها نشست.

۱- الصُّلْبُ: سخت و سفت
۲- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۶ / مَنِيَّةُ الْمُرِيدِ، ص ۱۰۶ (بِتَصَرُّفٍ)
۳- تَفَقَّهَ: دانا شد، دانش فرا گرفت
۴- فَقَّهَ: دانا کرد، دانش آموخت
۵- قَعَدَ: نشست

□ وَالْآنَ أُجِبُ عَمَّا يَلِي حَسَبَ النَّصِّ.

۱- لِمَاذَا جَاءَتْ كَلِمَةُ «مَسْجِدٍ» فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى بِدُونِ أَلٍ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ مَعَ أَلٍ؟
مَسْجِدٍ: چون ناشناخته و نکره است، بدون ال آمده است. / الْمَسْجِدِ: یک بار از آن سخن گفته شده است، پس اسم شناخته شده، با ال آمده و معرفه است.

۲- مَا هُوَ نَوْعُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ؟

التَّعْلِيمِ: اسم مصدر، مفرد مذکر، معرفه به ال
الْجَاهِلِ: اسم، مفرد، مذکر، اسم فاعل، معرفه به ال
الْأَفْضَلُ: اسم، مفرد، مذکر، اسم تفضیل، معرفه به ال

۳- أُكْتُبُ نَوْعَ هَذَيْنِ الْفِعْلَيْنِ وَ صِيغَتَهُمَا وَ بَابَهُمَا؟

يَتَفَقَّهُونَ: فعل مضارع، جمع مذكر غایب، (بر وزن يَتَفَعَّلُونَ) ثلاثی مزید من باب تَفَعَّلَ
أُرْسِلَتْ: فعل ماضٍ، متکلم وحده، ثلاثی مزید من باب افعال

۴- أَعْرَبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ:

اللَّهُ: مضاف الیه و مجرور بالكسرة ● دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ.
اللَّهُ: مفعول و منصوب بالفتحة ● يَدْعُونَ اللَّهَ

خَيْرٍ: مجرور به حرف جر بالكسرة ﴿كَلَا الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَىٰ خَيْرٍ﴾
 الْجَاهِلِ: مفعول و منصوب بالفتحة ﴿يُفْقَهُونَ الْجَاهِلَ﴾
 أَفْضَلُ: خبر و مرفوع بالضمة ﴿هُؤُلَاءِ أَفْضَلُ﴾

۵- اُكْتُبْ مُتْرَادِفَ «جَلَسَ» وَ «بُعِثْتُ» وَ «أَحْسَنَ» فِي النَّصِّ؟
 جَلَسَ = قَعَدَ ؛ بُعِثْتُ = أُرْسِلْتُ ؛ أَحْسَنَ = أَفْضَلُ

۶- اُكْتُبْ جَمَعَ التَّكْسِيرِ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ «رَسُولٌ» وَ «جَاهِلٌ» وَ «أَفْضَلٌ» وَ «تَعْلِيمٌ»:
 رَسَلٌ - جَاهِلٌ - أَفْضَلٌ - تَعَالِيمٌ

● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ. بِرَكْرِدْ

(۱) أَلْيَافِجٌ أَلْشَّابُ أَلْمُرْدُ أَلْعَجُوزُ أَلْوَعَاءُ
 أَلْيَافِجٌ (جوان کم سن و سال) / أَلْشَّابُ (جوان) / أَلْمُرْدُ (نوجوان) / أَلْعَجُوزُ (پیر) / أَلْوَعَاءُ (ظرف)

(۲) أَلرَّصِيدُ أَلرِّدَاءُ أَلْفُسْتَانُ أَلْقَمِیصُ أَلسَّرَوَالُ
 أَلرَّصِيدُ (اعتبار مالی، شارژ) / أَلرِّدَاءُ (روپوش بلند و گشاد روی که روی دیگر جامه ها کشند) / أَلْفُسْتَانُ (پیراهن زنانه) / أَلْقَمِیصُ (پیراهن) / أَلسَّرَوَالُ (شلوار)

(۳) أَلْأَفْرَاسُ أَلْقَصِيرُ أَلْکَلَابُ أَلدَّنَابُ أَلْأَسُودُ
 أَلْأَفْرَاسُ (اسبها) / أَلْقَصِيرُ (کوتاه) / أَلْکَلَابُ (سگها) / أَلدَّنَابُ (گرگها) / أَلْأَسُودُ (شیرها)

(۴) أَلْأَخُوَّةُ أَلْأُمَّهَاتُ أَلْأَجْدَادُ أَلْأَبَارُ أَلْأَخَوَاتُ
 أَلْأَخُوَّةُ (برادران) / أَلْأُمَّهَاتُ (مادران) / أَلْأَجْدَادُ (پدران) / أَلْأَبَارُ (چاهها) / أَلْأَخَوَاتُ (خواهران)

(۵) أَلْقَشْرُ أَلْقَطُ أَلْجِدْعُ أَلْعُصْنُ أَلثَّمْرُ
 أَلْقَشْرُ (پوست) / أَلْقَطُ (تندخو) / أَلْجِدْعُ (تنه) / أَلْعُصْنُ (شاخه) / أَلثَّمْرُ (میوه)

(۶) أَلْفُسْتُنُقُ أَلْجَوَزُ أَلنَّوْمُ أَلْعَنْبُ أَلتَّنْفَاحُ
 أَلْفُسْتُنُقُ (پسته) / أَلْجَوَزُ (گردو) / أَلنَّوْمُ (خواب) / أَلْعَنْبُ (انگور) / أَلتَّنْفَاحُ (سیب)

● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: صَعِّ الْمُتْرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَّاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. بِرَكْرِدْ

غَلَا الشَّرَاءُ اتَّسَعَ قَدَرَ الْدَّاءِ أَلصَّبِي رَاحَ الْأَعْوَامُ أُعْطِيَ أَلرَّوْحَ صَارَ أَلشُّمَالُ
 أَلْبَيْعَ رَخَّصَ ذَهَبَ أَلسَّنِينَ أَصْبَحَ أَلرَّحْمَةُ أَلْيَمِينِ أَلْمَرَضُ اسْتَطَاعَ أَخَذَ أَلوَلَدَ ضَاقَ



غَلَا ≠ رَخِصَ	الْشُّرَاءُ ≠ الْبَيْعُ	اتَّسَعَ ≠ ضَاقَ	أَعْطَى ≠ أَخَذَ
گران شد ارزان شد	خرید فروش	گشاد شد تنگ شد	داد گرفت
الْشِّمَالُ ≠ الْيَمِينُ	قَدَرَ = اسْتَطَاعَ	الْذِّاءُ = الْمَرَضُ	الْصَّبِيُّ = الْوَلَدُ
چپ راست	توانست	بیماری	پسر
رَاحٌ = دَهَبَ	الْأَعْوَامُ = الْأَسْنِينُ	الرَّوْحُ = الرَّحْمَةُ	صَارَ = أَصْبَحَ
رفت	سالها	رحمت	شد

● التمرین الخامس: برگرد

أ. تَرَجِمِ الْأَفْعَالَ.

لَمْ يَنْفَتِحْ: گشوده نشد	۷. انْفَتَحَ: گشوده شد	رَجَاءٌ، اقْتَرَحَ: لطفاً، پیشنهاد بدهید	۱. تَقَرَّحْنَ: پیشنهاد می دهید
لا نَتَظَاهَرُ: و انمود نمی کنیم	۸. تَظَاهَرَ: وانمود کرد	لا تَبْتَعِدُ: دور نشو	۲. تَبَتَّعْتُ: دور می شوی
سَتَتَوَكَّلُ: توکل خواهیم کرد	۹. تَوَكَّلَ: توکل کرد	أَسْرَعُ: بشتاب	۳. تُسْرِعُ: می شتابی
عَلَّمَنِي: به من آموزش بده	۱۰. عَلَّمَ: آموزش بده	أَعْتَذِرُ: پوزش می خواهم	۴. يَعْتَذِرُ: پوزش می خواهد
لَنْ يَرْجِعَ: بر نخواهد گشت	۱۱. يَرْجِعُ: بر می گردد	لا يَقَاتِلُ: نباید بجنگد	۵. قَاتَلَ: جنگید
لَيَنْجَحُ: باید موفق شود	۱۲. يَنْجَحُ: موفق می شود	ما اسْتَهِلَكُنَا: مصرف نکردیم	۶. اسْتَهْلَكَ: مصرف کرد

ب. تَرَجِمِ الْأَسْمَاءَ.

الْإِحْتِفَالَاتُ: جشن ها	۷. احْتَفَلَ: جشن گرفت	الْأَكَابِرُ: بزرگان، بزرگ تران	۱. كَبُرَ: بزرگ شد
الْمُسْتَمْعِينَ: گوش فرا دهندگان	۸. اسْتَمَعَ: گوش فرا داد	النَّادِمُونَ: پشیمان ها	۲. نَدِمَ: پشیمان شد
الْعَفَّارُ: بسیار آمرزنده	۹. عَفَّرَ: آمرزید	الْمَعْمَلُ: کارگاه، محل کار	۳. عَمِلَ: کار کرد
الْمَلَاعِبُ: ورزشگاه ها	۱۰. لَعِبَ: بازی کرد	الْمَنْصُورَاتُ: یاری شدگان	۴. نَصَرَ: یاری کرد
الصَّغْرَى: کوچک تر	۱۱. صَغُرَ: کوچک شد	الْمَشْجَعَةُ: تشویق کننده	۵. شَجَعَ: تشویق کرد
التَّدْرِيسُ: درس دادن	۱۲. دَرَسَ: درس داد	الْمَعِينُ: مشخص شده	۶. عَيَّنَ: مشخص کرد

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ. بِرْكَرِدْ

۱- مَدَارَاهُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.

مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.

مَدَارَاهُ: مبتدا و مرفوع به ضمّه/ النَّاسِ: مضاف الیه و مجرور به کسره/ نِصْفُ: خبر و مرفوع به ضمّه/ الْإِيمَانِ: مضاف الیه و مجرور به کسره

۲- عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.

دشمن عاقل بهتر از دوست نادان است.

عَدُوٌّ: مبتدا و مرفوع به ضمّه/عَاقِلٌ: صفت و مرفوع به ضمّه/خَيْرٌ: خبر و مرفوع به ضمّه/ صَدِيقٍ: مجرور به حرف جرّ / جَاهِلٍ: مضاف الیه و مجرور به کسره

۳- يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلِمًا إِلَّا الْحَقَّ أَبَدًا.

ای دوست من، هرگز سخنی بجز حقیقت نگو.

کلاما: مفعول و منصوب به فتحه/ الْحَقَّ: مستثنی و منصوب به فتحه

۴- اَلْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.

علم در کودکی مانند نقش در سنگ است.

اَلْعِلْمُ: مبتدا و مرفوع به ضمّه/ كَالنَّقْشِ: جارّ و مجرور/ الْحَجَرِ: مجرور به حرف جرّ «فی»

۵- اَضْعَفُ النَّاسِ مَنْ ضَعَفَ عَنِ كِتْمَانِ سِرِّهِ.

ضعیف‌ترین مردم کسی است که در پنهان کردن رازش ضعیف باشد.

اَضْعَفُ: مبتدا و مرفوع به شکل ضمّه/ النَّاسِ: مضاف الیه و مجرور/ كِتْمَانِ: مجرور به حرف جرّ/ سِرِّ: مضاف الیه و مجرور به کسره

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: أ. اِبْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي. بِرْكَرِدْ

(اسم الفاعل و اسم المفعول و اسم المبالغة و اسم التفضيل و اسم المكان)

۱- ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ...﴾ يوسف: ۵۳

بی‌گمان نفس بسیار امر کننده به بدی است. (چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند فولادوند)

أ. أَمَّارَةٌ: (وزن فَعَالَةٌ، بسیار امر کننده): اسم مبالغه

ب. النَّفْسَ: اسم إن و منصوب به فتحه/ أَمَّارَةٌ: خبر إن و مرفوع به ضمّه

۲- اَعْلَمُ بَأَنَّ «خَيْرَ الْأَخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ» . آمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بدان که «بهترین یاران، قدیمی‌ترین آنهاست.»

أ. خَيْرٌ (بهترین): اسم تفضیل/ أَقْدَمُ (وزن أَفْعَلُ، قدیمی‌ترین): اسم تفضیل

ب. خَيْرٌ: اسم أن و منصوب به فتحه/ الْأَخْوَانِ: مضاف الیه و مجرور به کسره/ أَقْدَمُ: خبر أن و مرفوع به ضمّه

۳- «أَكْبَرُ الْحُمُقِ الْإِعْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَ الدَّم» . آمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بزرگترین حماقت، زیاده‌روی در ستایش و نکوهش است.

أ. أَكْبَرُ (وزن أَفْعَل، بزرگ‌ترین): اسم تفضیل
 ب. أَكْبَرُ: مبتدا و مرفوع به ضمه / أَحْمَقُ: مضاف الیه و مجرور به كسره / الْإِغْرَاقُ: خبر و مرفوع به ضمه

۴- طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ^{۳۳}.
 طلب نیاز از نا اهلش بدتر از مرگ است.

أ. أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، بدتر): اسم تفضیل
 ب. طَلَبُ: مبتدا و مرفوع به ضمه / أَشَدُّ: خبر و مرفوع به ضمه

۵- «قُمْ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مَعْلَمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا.» أمير المؤمنين علي عليه السلام
 به احترام پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانروا باشی.
 أ. مَجْلِسِ (وزن مَفْعَل، محل نشستن و جا): اسم مکان / مَعْلَمِ (وزن مَفْعَل): اسم فاعل
 ب. مَجْلِسِ: مجرور به حرف جر «عَنْ»

۶- «يَوْمَ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ.» أمير المؤمنين علي عليه السلام
 روز [اجرای] عدالت بر ستمگر سخت‌تر از روز ستم بر ستم‌دیده است. (مفهوم: پشیمانی ستمگر را می‌رساند).
 أ. الظَّالِمِ (وزن فاعل): اسم فاعل / أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت‌تر): اسم تفضیل / الْمَظْلُومِ (وزن مَفْعُول) اسم مفعول
 ب. يَوْمِ: مبتدا و مرفوع به ضمه / الْعَدْلِ: يَوْمِ: مجرور به حرف جر «مِنْ» / الْمَظْلُومِ: مجرور به حرف جر «عَلَى»

ب. أَعْرَبُ مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ.
 در بالا پاسخ آمده است.

^{۳۳} اصل آن «أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا.» حدیثی از امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

الدُّرْسُ الرَّابِعُ بَرَكْد

﴿ هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ... ﴾ ^{١١} همان

این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده‌اند؟

نظام الطبيعة
نظم طبیعتتَوَازُنٌ^{٢٤} الطَّبِيعَةِ جَمِيلٌ. خَلَقَ اللَّهُ لَهَا نِظَامًا يَحْكُمُ جَمِيعَ الْمَوْجُودَاتِ مِنْ نَبَاتٍ وَ حَيَوَانٍ وَ كَائِنَاتٍ أُخْرَى يَعْيشُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ؛

تعادل طبیعت زیباست. خداوند نظمی را برای آن آفریده است که بر همه موجودات از گیاه و جانور و موجودات دیگری که از یکدیگر تغذیه می‌کنند، فرمان می‌راند.

برگرد درک مطلب

فَيَتَحَقَّقُ التَّوَازُنُ وَ الْإِسْتِقْرَارُ فِيهَا. وَ أَيْ خَلَلٍ فِي نِظَامِهَا يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيْبِهَا وَ مَوْتٍ مِنْ فِيهَا.

در نتیجه تعادل و آرامش (ثبات) در آن تحقق می‌یابد و هرگونه اختلالی در نظم آن به ویران سازی اش و مرگ هر که در آن است، منجر می‌شود.

وَ مِنْ مُهْدَدَاتِ نِظَامِ الطَّبِيعَةِ: وَ از جمله تهدیدکنندگان نظم طبیعت [اینها هستند]:

«تَلَوُّتُ الْهَوَاءِ الَّذِي يُسَبِّبُ أَمْطَارًا حَمَظِيَّةً»

«آلودگی هوا که موجب باران‌های اسیدی می‌شود»

وَ «الْإِكْتَارُ فِي اسْتِخْدَامِ الْمُبِيدَاتِ الزَّرَاعِيَّةِ وَ الْأُسْمَدَةِ الْكِيمَاوِيَّةِ».

و «زیاد روی در به کارگیری حشره‌کش‌های کشاورزی و کودهای شیمیایی»

وَ «إِجَادُ النَّفَايَاتِ الصَّنَاعِيَّةِ وَ الْمَنْزِلِيَّةِ».

و «ایجاد زباله‌های صنعتی و خانگی» است.

فَيَتِمُّ التَّوَازُنُ فِي الطَّبِيعَةِ مِنْ خِلَالِ^{٢٥} وَجُودِ رَوَابِطٍ مُتَدَاخِلَةٍ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ بَيْنَتِهَا، وَلَكِنْ ظَلَمَ الْإِنْسَانُ الطَّبِيعَةَ فِي نَشَاطَاتِهِ الَّتِي تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ هَذَا التَّوَازُنِ ظَلْمًا وَاسِعًا!

تعادل در طبیعت بواسطه وجود روابط کاملاً درهم تنیده میان موجودات زنده و محیط زیستشان انجام می‌شود ولی انسان در فعالیت‌هایش که منجر به برهم خوردن این تعادل می‌شود، به طبیعت به وسعت ستم کرده است!

وَ الْآنَ لِنَقْرَأْ هَذِهِ الْقِصَّةَ قِرَاءَةً دَقِيقَةً لِكَيْ نَطَّلِعَ عَلَى أَعْمَالِ الْإِنْسَانِ الْمُخَرَّبَةِ لِلْبَيْتَةِ:

و اکنون (اینک) باید این داستان را با دقت بخوانیم تا از کارهای ویرانگر انسان نسبت به (در قبال) محیط زیست آگاه شویم:

^{٢٤} توازن: همتراز بودن، همسنگ بودن، توازن، موازنه، تعادل، معادله، برابری، تساوی
^{٢٥} خلال: از میان، از طریق، بواسطه، در ظرف، سرتاسر، بخاطر، از آغاز تا انتها، تمام

برگرد درک مطلب

يُحْكِي أَنَّ مَزَارِعاً كَانَتْ لَهُ مَزْرَعَةٌ كَبِيرَةٌ فِيهَا خَضْرَاوَاتٌ وَ أَشْجَارٌ كَثِيرَةٌ. وَ كَانَ يُرَبِّي فِي مَزْرَعَتِهِ أَنْوَاعَ الطَّيُورِ،
حکایت می‌شود که کشاورزی مزرعه‌ای بزرگ داشت که در آن سبزیجات و درختان زیادی بود. و در مزرعه‌اش گونه‌های
(انواع) پرندگان را پرورش می‌داد،

ذَاتَ يَوْمٍ لَاحَظَ الْمُزَارِعُ أَنَّ عَدَدَ أَفْرَاحِ الطَّيُورِ يَنْقُصُ تَدْرِيجِيًّا. بَدَأَ الْمُزَارِعُ يُفَكِّرُ فِي سَبَبِ ذَلِكَ وَ يُرَاقِبُ الْمَزْرَعَةَ لَيْلًا وَ
نَهَارًا؛ فَلَا حَظَّ أَنْ عَدَدًا مِنَ الْبُومَاتِ تَسْكُنُ قُرْبَ الْمَزْرَعَةِ، فَتَهْجُمَ عَلَى الْأَفْرَاحِ هُجُومًا كَبِيرًا وَ تَأْكُلَهَا.
یک روز کشاورز ملاحظه کرد که تعداد (شمار) جوجه‌های پرندگان اندک اندک (به تدریج) کم می‌شود (رو به کاهش
است). کشاورز در مورد دلیل آن [موضوع] شروع به اندیشیدن کرد و از مزرعه شب و روز مراقبت می‌کرد؛ پس ملاحظه
کرد که تعدادی از جغدها نزدیک مزرعه زندگی می‌کنند، پس به جوجه‌ها زیاد حمله می‌کنند و آنها را می‌خورند.

فَقَرَّرَ الْمُزَارِعُ التَّخْلَصَ مِنْهَا وَ هَكَذَا فَعَلَ.

پس کشاورز تصمیم گرفت از دست آنها خلاص شود (نجات یابد) و همین کار را کرد.

وَ بَعْدَ شُهُورٍ شَاهَدَ الْمُزَارِعُ أَنَّ الْخَضْرَاوَاتِ بِالْمَزْرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلْفِ. وَ لَمَّا رَاقَبَ الْأَمْرَ مُرَاقَبَةً شَدِيدَةً، لَاحَظَ أَنَّ
مَجْمُوعَةَ كَبِيرَةً مِنْ فِرَّانِ الْحَقْلِ تَهْجُمُ عَلَى الْخَضْرَاوَاتِ وَ تَأْكُلَهَا.
بعد از چند ماه کشاورز مشاهده کرد که سبزیجات مزرعه در معرض خوردن و از بین رفتن قرار می‌گیرند و هنگامی که
موضوع را به شدت مراقبت کرد، ملاحظه کرد که گروه بزرگی از موش‌های کشتزار به سبزیجات حمله می‌کنند و آنها را
می‌خورند.

أَخَذَ الْمُزَارِعُ يُفَكِّرُ: «لِمَاذَا أزدَادَ عَدَدُ فِرَّانِ الْحَقْلِ أزدِيَادًا كَبِيرًا؟!»

کشاورز شروع به اندیشیدن کرد: «چرا تعداد موش‌های کشتزار بسیار افزایش یافته است (زیاد شده‌اند)؟!»

فَدَهَبَ إِلَى خَبِيرِ الزَّرَاعَةِ وَ اسْتَشَارَهُ. فَقَالَ لَهُ الْخَبِيرُ:

پس به نزد کارشناس کشاورزی رفت و او مشاورت خواست. پس کارشناس به او گفت:

«كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ، وَ هُنَاكَ بُومَاتٌ كَثِيرَةٌ فِي مَنْطِقَتِكُمْ؟!»

«چگونه این امکان دارد؟ در حالی که جغدهای زیادی در منطقه شما وجود دارند؟!»

قَالَ لَهُ الْمُزَارِعُ: «إِنِّي تَخَلَّصْتُ مِنَ الْبُومَاتِ بِقَتْلِ الْكَثِيرِ مِنْهَا.»

کشاورز به او گفت: «من بی‌گمان از دست جغدها با کشتن بسیاری از آنها خلاص شدم.»

قَالَ الْخَبِيرُ: «إِنَّكَ تَعَدَّيْتَ عَلَى نِظَامِ الطَّبِيعَةِ تَعَدِّيَ الظَّالِمِينَ.»

کارشناس گفت: «بی‌گمان تو همچون ستمکاران بر نظم طبیعت دست درازی کردی.»

قَالَ بُومَاتٌ كَانَتْ تَتَعَدَّى عَلَى فِرَّانِ الْحَقْلِ إِضَافَةً إِلَى الْأَفْرَاحِ.

زیرا جغدها علاوه بر جوجه‌ها از موش‌های کشتزار نیز تغذیه می‌کردند.

وَ بَعْدَ التَّخْلَصِ مِنْ أَكْثَرِ الْبُومَاتِ أزدَادَ عَدَدُ فِرَّانِ الْحَقْلِ.

و بعد از خلاص شدن از دست بیشتر جغدها، تعداد موش‌های کشتزار افزایش یافت.

برگرد درک مطلب

كَانَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ تَصْحِيحَ هَذَا الْخَطِّ بِالْحِفَافِ عَلَى طَيْرِكَ لَا يَقْتُلِ الْبُومَاتِ؛ فَإِنْ اسْتَمَرَّتِ الْحَالَةُ هَكَذَا، فَسَتَشَاهِدُ مَشَاكِلَ جَدِيدَةً فِي الْبَيْتَةِ الَّتِي تَعِيشُ فِيهَا مُشَاهِدَةً مُؤَلِّمَةً.»

تو باید بود این اشتباه را با مراقبت از پرندگان تصحیح می‌کردی نه با کشتن جغدها؛ پس اگر این حالت این چنین ادامه یابد مشکلات جدیدی در محیط زیستی که در آن زندگی می‌کنی، به گونه‌ای دردآور (دردناک) مشاهده خواهی کرد.

وَ هَكَذَا قَرَّرَ الْمَزَارِعُ الْحِفَافِ عَلَى الْأَفْرَاحِ وَالسَّمَاحِ لِلْبُومَاتِ بِدُخُولِ مَزْرَعَتِهِ.

و این چنین کشاورز تصمیم گرفت که از جوجه‌ها مراقبت کند و به جغدها اجازه دهد وارد مزرعه شوند.

فَارْدَادَ عَدَدُهَا مَرَّةً أُخْرَى، وَ أَكَلَتْ فِرْثَانَ الْحَقْلِ، وَ عَادَتِ الْبَيْتَةَ إِلَى حَالَتِهَا الطَّبِيعِيَّةِ.

در نتیجه بار دیگر تعدادشان افزایش یافت، و موش‌های دشت را خوردند، و محیط زیست به حالت طبیعی‌اش برگشت.

برو به

تمرین اول

برگرد  الْمَعْجَم

<p>الْكائنات: موجودات الْمَزَارِع: کشاورز = الْفَلَّاح الْمَهْدِد: تهدید کننده مَوْلِم: دردآور هُنَاكَ: آنجا، وجود دارد يَعِيشُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ: از یکدیگر تغذیه می‌کنند</p>	<p>تَعَرَّضَ: در معرض قرار گرفت تَغْدَى: تغذیه کرد (مضارع: يَتَغَدَّى) التَّلَوُّثُ: آلودگی التَّوَاؤُنُ: تعادل الْحَقْلُ^{٢٦}: کشتزار «جمع: الْحُقُول» الْحَمْضِيَّةُ: اسیدی الْخَبِيرُ: کارشناس «جمع: الْخُبْرَاء» الْخَضْرَاءُ: سبزیجات رَاقِبَ: مراقبت کرد رَبَّى: پرورش داد (مضارع: يَرْبِي) السَّمَاحُ: اجازه دادن به (سَمَحَ -) الْفِرْثَانُ: موش‌ها «واحد آن: الْفَأْرَةُ» قَرَّرَ: تصمیم گرفت</p>	<p>أروني: نشانم دهید «أروا + نون وقاية + ي» الاستقرار: آرامش و ثبات الأسمدة: کودها «مفرد: السَّمَاد» اطَّلَعَ: آگاهی یافت «مضارع: يَطَّلَعُ» الأفراخ: جوجه‌ها «مفرد: الفَرْخ» = الْفِرَاحُ الأكثار: بسیار گردانیدن، زیاده‌روی البيئة: محیط زیست تحقق: تحقق یافت تعدى: دست درازی کرد (مضارع: يتعدى) «واحد آن: الْفَأْرَةُ» قَرَّرَ: تصمیم گرفت</p>
---	---	---

^{٢٦} حَقْلٌ: ج حُقُول: کشتزار تا زمانیکه سر سبز باشد، سرزمین حاصلخیز که در آن کشت کنند.

📖 حَوْلِ النَّصِّ برگرد

ک. أ. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ الدَّرْسِ.

- ۱- أَلرَّوَابِطُ الْمْتَدَاخِلَةُ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ بَيْنَتَهَا تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ التَّوَاظُنِ فِي الطَّبِيعَةِ.
- روابط در هم تنیده شده میان موجودات زنده و محیط زیستشان منجر به بر هم زدن تعادل در طبیعت می شود.
- ۲- كَانَ الْفَلَّاحُ يَمْلِكُ مَزْرَعَةً فِي شَمَالِ إِيرَانَ يَزْرَعُ فِيهَا الرِّزَّ.
- کشاورز در شمال ایران مزرعه ای داشت (مالک بود) که در آن برنج می کاشت.
- ۳- ظَنَّ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْبُومَاتِ هِيَ الَّتِي تَأْكُلُ أَفْرَاحَ الطَّيُورِ.
- کشاورز گمان کرد که جغدها همانی اند که جوجه های پرندگان را می خورند.
- ۴- أَلزَّرِعُ لَمْ يَسْمَحْ لِلتَّعَالِبِ بِالذَّخُولِ إِلَى مَزْرَعَتِهِ.
- کشاورز به روباه ها اجازه ورود به مزرعه اش را نداد.
- ۵- كَانَ الْمَزَارِعُ يَرِي الطَّيُورَ وَ الْبُومَاتِ فِي مَزْرَعَتِهِ.
- کشاورز در مزرعه اش پرندگان و جغدها را پرورش می داد.
- ۶- فِي النِّهَايَةِ حَافِظٌ^{۲۷} الْمَزَارِعُ عَلَى الطَّيُورِ وَ أَفْرَاحِهَا.
- در پایان کشاورز از پرندگان و جوجه هایش مراقبت کرد.
- ۷- تُعَدُّ النِّفَايَاتُ الصَّنَاعِيَّةُ تَهْدِيداً لِنِظَامِ الطَّبِيعَةِ.
- زباله های صنعتی تهدیدی برای نظم طبیعت بشمار می آیند.

ب. اِنْتِخِبِ الْكَلِمَةَ الصَّحِيحَةَ لِلْفَرَاغِ.

- ۱- بَعْدَ (سِنِينَ □ / شُهُورٍ) شَاهِدَ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْخَضْرَاوَاتِ بِالْمَزْرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلْفِ.
- کشاورز بعد از چند ماه دید که سبزیجات مزرعه در معرض خوردن و تلف شدن قرار می گیرد.
- ۲- كَانَتْ مَجْمُوعَةٌ كَبِيرَةٌ مِّنَ (التَّعَالِبِ □ / الْفِرَّانِ) تَهْجُمٌ عَلَى الْخَضْرَاوَاتِ وَ تَأْكُلُهَا.
- گروه بزرگی از موش ها به سبزیجات حمله می کردند و آنها را می خوردند.
- ۳- عَيْشُ الْحَيَوَانَاتِ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ يُحَقِّقُ إِيجَادَ (النِّفَايَةِ □ / التَّوَاظُنِ) فِي الطَّبِيعَةِ.
- تغذیه حیوانات از یکدیگر، تعادل در طبیعت را محقق می سازد.
- ۴- أَيْ خَلَلَ^{۲۸} فِي نِظَامِ الطَّبِيعَةِ يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيْبِهَا وَ (مَوْتِ / حَيَاةِ □) مَن فِيهَا.
- هر اختلالی در نظام طبیعت به ویران سازی آن و مرگ (از بین رفتن) هرکه در آن است، منجر می شود.
- ۵- إِيجَادُ النِّفَايَاتِ الصَّنَاعِيَّةِ وَ الْمَنْزِلِيَّةِ (يُهْدِدُ / لَا يَهْدِدُ □) نِظَامَ الطَّبِيعَةِ.
- ایجاد زباله های صنعتی و خانگی نظم طبیعت را تهدید می کند.

^{۲۷} حَافِظٌ عَلَيَّ: حفظ کرد، مراقبت کرد

^{۲۸} خَلَلَ: عیب، نقص، نقیصه، ایراد، اشکال، ناموزونی، ناهماهنگی، اختلال، نوسان، عدم توازن، عدم تعادل

۶- تَدَخُلُ الْإِنْسَانَ فِي أُمُورِ الطَّبِيعَةِ يُؤَدِّي إِلَى (تَنْظِيمٍ □ / اِخْتِلَالٍ ✓) تَوَازُنِهَا.
دخالت انسان در امور طبیعت، به بر هم خوردن (عدم) تعادل آن منجر می‌شود.

۷- هَدَدَ الْمَزَارِعَ الطَّبِيعَةَ فِي مَزْرَعَتِهِ بِ (حِفْظٍ □ / قِتْلٍ ✓) بَوْمَاتِهَا.
کشاورز طبیعت را در مزرعه‌اش با کشتن جغدهای آن تهدید کرد.

ه اِغْلَمُوا ه برگرد

الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ. از خدا آمرزش خواستم.
- ۲- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا. از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
- ۳- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- ۴- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه ای میان دو کلمه «اسْتَغْفَرْتُ» و «اسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر «اسْتِغْفَارًا» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمه «اسْتِغْفَارًا» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

- این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اسْتَغْفَرْتُ» تاکید کرده است.
- به مصدر «اسْتِغْفَارًا» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می‌شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بی‌گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می‌کنیم.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا

مفعول مطلق تأکیدی

- دو کلمه «صَادِقًا» و «الصَّالِحِينَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟
- گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می‌کند؛ مانند «اسْتِغْفَارًا» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می‌شود.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا.

مفعول مطلق نوعی صفت

مضاف الیه

- در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می‌کنیم؛ مثال:
اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

■ در ترجمهٔ مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمهٔ مفعول مطلق نیست؛^۱ مثال:

تَجْتَهِدُ الْأُمَّ لِتَرْبِيَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَادًا بَالِغًا. مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

مفعول مطلق مصدری از فعل جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعل جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضاف الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از فعل جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضاف الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی‌های گوناگون زبانی است و ترجمهٔ صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینهٔ ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

در پایهٔ دهم با هشت باب قاعده‌مند «ثلاثی مزید» آشنا شدید که عبارت‌اند از:

باب	ماضی	مضارع	مصدر
افتعال	اَفْتَحَرَ	يَفْتَحِرُ	اَفْتِحَارٌ
استفعال	اسْتَحْدَمَ	يَسْتَحْدِمُ	اسْتِحْدَامٌ
انفعال	انْصَحَبَ	يَنْصَحِبُ	انْصِحَابٌ
إفعال	أَرْسَلَ	يُرْسِلُ	إِرْسَالٌ
تفعیل	عَلَّمَ	يُعَلِّمُ	تَعْلِيمٌ
تفعل	تَقَدَّمَ	يَتَقَدَّمُ	تَقَدُّمٌ
تفاعل	تَعَارَفَ	يَتَعَارَفُ	تَعَارُفٌ
مفاعلة	سَاعَدَ	يُسَاعِدُ	مُسَاعَدَةٌ

اکنون با چند مصدر از فعل‌های «ثلاثی مجرد» که در این درس به کار رفته‌اند، آشنا شوید.

مصدرهای ثلاثی مجرد بی قاعده‌اند. در اصطلاح گفته می‌شود این مصدرها «سماعی»‌اند؛ یعنی شنیداری‌اند و باید از قبل شنیده شده باشند؛ اما مصدرهای ثلاثی مزید چنین نیستند؛ برای نمونه وقتی که وزن «اَفْتَعَلَ، يَفْتَعِلُ، اَفْتِعَالٌ» را حفظ باشید، به سادگی می‌دانید مصدر فعل‌های اِشْتَرَفَ و اِشْتَرَكَّ عبارت است از: اعتراف و اشتراك؛ پس مصدرهای ثلاثی مزید «قیاسی»‌اند؛ یعنی وقتی که وزن ماضی، مضارع، امر و مصدر یک باب را بلد باشیم؛ با مقایسه کردن، بقیهٔ فعل‌ها و

مصدرهای آن باب را می‌شناسیم؛ اما وقتی بدانید مصدرِ فعلِ ظَلَمَ، «ظَلَمَ» است؛ نمی‌توانید مصدرِ فعل‌های صَبَرَ، ذَكَرَ و قَرَأَ را حدس بزنید.

چند مصدر ثلاثی مجرد:

مصدر	مضارع	ماضی	مصدر	مضارع	ماضی
ظَلَمَ	يَظْلِمُ	ظَلَمَ	صَبَرَ	يَصْبِرُ	صَبَرَ
قَرَأَ	يَقْرَأُ	قَرَأَ	ذَكَرَ	يَذْكُرُ	ذَكَرَ
طَارَ	يَطِيرُ	طَارَ	هَجَمَ	يَهْجُمُ	هَجَمَ
عَاشَ	يَعِيشُ	عَاشَ	فَتَحَ	يَفْتَحُ	فَتَحَ
نَامَ	يَنَامُ	نَامَ	خَرَجَ	يَخْرُجُ	خَرَجَ

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعلِ جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است.

که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ: اِنْتِخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفْعُولَ الْمُطْلَقَ، وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

- ۱- ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ الف. قطعاً شکیبایی کن. ب. به زیبایی صبر کن.
- ۲- ﴿... اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الف. خدا را همیشه یاد کنید. ب. خدا را بسیار یاد کنید.
- ۳- ﴿كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰى تَكْلِيْمًا﴾ الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت. ب. خدا با موسی سخنی گفت.
- ۴- ﴿وَ نَزَّلَ الْمَلٰٓئِكَةَ تَنْزِيْلًا﴾ الف. و مانند ملائک فرود آمدند. ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

بیشتر بدانیم:

در موارد زیر حَقّاً نقش اصلی جمله است که با حذف خلل در معنا ایجاد می‌شود.
(۱) اِنَّ لَبَدَنَكَ، عَلَيْكَ حَقّاً: اسمِ اِنَّ و منصوب بدن تو بر تو حقی دارد.

(۲) اُحِبُّ حَقّاً: مفعول و منصوب حق را دوست دارم.

(۳) كَانَ وَعَدُ رَبِّي حَقّاً: خبرِ كان و منصوب وعده پروردگارم، حق است.

نکته:

مفعول مطلق، منصوبی (أ یا فتحه ـ) است که نقش اصلی در جمله ندارد و مصدر فعل ماقبل خود است.

أَلْبَسْتُ عَمَّكَ لِبَاسًا آخَرَ. لباساً: مفعول و منصوب

پسرکم به عمویت لباسی دیگر پوشان.

به دو روش متوجه می شویم که لباساً، مفعول مطلق نیست:

(۱) مصدر البس میشود لباس؛ نه لباس

(۲) حذف آن از جمله خلل در معنا ایجاد می شود.

*در ترجمه مفعول مطلق نوعی دارای صفت، فقط صفت ترجمه می شود.

۱- « فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا » الْمَعَارِجُ: ۵ / ۵

صَبْرًا: مفعول مطلق نوعی // جمیلًا: صفت

به زیبایی صبر کن.

۲- «... أذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» الْأَحْزَابُ: ۴۱

ذِكْرًا: مفعول مطلق نوعی / كَثِيرًا: صفت

خدا را بسیار یاد کنید.

۳- أَلَسْمَكُمُ الْمَدْفُونُونَ يَنَامُونَ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ.

نَوْمًا: مفعول مطلق نوعی / عَمِيقًا: صفت

سپس بطور عمیق بیش از یکسال می خوابد،

*در مفعول مطلق نوعی دارای مضاف الیه، از الفاظ «همچون، مانند و ...» استفاده می کنیم.

۳- يَعْيشُ الْأَغْنِيَاءُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَةً الْبَخِيلِ.

عَيْشَةً: مفعول مطلق نوعی / الْفُقَرَاءُ: مضاف الیه

ثروتمندان در دنیا به مانند خسیس زندگی می کند.

۴- خَفْتُ مِنَ الْمَعَاصِي خَوْفًا مَنَعَنِي مِنَ الْأَرْتِكَابِ.

خَوْفًا: مفعول مطلق نوعی / مَنَعَنِي: صفت (جمله بعد از نکره)

از گناهان چنان ترسیدم که مرا از انجام بازداشت.

در ترجمه مفعول مطلق تأکیدی، از قیود تأکید «قطعا، یقیناً، حتماً و ...» کنار فعل استفاده می کنیم.

۳- «كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» النَّسَاءُ: ۱۶۴ /

تَكْلِيمًا: مفعول مطلق تأکیدی

خدا با موسی قطعاً سخن گفت.

۴- «و نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا» الْفُرْقَانُ: ۲۵ /

تَنْزِيلًا: مفعول مطلق تأکیدی

و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

که التمارین برگرد

● التمرین الأول: عین کلمه مناسبه للتوضیحات التالیة فی معجم^{۲۹} الدرس.

۱- أنواع من النباتات التي يتغذى الإنسان بها. الخضروات
گونه‌هایی از گیاهان که انسان از آن تغذیه می‌کند. (سبزیجات)

۲- أرض واسعة خضراء تزرع فيها أنواع المحاصيل. الحقل
زمین پهناور سبزی که در آن گونه‌های فراورده‌ها (انواع محصولات) کشت می‌شود. (کشتزار)

۳- عالم متخصص بأمور مهنة أو عمل أو برنامج. الخبير
دانای متخصص در امور پیشه ای یا کاری یا برنامه ای (نرم افزاری). (کارشناس)

۴- مواد كيميائية و طبيعية لتقوية التراب الضعيف. الأسمدة مفردة السماد
مواد شیمیایی و طبیعی برای توانمندسازی خاک ناتوان. (تقویت خاک ضعیف) (کودها مفردش کود)

۵- حيوان صغير يعيش تحت الأرض ينقل داء الطاعون؛ والقطن من أعدائه. الفأر
جانداری کوچک که زیر زمین زندگی می‌کند؛ بیماری طاعون را منتقل می‌سازد و گربه از دشمنانش است. (موش)

● التمرین الثاني: اقرأ النص التالي؛ ثم عین ترجمه الكلمات الحمراء، و اكتب المطلوب منك. برگرد

الكتاب الخامس والأربعون من نهج البلاغة
إلى عثمان بن حنيف عامل أمير المؤمنين علي (عليه السلام) على البصرة
أما بعد، يا ابن حنيف فقد بلغني أن رجلاً من فتية^۱ أهل البصرة دعاك إلى مذبحة^۲ قاسرعت إليها؛ ... و ما ظننت أنك
تجيب إلى طعام قوم عائلهم^۳ مجفوء^۴ و غنيهم مدعو.
ألا وإن لكل مأموم^۵ إماماً يقتدي^۶ به و يستضيء^۷ بنور علمه.
ألا وإن إمامكم قد اكتفى^۸ من دنياه بطمريه^۹ و من طعمه^{۱۰} بقرصيه^{۱۱}.
ألا و إنكم لاتقصدرون على ذلك و لكن أعينوني^{۱۲} بورع و اجتهاد و عفة و سداد^{۱۳}.

نامه چهل و پنجم نهج البلاغه

به عثمان بن حنیف استاندار امیر المؤمنین علی علیه السلام در بصره

اما پس [از یاد خدا و پیامبر] ای پسر حنیف، به من [خبر] رسید که مردی از مردان^{۱۰} بصره، تو را به سفره مهمانی خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی؛ ... و گمان نمی‌کردم مهمانی مردمی را بپذیری که تهیدستان رانده و ثروتمندشان دعوت شده است.

آگاه باشید که هر رهروی پیشوایی دارد که از او پیروی می‌کند و از نور دانشش روشنی می‌جوید.

آگاه باشید امامتان از دنیايش به دو جامه کهنه و از خوراکش به دو قرص نان بسنده کرده است.

آگاه باشید که قطعاً شما نمی‌توانید چنین کنید؛ ولی با پارسایی و تلاش و پاکدامنی و درستی، مرا یاری دهید.

^{۲۹} به جای فی معجم الدرس، فی النص نوشته شود.

۱- عَيْنُ نُونٍ الْوَقَايَةِ فِي النَّصِّ: بَلَّغْنِي؛ أَعِينُونِي

۲- أَعْرَبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ:

أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حَنِيفٍ فَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِبَةٍ فَاسْرَعْتَ إِلَيْهَا.

حَنِيفٌ: مضاف إليه و مجرور علامته كسره - رَجُلًا: اسمٌ أَنْ و منصوب علامته فتحه - فِتْيَةٍ: مجرور به حرف جر

علامته كسره - الْبَصْرَةِ: مضاف إليه و مجرور علامته كسره - مَادِبَةٍ: مجرور به حرف جر علامته كسره

۳- عَيْنِ الْكَلِمَةِ عَلَى وَزْنِ «أَفْعَلْتُ» وَ الْآخَرَى عَلَى وَزْنِ «افْتَعَالَ»: اسْرَعْتَ، اجْتِهَادٌ

۴- عَيْنِ نَوْعِ فِعْلِ «لَا تَقْدِرُونَ» وَ صِيغَتَهُ: فَعَلْ مَضَارِعُ مَنْفِيٍّ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ مُخَاطَبٌ

- ۱- الْفِتْيَةِ: الشَّبَابِ «مُفْرَدَةٌ: الْفَتَى»
 ۲- الْمَادِبَةِ: مَانِدَةُ الضِّيَافَةِ
 ۳- الْعَائِلِ: الْفَقِيرِ
 ۴- الْمَدْعُوُّ: الَّذِي قَدْ دَعَوْنَاهُ
 ۵- الْمَأْمُومِ: التَّابِعِ، الَّذِي خَلْفَ الْإِمَامِ
 ۶- الْاِئْتِدَى: تَبِعَ
 ۷- الْاَلْبَاسِ الْعَتِيقِ «جَمْعُهُ: الْاَلْبَاسُ»
 ۸- اسْتَضَاءٌ: طَلَبَ الضَّوْءَ
 ۹- اِكْتَفَى بِهِ: جَعَلَهُ كَافِيًا
 ۱۰- الْاَلْطَمَرُ: الْاَلْبَاسُ الْعَتِيقِ «جَمْعُهُ: الْاَلْطَمَارُ»
 ۱۱- الْاَلْطَعْمُ: الْاَلْطَعَامُ
 ۱۲- الْاَلْفَرُصُ: قِطْعَةٌ مِنَ الْخُبْزِ وَ نَحْوَهُ دَائِرِي الشَّكْلِ
 ۱۳- اَعِينُونِي: اَنْصُرُونِي
 ۱۴- السَّدَادُ: الْاَصْوَابُ (دَرْسِي)
 ۱۵- «فِتْيَةٌ» جَمْعٌ «فَتَى» دَرِ اَصْلِ بَهْ مَعْنَى «جَوَانَانٌ» اِسْت. دَرِ اِيْنِ مَتْنِ اِشَارَهْ بَهْ يَكِي اَزْ مَرْدَانِ سَرشِنَاسِ سَرْمَايَهْ دَارِ اِسْت.

● اَلْتَّمَرِيْنُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ. بِرْكَوْدِ

اَلْمَاضِي	اَلْمُضَارِعُ وَ اَلْمُسْتَقْبَلُ	اَلْاَمْرُ وَ النَّهْيُ	اَلْمَصْدَرُ	اِسْمُ اَلْفَاعِلِ
قَدْ اُرْسَلْ:	سَوْفَ يُرْسَلُ:	اُرْسَلُوا:	اَلْاِرْسَالُ:	اَلْمُرْسَلُونَ:
فرستاده است	خواهد فرستاد	بفرستید	فرستادن	فرستادگان
اَنْتَبَهْ:	سَتَنْتَبِهُونَ:	اَنْتَبِهُوا:	اَلْاَنْتَبَاهُ:	اَلْمَنْتَبِهِينَ:
آگاه شد	آگاه خواهید شد	آگاه شوید	آگاه شدن	آگاه شدگان
اَنْسَحَبْتُمْ:	لَا يَنْسَحِبُ:	لَا تَنْسَحِبُ:	اَلْاَنْسَحَابُ:	اَلْمَنْسَحِبُ:
عقب نشینی کردید	عقب نشینی نمی کند	عقب نشینی نکن	عقب نشینی کردن	عقب نشینی کننده
ما اسْتَرْجِعُ:	يَسْتَرْجِعُ:	لَا تَسْتَرْجِعِي:	اَلْاَسْتَرْجَاعُ:	اَلْمُسْتَرْجِعُ:
پس نگرفت	پس می گیرد	پس نگیر	پس گرفتن	پس گیرنده
ما جَادَلْ:	لَمْ يَجَادَلْ:	لَا تُجَادِلُوا:	اَلْمُجَادَلَةُ:	اَلْمُجَادِلَانُ:
بحث نکرد	بحث نکرده است	بحث نکنید	بحث کردن	دو بحث کننده، بحث کنندگان
تَدَكَّرْ:	يَتَدَكَّرَانِ:	تَدَكَّرْ:	اَلتَّدَكُّرُ:	اَلْمَتَدَكِّرَاتُ:
به یاد آورد	به یاد می آورند	به یاد بیاور	به یاد آوردن	به یاد آورندگان
تَنَاصَرُوا:	تَتَنَاصَرُونَ:	رَجَاءُ تَنَاصَرُوا:	اَلتَّنَاصُرُ:	اَلْمَتَنَاصِرِينَ:
همیاری کردند	همیاری می کنید	لطفاً، همیاری کنید	همیاری کردن	دو همیاری کننده، همیاری کنندگان
قَدْ سَجَلْ:	تُسَجَلِنُ:	سَجَلْ:	اَلتَّسْجِيلُ:	اَلْمَسْجَلَةُ:
ضبط کرده است	ضبط می کنی	ضبط کن	ضبط کردن	دستگاه ضبط صوت



● التمرین الرابع: اکتب العمليات الحسابية التالية كالمثال: برگرد

- ۱- تسعة زائد أربعة يساوي ثلاثة عشر. $9 + 4 = 13$
- ۲- سبعة في خمسة يساوي خمسة و ثلاثين. $7 \times 5 = 35$
- ۳- أربعون تقسيم على أربعة يساوي عشرة. $40 : 4 = 10$
- ۴- ستة و تسعون ناقص ستة عشر يساوي ثمانين. $96 - 16 = 80$
- ۵- ثمانية و ستون ناقص أحد عشر يساوي سبعة و خمسين. $68 - 11 = 57$
- ۶- واحد و عشرون زائد اثنين و ستين يساوي ثلاثة و ثمانين. $21 + 62 = 83$

● التمرین الخامس: عين إعراب الكلمات التي أُشير إليها بخط. برگرد

المبتدأ، الخبر، الفاعل، المفعول، المطلق، نائب الفاعل، المضاف إليه، المجرور بحرف الجر، الصفة، اسم الحروف المشبهة بالفعل و خبره، اسم لا النافية للجنس و خبره، الحال، المستثنى

۱- إنَّ اللهَ غافرٌ ذنوبِ التَّائِبِينَ.

قطعا خداوند آمرزنده گناهان توبه کنندگان است.

الله: اسم الحروف المشبهة بالفعل إنَّ، منصوب بالفتحة - غافرٌ: خبر إنَّ، مرفوع بالضمّة - ذنوبٌ: مضاف إليه، مجرور بالكسرة - التَّائِبِينَ: مضاف إليه، مجرور بالياء

۲- لا شَيْءَ أَحَقُّ بِالسَّجْنِ مِنَ اللِّسَانِ.

هیچ چیزی سزاوارتر از به زندانی کردن زبان نیست. (یعنی زبان را باید کنترل کرد)

شَيْءٌ: اسم لا النافية للجنس، مفتوح - أَحَقُّ: خبر النافية للجنس، مرفوع بالضمّة - اللِّسَانِ: مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجر

۳- الْحَيَاءُ مُسْتَمِرَّةٌ سِوَا ضَحْكَتِ أُمِّ بَكِيَّتٍ.

زندگی ادامه دارد چه بخندی چه گریه کنی.

الْحَيَاءُ: مبتدأ و مرفوع بالضمّة

مُسْتَمِرَّةٌ: خبر و مرفوع بالضمّة

۴- مَنْ لَمْ يُوَدِّهِ الْوَالِدَانِ صَغِيرًا يُؤَدِّبُهُ الزَّمَنُ.

هر کس که پدر و مادر او را در کودکی تربیت نکند، روزگار او را تربیت می کند. (آنکس که تربیت پدر و مادر را در کودکی نپذیرد)

الْوَالِدَانِ: فاعل، مرفوع بالألف - صَغِيرًا: حال، منصوب بالفتحة - الزَّمَنُ: فاعل، مرفوع بالضمّة

۵- يَهْتَمُّ الْمَوَاطِنُ الْفَهِيمُ بِنِظَافَةِ الْبَيْتَةِ اهْتِمَامًا بِالْغَا.

شهروند فهیمه به نظافت محیط زیست بسیار اهمیت داد. (اهتمّ ب: اهمیت داد به، اهتمام ورزید به، جدی گرفت) الْمَوَاطِنُ: فاعل، مرفوع بالضمّة - الْبَيْتَةُ: مضاف إليه، مجرور بالكسرة - اهْتِمَامًا: مفعول مطلق نوعی، منصوب بالفتحة

بالغاً: صفة، منصوب بالفتحة یا منصوب بالتبعية

۶- لَا يَتْرُكُ الصَّادِقُ سَبَبَ زَلَّةٍ أَوْ عَيْبٍ فِيهِ؛ لِأَنَّهُ لَا يَوْجَدُ أَحَدٌ كَامِلٌ إِلَّا لِلَّهِ.

دوست به خاطر یک لغزش یا نقصی که در اوست ترک نمی شود؛ زیرا او کسی را جز خداوند کامل نمی یابد.

الصَّادِقُ: نائِبُ الْفَاعِلِ، مرفوع بالضمّة - زَلَّةٌ: الْمَضَافُ إِلَيْهِ، مجرور بالكسرة - كَامِلٌ: الصِّفَةُ، مرفوع بالضمّة یا مرفوع بالتبعية - اللَّهُ: الْمُسْتَتَنَى، منصوب بالفتحة

۷- يَرَى الْمُتَشَائِمُ الصَّعُوبَةَ فِي كُلِّ فُرْصَةٍ؛ أَمَّا الْمُتَفَائِلُ فَيَرَى الْفُرْصَةَ فِي كُلِّ صُعُوبَةٍ.

فرد بدبین در هر فرصتی مشکل و سختی را می بیند؛ اما فرد خوش بین فرصت را در هر مشقت و سختی ای می بیند.

الْمُتَشَائِمُ: أَلْفَاعِلُ، مرفوع بالضمّة - الصَّعُوبَةُ الْمَفْعُولُ، منصوب بالفتحة - الْفُرْصَةُ: مفعول، منصوب بالفتحة

الْمُبْتَدَأُ (الْحَيَاةُ)، الْخَبَرُ (مُسْتَمَرَّةٌ)، أَلْفَاعِلُ (الْوَالِدَانُ، الزَّمَنُ، الْمَوَاطِنُ، الْمُتَشَائِمُ)، الْمَفْعُولُ (اهْتِمَامًا، الصَّعُوبَةَ، الْفُرْصَةَ)، نَائِبُ الْفَاعِلِ (الصَّادِقُ)، الْمَضَافُ إِلَيْهِ (ذُنُوبٌ، التَّائِبِينَ، الْبَيْتَةَ، زَلَّةٌ)، الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ (اللِّسَانَ)، الصِّفَةُ (بِالْغَا، كَامِلٌ)، اِسْمُ الْحُرُوفِ الْمُسَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ (اللَّهِ) وَ خَبَرُهُ (غَافِرٌ)، اِسْمٌ لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ (شَيْءٌ) وَ خَبَرُهُ (أَحَقُّ)، الْحَالُ (صَغِيرًا)، الْمُسْتَتَنَى (اللَّهِ)

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: أَكْمِلِ فَرَاغَاتِ التَّرْجَمَةِ؛ ثُمَّ أَعْرِبْ مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ. **برگرد**

بَعْضُ الطَّيُورِ قَدْ تَلَجَّأَ إِلَى حَيْلٍ لَطَرْدٍ مُفْتَرِسَهَا عَنْ عَشِّهَا، وَ مِنْ هَذِهِ الْحَيْلِ أَنَّ أَحَدَ الطَّيُورِ حِينَ يَرَى حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قَرِيبًا مِنْ عَشِّهِ، يَتَّظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَّبِعُ الْحَيَوَانَ الْمَفْتَرِسَ هَذِهِ الْفَرِيسَةَ، وَ يَتَّبَعُ عَنِ الْعَشِّ ابْتِعَادًا كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنَ خُدَاعِ الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ مِنْ عَشِّهِ وَ إِنْقَاذِ حَيَاةِ فَرَاخِهِ مِنَ الْمَوْتِ يَطِيرُ بَعْتَهُ طَيْرَانًا سَرِيعًا.

گاهی برخی پرندگان برای دور کردن شکارچی شان از لانه شان به چاره اندیشی پناه می برند (چاره جویی می کنند). از جمله این چاره اندیشی ها این است که هنگامی که یکی از این پرنده ها جانوری درنده نزدیک لانه اش ... می بیند ، روبه رویش و امود می کند که بالش شکسته است، در نتیجه جانور درنده این شکار را تعقیب می کند و از لانه، بسیار .. دور می شود و وقتی پرنده از نیرنگ زدن به دشمن و دور شدنش از لانه اش و نجات دادن زندگی جوجه هایش مطمئن می شود، ناگهان .. بطور .. سریع پرواز می کند.

بَعْضُ (مبتدأ، مرفوع بالضمّة) الطَّيُورِ قَدْ تَلَجَّأَ إِلَى حَيْلٍ لَطَرْدٍ مُفْتَرِسَهَا عَنْ عَشِّهَا (مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجر)، وَ مِنْ هَذِهِ الْحَيْلِ أَنَّ أَحَدَ الطَّيُورِ حِينَ يَرَى حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قَرِيبًا مِنْ عَشِّهِ، يَتَّظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَّبِعُ الْحَيَوَانَ الْمَفْتَرِسَ (فاعل، مرفوع بالضمّة) الْمَفْتَرِسَ (صفة و مرفوع بالضمّة) هَذِهِ الْفَرِيسَةَ، وَ يَتَّبَعُ عَنِ الْعَشِّ كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنَ خُدَاعِ (مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجر) الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ مِنْ عَشِّهِ (مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجر) وَ إِنْقَاذِ حَيَاةِ (مضاف إليه، مجرور بالكسرة) فَرَاخِهِ مِنَ الْمَوْتِ يَطِيرُ بَعْتَهُ.

۱- لَجَّأَ: پناه برد

۲- الْحَيْلُ: چاره اندیشی ها «مفرد: الْحَيْلَةُ»

۳- الْمَفْتَرِسُ: درنده، جانور شکارچی درنده

۴- الْمَكْسُورُ: شکسته ۵- تَبَعَ: تعقیب کرد ۶- تَأَكَّدَ مِنْ: از ... مطمئن شد

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. بَرَكِدْ

۱- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ الفتح:۱

بی گمان برای تو بطور آشکار فتح کردیم.
فَتْحًا: مفعول مطلق نوعی / مبینا: صفت

۲- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ الإسراء: ۲۳

بی گمان ما بر تو قرآن را قطعاً نازل کردیم.
الْقُرْآنَ: مفعول به / تَنْزِيلًا: مفعول مطلق تأکیدی

۳- «لَا فَفْرَ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِرَاثَ كَالْأَدْبِ.» الإمام عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.
فَقْرٌ: اسم لای نفی جنس / كَالْأَدْبِ: خبر لای نفی جنس، جار و مجرور

۴- يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.

هر چیزی با انفاق کم می شود بجز علم؛ زیرا آن زیاد می شود.
كُلُّ: فاعل / بِالْإِنْفَاقِ: جار و مجرور / الْعِلْمَ: مستثنی

۵- يَعِيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يَحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ مُحَاسَبَةَ الْأَغْنِيَاءِ.

فرد خسیس در دنیا مانند فقیر زندگی می کند و در آخرت مانند ثروتمندان محاسبه می شود.
الْبَخِيلُ: فاعل / عَيْشَ: مفعول مطلق نوعی / الْفُقَرَاءِ: مضاف الیه / مُحَاسَبَةَ: مفعول مطلق نوعی / الْأَغْنِيَاءِ: مضاف الیه

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ؛ ثُمَّ أَجِبْ عَمَّا يَلِي. بَرَكِدْ

الاسْمُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ الْأَسْمَاكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ^۱ فِي غَلَافٍ^۲ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَّةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ قَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ أَحْتِيَاجِ الْأَحْيَاءِ؛ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي أَنْتَظَارِ نَزُولِ الْمَطَرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغَلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. أَمَّا الصِّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ فَيَدْهَبُونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفَائِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطَرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَافَ^۳ لَصِيدِهِ.

۱- الْجَفَافُ: خشکی ۲- الْغَلَافُ: پوشش ۳- الْجَافُ: خشک

نوعی از ماهیان در آفریقا وجود دارد که هنگام خشکسالی (خشکی)، خودش را در پوششی از مواد لزجی (مخاطی) که از دهانش خارج می شود، پنهان می کند؛ و خودش را زیر گل (خاک رس) دفن می کند؛ سپس بیشتر از یکسال بطور عمیق می خوابد (خوابی ژرفناک فرو می رود)، و به آب و خوراک و هوا مانند زندگان نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله ای) کوچک چشم به راه بارش باران بسر می برد (زندگی می کند)، تا اینکه از آن پوشش بطور عجیب بیرون بیاید. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به جای (محل) پنهان شدن او می روند و خاک خشک را برای صید آن می کنند (می کاوند).

- ۱- أَيْنَ يُوَجَدُ هَذَا السَّمَكُ؟ - في إفريقيا
- ۲- كَمْ مِدَّةً يَنَامُ السَّمَكُ الْمَدْفُونُ؟ - أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ
- ۳- فِيمَ يَسْتَرُ السَّمَكُ الْمَدْفُونُ نَفْسَهُ؟ - فِي غِلَافٍ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطَبَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ قَمِهِ.
- ۴- كَيْفَ يَصْنَعُ السَّمَكُ الْمَدْفُونُ الْمَوَادِّ الْمُخَاطَبَةَ؟ - تَخْرُجُ الْمَوَادِّ الْمُخَاطَبَةُ مِنْ قَمِهِ.
- ۵- مَا اسْمُ الْقَارَةِ الَّتِي تَعِيشُ فِيهَا السَّمَكُ الْمَدْفُونُ؟ - إفريقيا
- ۶- مَنْ يَحْفِرُ التُّرَابَ الْجَفَّافَ لِصَيْدِ السَّمَكِ الْمَدْفُونِ؟ - الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ
- ۷- لِمَاذَا يَحْفِرُ الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ التُّرَابَ الْجَفَّافَ حَسَبَ النَّصِّ؟ - لِصَيْدِ السَّمَكِ الْمَدْفُونِ
- ۸- مَتَى يَسْتَرُ السَّمَكُ الْمَدْفُونُ نَفْسَهُ فِي غِلَافٍ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطَبَةِ؟ - عِنْدَ الْجَفَافِ
- ۹- اِبْحَثْ عَنِ مُتَضَادِّ «تَدْخُلُ وَ فَوْقَ وَ أَمَوَاتَ وَ يَمُوتُ وَ صُعُودَ» وَ مُتَرَادِفِ «غِذَاءَ وَ يَرُوحُ وَ عَامَ وَ يَرْقُدُ».

«تَدْخُلُ ≠ تَخْرُجُ وَ فَوْقَ ≠ تَحْتَ وَ أَمَوَاتَ ≠ أَحْيَاءَ وَ يَمُوتُ ≠ يَعْيشُ وَ صُعُودَ ≠ نَزُولَ»
«غِذَاءَ = طَعَامَ وَ يَرُوحَ = يَذْهَبُ وَ عَامَ = سَنَةً وَ يَرْقُدُ = يَنَامُ».

- ۱۰- اِبْحَثْ عَنِ «الْمَفْعُولِ الْمَطْلُوقِ» وَ «الْمُضَافِ إِلَيْهِ» وَ «الصِّفَةِ» وَ «الْجَارِ وَ الْمَجْرُورِ».

الْمَفْعُولِ الْمَطْلُوقِ: نَوْمًا، اِحْتِيَاجًا، خُرُوجًا
ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ اِحْتِيَاجَ الْحَيَاءِ؛ وَ يَعْيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي
اِنْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا.

الْمُضَافِ إِلَيْهِ: «ه» در ((نَفْسَهُ، قَمِهِ، نَفْسَهُ، اِخْتِفَائِهِ، صَيْدِهِ)) / الْجَفَافِ / الطِّينِ / الْحَيَاءِ / اِخْتِفَاءِ / نَزُولِ / الْمَطْرِ
يُوَجَدُ نَوْعٌ مِنَ الْأَسْمَاكِ فِي إِفْرِيْقِيَا يَسْتَرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ فِي غِلَافٍ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطَبَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ قَمِهِ، وَ يَدْفِنُ
نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ اِحْتِيَاجَ الْحَيَاءِ؛ وَ يَعْيشُ
دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي اِنْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. أَمَّا الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ فَيَذْهَبُونَ إِلَى
مَكَانِ اِخْتِفَائِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطْرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَفَّافَ لِصَيْدِهِ.

الصِّفَةِ: الْمُخَاطَبَةِ / الَّتِي / عَمِيقًا / أَكْثَرَ / صَغِيرَةً / عَجِيبًا / الْإِفْرِيقِيِّونَ / الْجَفَافِ
يُوَجَدُ نَوْعٌ مِنَ الْأَسْمَاكِ فِي إِفْرِيْقِيَا يَسْتَرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ فِي غِلَافٍ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطَبَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ قَمِهِ، وَ يَدْفِنُ
نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ اِحْتِيَاجَ الْحَيَاءِ؛ وَ يَعْيشُ
دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي اِنْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. أَمَّا الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ فَيَذْهَبُونَ إِلَى
مَكَانِ اِخْتِفَائِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطْرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَفَّافَ لِصَيْدِهِ.

الْجَارَ وَ الْمَجْرُورَ: مِنَ الْأَسْمَاكِ / فِي إِفْرِيْقِيَا / فِي غِلَافٍ / مِنَ الْمَوَادِّ / مِنْ قَمٍ / مِنْ سَنَةٍ / إِلَى الْمَاءِ / فِي اِنْتِظَارِ / مِنَ الْغِلَافِ / إِلَى
مَكَانِ / لِصَيْدِهِ

- ۱۱- اِبْحَثْ عَنِ أَسْمَاءِ الْجَمْعِ السَّالِمِ وَ الْمَكْسَرِ وَ اَكْتَبْ نَوْعَهَا.
- الْمَوَادِّ: جَمْعُ مَكْسَرٍ مَفْرَدُهُ «الْمَادَّةُ» / الصَّيَادُونَ: جَمْعُ سَالِمٍ مَذْكَرٍ مَفْرَدُهُ «الصَّيَادُ» / الْإِفْرِيقِيُّونَ: جَمْعُ سَالِمٍ مَذْكَرٍ مَفْرَدُهُ
الْإِفْرِيقِي

- ۱۲- اَكْتَبْ نَوْعَ فِعْلِ «يَسْتَرُ وَ صَيَعْتَهُ» أَوْ هُوَ لَزِمٌ أَمْ مُتَعَدٌّ؟ فَعَلِ مَضَارِعَ، مَفْرَدٌ مَذْكَرٌ غَائِبٌ، مُتَعَدِّي

الذرس الخامس برگرد

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ﴾ پرالمیم، ۰۰

پروردگارا، مرا و فرزندانم را برپادارنده نماز قرار بده؛ پروردگارا دعایم را بپذیر.

یا إلهی

یا إلهی ، یا إلهی یا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ
اجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيداً وَ كَثِيرَ الْبَرَكَاتِ

ای خدای من، ای خدای من، ای برآورنده دعاها؛
امروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

وَ اَمَلًا الصَّدرَ اَنْشِراحاً وَ فَمِي بِالْبَسَمَاتِ
وَ اَعْنِي فِي دُرُوسِي وَ اَدَاءِ الْوَجِيبَاتِ

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَ اُنِرْ عَقْلِي وَ قَلْبِي بِالْعُلُومِ النّافِعَاتِ
وَ اجْعَلِ التّوْفِيقَ حَظِّي وَ نَصِيْبِي فِي الْحَيَاةِ

و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن.
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ اَمَلًا الدِّنيَا سَلاماً شاملاً كُلاًّ الْجِهَاتِ
وَ اَحْمِنِي وَ اَحْمِ بِلادِي مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ

و دنیا را از صلی فراقیر، در همه جهتها پر کن.
و من و کشورم را از پیشامدهای بد نگهداری کن.

برگرد به قرین اول

المنجم برگرد

الْمَجِيبَ : برآورنده	أُنِرْ : روشن کن (أُنار ، يَنير) الْأَنْشِراحَ : شادمانی، فراخی الْبَسَمَاتِ : لبخندها «مفرد: الْبَسْمَة» الْحَظُّ : بخت	أَحْمِنِي : از من نگهداری کن (حَمَى - يَحْمِي / أَحْم + نون وقایة + ي) أَعْنِي : مرا یاری کن (أَعان ، يُعِين/ أَعن + نون وقایة + ي)
-----------------------	---	--

📖 حَوْلِ النَّصِّ بَرِّكِد

- ✓ x
-x..... ۱- النَّجَاحُ فِي امْتِحَانَاتِ آخِرِ السَّنَةِ. (موفقیت در امتحانات پایان سال)
-✓..... ۲- السَّعَادَةُ وَ كَثْرَةُ الْبَرَكَاتِ. (خوشبختی و پر برکتی)
-x..... ۳- شِرَاءُ بَيْتٍ جَدِيدٍ وَ كَبِيرٍ. (خرید خانه نو و بزرگ)
-✓..... ۴- إِنَارَةُ الْقَلْبِ وَ الْعَقْلِ. (روشن کردن دل و خرد)
-✓..... ۵- الْأَعَانَةُ فِي الدَّرُوسِ. (یاری کردن در درسها)
-✓..... ۶- انْشِرَاحُ الصَّدْرِ. (گشادگی سینه)
-x..... ۷- شِفَاءُ الْمَرْضَى. (بهبودی بیماران)
-x..... ۸- كَثْرَةُ الْأَمْوَالِ. (زیادی ثروت)
-x..... ۹- طَوْلُ الْعُمْرِ. (مدت عمر)

📖 إَعْلَمُوا بَرِّكِد

أَسْلُوبُ النَّدَاءِ

- به دو جمله فارسی زیر دقت کنید.
- سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز.
- ای ساربان آهسته ران، کارام جانم می رود.
- سعدی و ساربان در دو جمله بالا «منادا» نامیده می شوند. منادا در لغت یعنی «صدا زده شده».
- اکنون به جملات عربی زیر دقت کنید.

يا سَيِّدَ السَّادَاتِ،	يا اَللهُ، اِرْحَمْنَا.	يا طَالِبُ، تَعَالَى.
يا مَجِيبَ الدَّعَوَاتِ.	يا زَهْرَاءِ، اجْتَهِدِي.	يا تَلْمِيذَةً، تَعَالَى.

- حرف ندا در جملات بالا کدام است؟ مهم ترین حرف ندا در زبان عربی «یا» است.
 - کلمات قرمز رنگ در جملات بالا «منادا» نامیده می شوند.
 - گاهی حرف ندا حذف می شود و این را از مفهوم و قرائن عبارت یا متن می توان فهمید؛ مانند «ربنا» در این آیه که در اصل «یا ربنا» بوده است:
- ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...﴾ البقرة: ۲۰۱

- به دو جمله زیر توجه کنید.
- يا أَيُّهَا الْأَوْلَادُ الْمُؤَدِّبُونَ، حَافِظُوا عَلَى نِظَافَةِ الطَّبِيعَةِ.
- يا أَيُّهَا الْبَنَاتُ الْمُؤَدِّبَاتُ، حَافِظْنَ عَلَى نِظَافَةِ الطَّبِيعَةِ.

چرا در جمله نخست بعد از حرف ندای «یا» کلمه «أَيُّهَا» و در جمله دوم «أَيَّتِهِنَّ» به کار رفته است؟
 أَيُّهَا برای مذکر و أَيَّتِهِنَّ برای مؤنث است.
 ■ در «أَيُّهَا الْأَوْلَادُ» و «أَيَّتِهِنَّ الْبَنَاتُ»، «یا» حرف ندا و «أَيُّهَا الْأَوْلَادُ» و «أَيَّتِهِنَّ الْبَنَاتُ» گروه منادایی هستند.
 در این حالت «أَيُّهَا» و «أَيَّتِهِنَّ» ترجمه نمی شوند.

■ حرف ندای «یا» بر سر اسم بدون آل می آید؛ مثال: یا وَكَلَدَ، یا بِنْتُ
 اما اگر منادی «ال» داشته باشد، با «أَيُّهَا» و «أَيَّتِهِنَّ» به کار می رود؛ مثال:
 أَيُّهَا الْوَلَدُ، أَيَّتِهِنَّ الْبِنْتُ (یا أَيُّهَا الْوَلَدُ، یا أَيَّتِهِنَّ الْبِنْتُ)

■ لفظ جلاله «الله» به دو صورت منادا واقع می شود؛ (یا اللَّهُ) و (یا اللَّهُم) و هیچ فرقی با هم ندارند.
 ■ گاهی در منادا ضمیر «ی» حذف می شود؛^{۳۰} مانند:
 یا رَبِّ (رب) = یا رَبِّي یا قَوْمِ = یا قَوْمِي

^{۳۰} گاهی در منادا ضمیر «ی» حذف می شود؛ در این زمینه شاهد مثال قرآنی و دعایی بسیار است:
 ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا...﴾ البقرة: ۱۲۶
 ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ...﴾ البقرة: ۲۶۰
 ﴿وَإِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا...﴾ آل عمران: ۳۵
 ﴿فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ...﴾ آل عمران: ۳۶
 ﴿...قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً...﴾ آل عمران: ۳۸
 ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ...﴾ آل عمران: ۴۰
 ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً...﴾ آل عمران: ۴۱
 ﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَكَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسُنِي بِشْرٌ...﴾ آل عمران: ۴۷
 ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسًا وَأَخِي﴾ المائدة: ۲۵
 ﴿قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ﴾ الأعراف: ۱۴۳
 ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ﴾ الأعراف: ۱۵۱
 ﴿قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَإِيَّايَ﴾ الأعراف: ۱۵۵
 ﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي...﴾ هود: ۴۵
 ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ...﴾ هود: ۴۷
 ﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ...﴾ يوسف: ۳۳
 ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مَا تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ...﴾ يوسف: ۱۰۱
 ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا...﴾ إبراهيم: ۳۵
 ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي...﴾ إبراهيم: ۳۶
 ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَلِ دُعَاءَنَا﴾ إبراهيم: ۴۰
 ﴿قَالَ رَبِّ قَانْظِرْني إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ﴾ الحجر: ۳۶
 ﴿قَالَ رَبِّ إِنَّمَا أَغْوَيْتَنِي لِأَظُنُّنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾ الحجر: ۳۹
 ﴿...وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمْ كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا...﴾ الإسراء: ۲۴
 ﴿وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ﴾ الإسراء: ۸۰
 ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا...﴾ مريم: ۴
 ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا...﴾ مريم: ۸
 ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً...﴾ مريم: ۱۰
 ﴿قَالَ رَبِّ اشرح لي صدري﴾ طه: ۲۵

که اخیر نفسک: ترجم الجملة التالية؛ ثم عين المنادى.

- ۱- ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿ لاَ أُعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿ وَ لاَ أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أُعْبُدُ﴾ الكافرون: ۱ إلى ۳
بگو ای کافران * آنچه می پرستید نمی پرستم * و آنچه می پرستم شما نمی پرستید. ترجمه فولادوند (گروه منادایی: أَيُّهَا الْكَافِرُونَ)
- ۲- ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي ﴿ رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ﴾ ابراهيم: ۴۰
پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده، و از فرزندان من نیز. پروردگارا، و دعای مرا بپذیر. ترجمه فولادوند (منادا: رَبِّ)
- ۳- ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّكَ ﴿ رَبَّكَ الْكَرِيمِ﴾ الْإِنْفِطَار: ۶
ای انسان چه چیز تو را درباره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته ترجمه فولادوند (فرب داده). (گروه منادایی: أَيُّهَا الْإِنْسَانُ)
- ۴- ﴿رَبِّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ ...﴾ آل عمران: ۱۹۳
پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری، به ایمان فرا می خواند. ترجمه فولادوند (منادا: رَبِّ)
- ۵- ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ ...﴾ ص: ۳۶
ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ ترجمه فولادوند (منادا: دَاوُد)
- ۶- اللَّهُمَّ، إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ، يَا اللَّهُ، يَا رَحْمَانُ ... يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ ... يَا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ ... يَا عَفَّارَ الذُّنُوبِ ...، يَا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ ...، يَا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. مِنْ دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْكَبِيرِ
خدایا از تو می خواهم به حق نامت ای خدا، ای بخشاینده... ای بهترین آمرزندگان... ای عیب پوش هر معیوب... ای بسیار آمرزنده گناهان... ای که کار زشت را پنهان کنی... ای بهترین آفرینندگان (منادا: اللَّهُ، رَحْمَانُ، خَيْرَ، سَاتِرَ، عَفَّارَ، مَنْ، أَحْسَنَ)

۱- الدُّرِّيَّةُ: فرزندان، دودمان ۲- دُعَاءُ: دعایم(دُعَاء + ي) ۳- عَرَّ - : فرب داد

التمارين برگرد

● التمرين الأول: اكتب كلمة مناسبة للتوضيحات التالية من معجم الدرس.

- ۱- الَّذِي يَتَقَبَّلُ الدُّعَاءَ وَ هُوَ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحَسَنَى.
کسی که دعا را می پذیرد، و آن از نامهای نیکوی خداست. (برآورنده) **الْمَجِيبُ**
- ۲- الشُّعُورُ بِالْفَرَحِ وَ السُّرُورِ كَثِيرًا.
احساس شادی و خوشحالی بسیار. (شادمانی) **الأنشراح**
- ۳- ضَحْكٌ خَفِيفٌ بِلا صَوْتٍ.
خنده آرام بدون صدا. (لبخند) **الْبَسْمَةِ**
- ۴- جَعَلَ فِيهِ نُورًا.
در آن روشنایی قرار داد. (روشن کرد) **أنار**

۵- سَاعَدَ، وَ نَصَرَ.

کمک و یاری کرد. (یاری کردن)

.....أَعَانَ.....

● التَّمْرِينُ الثَّانِي: اِقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ، وَ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمَرَاءِ، ثُمَّ أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ. بِرُكُودِ

الْكِتَابِ الْوَاحِدِ وَ الثَّلَاثُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

مِنْ وَصِيَّةِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ الْإِمَامِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا بَنِيَّ، اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا^۱ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ؛ فَأَحِبِّ^۲ لِعَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ؛ وَ اكْرَهُ^۳ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا؛ وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ؛

نامه سی و یکم نهج البلاغه،

از سفارش امام علی علیه السلام به پسرش امام حسن علیه السلام

پسر دلبندم، خودت را میان خویشتن و دیگری [همچو] ترازویی قرار بده؛ پس آنچه را برای خودت دوست می‌داری برای غیر خودت [نیز] دوست بدار؛ و برایش ناپسند بدار آنچه را برای خودت ناپسند می‌داری؛ و ستم مکن، چنانکه دوست نداری به تو ستم شود؛

وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ؛ وَ اسْتَفْحِحْ^۴ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفْحِحُهُ^۵ مِنْ غَيْرِكَ؛ ... وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

و نیکی کن، چنانکه دوست می‌داری به تو نیکی شود؛ و آنچه را برای غیر خودت زشت می‌داری برای خودت [هم] زشت بدار؛ ... و چیزی را که دوست نداری برای تو گفته شود [در حق دیگران] مگو.

۱- ما هُوَ الْمَحَلُّ الْإِعْرَابِيُّ لـ «نَفْسٍ» فِي «نَفْسِكَ» وَ «نَفْسِكَ»؟

۱. مفعول

۲. مجرور بحرف الجرّ

۲- ما هُوَ نَوْعُ فِعْلِ «تَكَرَّهُ» وَ صِيغَتُهُ؟

نوع فعل: مضارع؛ صیغته: مفرد مذکر مخاطب

۳- أَ كَلِمَةٌ «مِيزَانًا» مَعْرِفَةٌ أَمْ نَكْرَةٌ؟

نكرة

۴- أ لَازِمٌ فِعْلٌ «لَا تَقُلْ» أَمْ مُتَعَدٌّ؟

متعدّد

۵- مِنْ أَيِّ بَابِ فِعْلِ «أَحْسِنْ»؟

باب إفعال

۶- أَدُّكْرُ فَعْلَيْنِ لِلْأَمْرِ:

فعل امر: اجْعَلْ؛ أَحِبِّ؛ اكْرَهُ؛ أَحْسِنْ؛ اسْتَفْحِحْ

۱- الْمِيزَانُ: آئَةٌ يُعْرَفُ بِهَا وَزْنُ شَيْءٍ ۲- أَحِبِّ: فِعْلٌ الْأَمْرُ مِنْ تُحِبُّ ۳- اسْتَفْحِحْ: وَجَدَ قَبِيحًا ۴- يُقَالُ: كَفْتَهُ مِ شَيْءٍ ۵- اسْتَفْحِحْ: وَجَدَ قَبِيحًا

● التمرین الثالث: للترجمة. برگرد

- ۱- هو قَدْ رَجَعَ: او برگشته است
 ۲- هو قَدْ يَرْجِعُ: او گاهی بر می‌گردد یا شاید برگردد
 ۳- هو لا يَرْجِعُ: او بر نمی‌گردد
 ۴- هو كانَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته بود
 ۵- هو يُرِيدُ أَنْ يَرْجِعَ: او می‌خواهد که برگردد
 ۶- رَجَاءٌ؛ اِرْجِعْ: لطفاً؛ برگرد
 ۷- مِنْ فَضْلِكَ؛ لا تَرْجِعْ: لطفاً؛ برنگرد
 ۸- هو سِرَّجِعُ: او برخواهد گشت
 ۹- هو سَوْفَ يَرْجِعُ: او برخواهد گشت
 ۱۰- هو لَنْ يَرْجِعَ: او بر نخواهد گشت
 ۱۱- هو لَمْ يَرْجِعْ: او برنگشت
 ۱۲- هو ما رَجِعْ: او برنگشت
 ۱۳- إِنْ تَرْجِعْ أَرْجِعْ: اگر برگردی، برمی‌گردم
 ۱۴- هو كَانَ يَرْجِعُ: او بر می‌گشت

● التمرین الرابع: عین الصحیح فی «التحلیل الصرفی» و «الإعراب» لما أُشيرَ إليه بخط. برگرد
 {الرجلُ العَلامَةُ تَحَدَّثُ مَعَ جَمِيعِ الطُّلَابِ فِي المَدْرَسَةِ.
 {تَذْهَبُ المَعْلَمَةُ إِلَى المَكْتَبَةِ.

۱- الرَّجُلُ	أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلْ	مُبْتَدَأٌ وَ مَرْفُوعٌ <input checked="" type="checkbox"/>
	ب. مَصْدَرٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ، مَبْنِي	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ

۲- العَلامَةُ	أ. اسْمٌ فاعِلٌ، مُؤنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعِلْمِيَّةِ، مُعْرَبٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ
	ب. اسْمٌ مَبْتَدَأٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلْ، مُعْرَبٌ	صِفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا <input checked="" type="checkbox"/>

۳- تَحَدَّثَ	أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مُؤنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مُزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفْعِيلٍ، مُتَعَدٍّ، مُعْرَبٌ	مَفْعُولٌ وَ مَنْصُوبٌ
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مُزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفَعَّلٍ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ <input checked="" type="checkbox"/>	خَبَرٌ <input checked="" type="checkbox"/>

۴- الطُّلَابِ	أ. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلْ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مَبْنِي	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍ
	ب. اسْمٌ فاعِلٍ، جَمْعٌ تَكْسِيرٌ وَ مُفْرَدَةٌ «الطَّالِبِ»، مُعْرَبٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ <input checked="" type="checkbox"/>

۵- المَدْرَسَةِ	أ. اسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُؤنَّثٌ، مَعْرِفَةٌ، مُعْرَبٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍ (فِي المَدْرَسَةِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>
	ب. اسْمٌ تَفْضِيلِيٌّ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلْ، مَبْنِي	صِفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا

۶- تَذْهَبُ	أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مُؤنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مُجَرَّدٌ، مَعْلُومٌ، مُعْرَبٌ، لَازِمٌ <input checked="" type="checkbox"/>	
	ب. فِعْلٌ مَجْهُولٌ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ مُخَاطَبٌ، ثَلَاثِيٌّ مُزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفَاعَلٍ، مَبْنِي	

۷- المَعْلَمَةُ	أ. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعِلْمِيَّةِ، مَبْنِي	مَفْعُولٌ وَ مَنْصُوبٌ وَ الْجُمْلَةُ اسْمِيَّةٌ.
	ب. اسْمٌ فاعِلٍ، مُفْرَدٌ، مُؤنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلْ، مُعْرَبٌ	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ وَ الْجُمْلَةُ فِعْلِيَّةٌ <input checked="" type="checkbox"/> .

۸- المَكْتَبَةِ	أ. اسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُؤنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلْ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍ (إِلَى المَكْتَبَةِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>
	ب. اسْمٌ تَفْضِيلِيٌّ، مُفْرَدٌ، مَعْرِفَةٌ، مُعْرَبٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ

۱. ذکر اعراب خبر، وقتی به صورت فعل است، از اهداف کتاب نیست.

● التمرین الخامس: ضَعُ خَطًّا تَحْتَ الْمُفْرَدِ مَعَ جَمْعِهِ. برگرد

- ۱- أُعْجُوبَةُ (أعاجيب: شگفتی‌ها)، عَجَائِب (عجیبه: معجزه) ۱۳- لِبَاسٌ، أَلْبِسَةَ (لباس‌ها، جامه‌ها)
 ۲- عَاصِمَةٌ، عَوَاصِم (پایتخت) ۱۴- عَظْمٌ، عِظَام (استخوان‌ها)
 ۳- شَجَرَةٌ، شَجَرَات (درخت) ۱۵- طَرِيقٌ، طُرُق (راه‌ها)
 ۴- ظَاهِرَةٌ (ظواهرات، ظواهر: پدیده‌ها)، مَظَاهِر (مَظْهَر: چشم‌انداز) ۱۶- قَنَاةٌ، قَنَوَات (کانال‌ها)
 ۵- فَرِيْسَةٌ، فَرَائِس (طعمه، شکار) ۱۷- دُعَاءٌ، أَدْعِيَةٌ (دعاها)
 ۶- صَفْحَةٌ (صَفَحَات: صفحه‌ها)، صُحُف (صَحِيفَةٌ: روزنامه) ۱۸- قَدَمٌ، أَقْدَام (پاها)
 ۷- بَرْنَامَجٌ، بَرَامِج (برنامه) ۱۹- شَهْرٌ، شُهُور (ماه‌ها)
 ۸- حَفْلَةٌ (حَفَلَات: جشن‌ها)، مَحَافِل (مَحْفَل: مجلس، گردهم‌آیی) ۲۰- أَكْبَرٌ (أكابر: بزرگان)، كِبَار (كَبِير: بزرگ)
 ۹- خَبِيرٌ، خُبْرَاء (کارشناس) ۲۱- قَمٌ، أَقْوَاه (دهان‌ها)
 ۱۰- عَجُوزٌ، عَجَائِز (زن سالمند، پیرزن یا پیرمرد) ۲۲- طَعَامٌ (أَطْعَمَةٌ: غذاها)، مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)
 ۱۱- تَمَثَالٌ (تَمَاتِيل، تَنَدِيس‌ها، بیکره‌ها)، أَمْثَال (مَثَل: ضرب‌المثل) ۲۳- عِلْمٌ (علوم: دانش‌ها)، أَعْمَالٌ (عَمَل: کار)
 ۱۲- مِيزَانٌ (مَوَازِين: ترازو، عدل)، أَوْزَان (وزن) ۲۴- حَيٌّ (أَحْيَاء: زندگان)، حَيَات (حَيَّة: مار)

● التمرین السادس: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. برگرد

۱- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ...﴾ البقرة: ۲۱
 ای مردم، پروردگارتان را که شما را آفریده است، پرستش کنید... فولادوند
 أَيُّهَا النَّاسُ: گروه منادایی / رَبِّ: مفعولٌ به

۲- ﴿... يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلاَّ تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾ الحجر: ۳۲
 «ای ابلیس، تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟» فولادوند
 إِبْلِيسُ: منادا

۳- ﴿يَا عِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ...﴾ العنكبوت: ۵۶
 ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، زمین من فراخ است؛ ..
 عِبَاد: منادای مضاف / وَاسِعَةٌ: خبرٌ إنَّ

۴- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ، سَيِّدُ الْكَلَامِ الْقُرْآنُ.
 پیامبر ﷺ فرمود: ای علی! بزرگ و سرور (برترین) سخن، قرآن است.
 رَسُولٌ: فاعل / عَلِيُّ: منادای مفرد علم / سَيِّدٌ: مبتدا / الْكَلَامِ: مضاف الیه / الْقُرْآنُ: خبر

۵- يَا مَن بَدْنِيَا اَشْتَغَلَ قَدْ غَرَّهُ طَوْلُ الْاَمَلِ^{۳۱}
 اَلْمَوْتُ يَأْتِي بَعْتَهُ وَ الْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ مَنَسُوبٌ اِلَى الْاِمَامِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ای کسی که مشغول دنیایی و آرزوهای دراز تو را فریفته، [بدان] مرگ ناگهان فرا می رسد و قبر صندوق (نگهدارنده) عمل است.

مَن: منادای مفرد/ طَوْلُ: فاعل // اَلْمَوْتُ: مبتدا / صُنْدُوقُ: خبر

۶- اَلْسَّلَامُ عَلَيَّكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ؛ يَا نَبِيَّ الرَّحْمَةِ.
 درود بر تو ای رسول خدا؛ ای پیامبر رحمت.
 اَلْسَّلَامُ: مبتدا / رَسُوْلُ: منادای مضاف / نَبِيَّ: منادای مضاف / الرَّحْمَةِ: مضاف الیه

● اَلتَّمْرِيْنُ السَّابِعُ: لِلتَّرْجَمَةِ. بَرْكَد

۱- يَسْمَحُ: اجازه می دهد	لِيَسْمَحَ: باید اجازه دهد	كُنْ يَسْمَحَ: اجازه نخواهد داد
۲- تَكْتُمُ: پنهان می کنی	اَكْتُمُ: پنهان کن	لَا تَكْتُمُ: پنهان نکن
۳- يَقْلُدُ: تقلید می کند	اَلْمُقَلِّدُ: تقلید کننده	اَلْمُقَلِّدُ: تقلید شده
۴- رَفَعَ: برداشت	مَا رَفَعَ: برداشت	قَدْ رَفَعَ: برداشته است
۵- سَاعَدَ: کمک کرد	يُسَاعِدُ: کمک می کند	سَاعَدَ: کمک کن
۶- يَصْنَعُ: می سازد	لَا يَصْنَعُ: نمی سازد	لَمْ يَصْنَعُ: نساخت
۷- دَرَسَ: درس داد	يُدْرَسُ: درس می دهد	اَلتَّدْرِيسُ: درس دادن
۸- كَتَبَ: نوشت	اَلْكَاتِبُ: نویسنده	اَلْمَكْتُوبُ: نوشته شده
۹- عَلِمَ: دانست	اَلْاَعْلَمُ: داناتر	اَلْعَلَمَةُ: بسیار دانا
۱۰- صَبَرَ: صبر کرد	اَلصَّابِرُ: صبر کننده	اَلصَّبَارُ: بسیار صبر کننده
۱۱- عَبَدَ: عبادت کرد	اَلْمَعْبُدُ: معبدها	اَلْمَعْبُودُ: عبادت شده
۱۲- اَلْاَصْغَرُ: کوچک تر	اَلصَّغْرَى: کوچک تر	اَلْاَصَاغِرُ: کوچک ترها

اَيُّهَا الْاَحْبَاءُ،
 نَسْتُوْدِعُكُمْ اللّٰهَ،
 وَ نَرْجُوْ لَكُمْ حَيَاةً مَّليْنَةً بِالنَّجَاحِ
 مَعَ السَّلَامَةِ،
 فِي اَمَانِ اللّٰهِ.

ملتتمس دعای خیر شما: خوشخو

^{۳۱} اَلْاَمَلُ: آرزو «جمع: اَلْاَمَالُ»

آرزوهای طولانی او را فریب داده و گویی از یاد برده که مرگی هم وجود دارد. در کمین انسان است، آرزوهای طولانی باعث شود که فراموشی به او دست بدهد، این فریب است. «اَلْمَوْتُ يَأْتِي بَعْتَهُ»، مرگ یک مرتبه می آید. «و الْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ»، یک مرتبه می بینی عالم عوض شد. «و الْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ»، وارد عالم قبر می شود، وارد عالم برزخ می شود که آنجا صندوق اعمال انسان است، آنجا انسان با اعمال سر می کند و زندگی می کند.